بسم الله الرحمن الرحیم

و این رساله مشتمل است بر مقدمه و دوازده فصل و خاتمه [illegible] و سبب
[illegible] بیان [illegible] ارث [illegible] آن مخصوصات [illegible] در موانع ارث
[illegible] حواص آن و در این دوازده بحث است [illegible] در حجب از میراث و آن بر دو قسم
در [illegible] و [illegible] نصیب و آن بر دو قسم است [illegible] در حساب
فرایض [illegible] قاعده [illegible] در [illegible] سهام و اجتماع آن [illegible] چهارده صورت
در ذکر میراث اب و ام و اولاد و ازواج و در این دوازده [illegible] مقصد
و شصت و شش جدول [illegible] ذکر میراث اجداد و اخوات [illegible] و در این دوازده
بحث است [illegible] در ذکر میراث اعمام و اخوال [illegible] در این دوازده بحث
در ذکر میراث بردن نسب که زوجیت است [illegible] دوازده
بحث [illegible] در [illegible] میراث [illegible] علیه [illegible] در باب
میراث ذکر و خنثی و در این دوازده بحث است [illegible] نهات
و در این پنج مسئله ذکر شود فوائد مسائل نصرة الملة والدین محمد طاب ثراه
در ذکر بعضی از مسائل [illegible] و [illegible] و در این [illegible] بحث است
در تعریف نسب و سبب [illegible] نسب در باب میراث اتصال
شخص است [illegible] شخص را [illegible] دیگر بسبب ولادت [illegible] دیگری
هم چون پدر و پسر [illegible] شخص ثالث [illegible] که
[illegible] از [illegible] اصل [illegible]

فصل دوم

فصل سیم

فصل ششم

فصل دوازدهم

خاتمه

طریق دیگر

مقدمه

شخص بهم رسد از نطفهٔ شخص بحسب شرع آن شخص را ولد میگویند و صاحب نطفه را
والد و مادر و پدر و مادر صاحب نطفه و اینها جد و جده اند هر چه مقدار
که بالا روند و اولاد صاحب نطفه و اینها اخوه و اخوات و اولاد ایشان هر چه مقدار که پایین روند
صاحب نطفه و اینها اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان هر چه مقدار که پایین روند
و سبب اتصال بهم رسیدن میانهٔ دو شخص بسبب زوجیت یا ولاء در دو جهت حصول ارث
ارث بدانکه میراث اهل اسلام ثابت میبود نزد علمای اثنا عشری رضوان الله علیهم بدو امر
نسب شرعی و غیر شرعی و میراث اهل اسلام که مجوس است نزد علماء خلاف است بعضی بر آنند
که ایشان بر حسب صحیح میراث میبرند دون فاسد و بعضی میگویند که باعتبار صحیح و فاسد هر دو
میبرند و دیگران بعضی بسبب مذکور خواهد شد مراتب نسب سه است مرتبهٔ اول پدر و مادر اول
و اولاد ایشان و چون اولاد نباشند اولاد اولاد هر چه مقدار که پایین رود مرتبهٔ دوم دوم
برادران و خواهران است و با ایشان اولاد ایشان هر چه مقدار که پایین رود
و اجداد هر چند که بالا رود خواه از جانب مادر باشد خواه از جانب پدر جماعتی این مرتبه را
فقهاء اسلامیه رضوان الله علیهم کلاله میگویند مرتبهٔ سوم اعمام و عمات و اخوال
و خالات است و با ایشان اولاد ایشان هر چه مقدار که پایین رود و اقرب از این سوم
ابعد را منع میکند الا در یک مسئلهٔ اجماعیه که پسر عم از جانب پدر و مادر منع عم از جانب
پدر میکند ذکر این مسئله در فصل نهم خواهد آمد و ارث بسبب قسم نیست
زوجیت است و این زوج و زوجه داخل میشوند در جمیع مراتب و هیچ یک از اینها منع نمیکنند مانع
از میراث بردن مگر کفر و قتل و رقیت هرگاه موانع ثلثه در ایشان نباشد

اگر دو زن یا بیشتر باشند اگر زیاده بر یک باشند [illegible] فرض و [illegible] فرض [illegible]

[illegible] زاید [illegible] بر ایشان باشد میراث زوج و زوجه و زوج یکسان زیاده از [illegible]

[illegible] و نا[illegible] کا خویشه [illegible] و بگذارد [illegible] بالا نصف [illegible] با عدم ولد

نصف است و نصف دیگر برادر [illegible] و [illegible] [illegible] با ولد ربع [illegible]

بر این موجب [illegible] نصیب و [illegible] و رضا [illegible] اگر [illegible] [illegible] زن [illegible]

۷ [illegible] [illegible] ربع [illegible] [illegible] ربع دیگر

مر قول [illegible] [illegible] مطلقا [illegible] امام علیه السلام

حاضر باشد [illegible] [illegible] [illegible] مطلقا [illegible] امام علیه السلام حاضر باشد

خواه غایب [illegible] [illegible] امام علیه السلام غایب باشد [illegible] و خلف

مسم ۲ [illegible] امام علیه السلام [illegible] این قول [illegible] بعض از علمای امامیه [illegible]

از سبب ولایت و [illegible] [illegible] [illegible]

بم [illegible] [illegible]

[illegible] اگر کسی که مسلمان [illegible] باشد [illegible] کافر

۲۱۲ [illegible] زکوة [illegible]

سم هر گاه بنده را از مال زکوة خریده باشند [illegible] علیه السلام است

[illegible] [illegible] [illegible] از امام علیه السلام فاضل [illegible]

[illegible] [illegible] در فصل [illegible] منفصلا ذکر خواهد شد

فصل دوم در [illegible] ارث

و بعضی از [illegible] [illegible] [illegible] هر گاه وارث کافر باشد

خواه حربی و خواه [illegible] مثل غلاة و غیره که از مورث مسلمان میراث نمیبرد

و [illegible] [illegible] از میراث ممنوع است وارث هر گاه مرتد شده باشد و [illegible]

برادر قم [illegible]

ومرتد بر دو قسم است مرتد ملی و مرتد فطری و مرتد ملی آنست که شخص کافر باشد و اسلام اختیار کند

پس کافر شود و مرتد فطری آنست که شخص مسلمان زاده باشد و الحال [illegible] بی‌اکراه از روی

اعتقاد سجده بت کند یا بر بت [illegible] استخفاف کند یا انکار العباد [illegible] ضروریات دین

و ارتداد [illegible] یا آنکه دشنام خدا و رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و علیهم اجمعین دهد

یا آنکه استهزاء بخدا و رسول خدا نماید یا آنکه حلال [illegible] از ضروریات است [illegible] حرام [illegible] باشند

و بحکم [illegible] و [illegible] باشد [illegible] خدا و رسول کشته شود

[illegible] مرتد [illegible] و خون او [illegible] حلال [illegible] است

و از شوهر [illegible] و مال [illegible] مسلمان [illegible] محروم گشت و توبه اش مقبول درگاه

[illegible] بموجب حدیث صحیح [illegible] عن الباقر علیه السلام من رغب عن الاسلام و کفر بما انزل

علی محمد صلوات الله علیه و آله بعد اسلامه فلا توبة له و قد وجب قتله و بانت امرأته و یقسم

ما ترک علی ولده [illegible] واجب القتل [illegible] در حال حیوة

مرتد فطری [illegible] تقسیم نمایند گویا که فوت شده [illegible] مرتد زن و

این زن [illegible] خواه مرتد فطری کشته شود و خواه زنده باشد

همان که مرد بعد از عده با شوهر دیگر [illegible] و اگر زن [illegible] مسلمان زاده مرتد شود

زن را قتل نمیکنند و لیکن [illegible] نکاح [illegible] اوقات صلوة پنج [illegible] بزنند

تا آنکه توبه نماید یا بمیرد [illegible] مرتده [illegible]

تقسیم نمایند تا فوت شود پس اگر مرتده غیر مدخوله است فسخ نکاح [illegible] و اگر

مدخوله است موقوف است بانقضاء عده و اگر مرتد ملی [illegible] باشند

دیگر بمانند قیمت او را آزاد کنند و اسباب میراث میت میان ایشان قسمت نمایند اما
که در حصه او است چون فوت شود با اولاد معقول سازند که وارث بعد از این قسمت شود
و ... دیگر بر ملت بنده طلاق است پس اگر فوت شود شخص و بگذارد ولدی کافر و نایب
و ولد مسلمان ترکه او را به ولد مسلمان است و اگر ولد مسلمان نباشد و وارث
مسلمان نیز نداشته باشد اگرچه در مرتبه بعید باشد مثلا اولاد اعمام و اخوال
در این صورت میراث او به شخص از جهات ولایت و اگر مولی نیز نباشد از ضامن
جریره است و اگر ضامن جریره نیز نداشته باشد میراث وی از امام علیه السلام است
و ولد کافر و زندیق ممنوع و محروم اند از میراث و میراث میبرد مسلمان از کافر
میراث کافر ... باشد و خواه ... اهل ... مسلمانان از یکدیگر ... میبرند
اگرچه مختلف باشند در مذهب مثل شیعه و سنی و همچنین کفار از یکدیگر ... میراث
میبرند اگرچه مختلف باشند در ملل مثل یهود و نصاری ... ارث
... بوده است ... میبرد بنده و نه از او میبرد میراث و هرچند پس اگر فوت شود
میراث از مالک و این است پس اگر فوت شود شخص آزاد و وارث او پسر باشد
بنده و ... آزاد میراث شخص از پسر آزاده او است و اگر مطلقا
آن شخص را وارث نباشد آزاد اگرچه بعید باشد در مرتبه میراث آن شخص
از ضامن جریره است و اگر ضامن جریره نیز نداشته باشد میراث وی از امام است
علیه السلام با آنکه شخص را وارث پسر باشد لیکن بنده باشد امام علیه السلام یا حاکم
شرع بخرند و آزاد نمایند و حصه ... قیمت ... و اگر ...

سلم

او بدهند را

ان بنده را بخرد و بعد از آزادی بقیمت وقت مجبر نشود تا انکه فروشنده راضی باشد از بنده مثل خواهد
و اجنبی قیمت زیاده از قیمت وقت نداده است همان قیمت وقت را بمالک میدهند
و چهار اینده را آزاد میکنند و اگر زیاده نمایند و گذاشته است هر چند بدهد آزاد
گردد و اگر وارث صاحب میراث زیاده از یکی باشد و کم کند ترکه از قیمت جمیع ایشان
یا از قیمت بعضی از ایشان در این صورت ترکه را امام علیه السلام وارث را اختیار
و اگر میراث بر یک شخص باشد و ترکه نصف قیمت وی باشد یا کمتر یا بیشتر
در این مسئله خلاف است بعضی میفرمایند که نصف قیمت را میدهند و آن شخص را
میخرند و ترکه را امام علیه السلام میدهند اگر ترکه را آزاد شود بعضی از بنده میراث میبرد
بمقدار آن آزادی چنانچه میراث میبرند آزادشان بمقدار آزادی و میراث
نمیبرند مدبره و امهات مشروطه و مکاتب مطلق اگر چیزی از مال کتابت نداده
باشد و ام ولد نیز میراث نمیبرند از مورث خود و از مالک خود اما ام ولد
بعد از فوت مالک از نصیب ولدش مسئله خلاف است میانه علما رضوان الله علیهم
در ملک دیگری است از پدر و مادر و ولد صلبی میت از ایشان میراث نمیبرند
مثل خواهر و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان
و همچنین خلاف است در ملک دیگری نیز و اگر آزاد شود بنده یا مسلمان شود
کافر بعد از قسمت ترکه میراث نمیبرد اگر بود و بعد یکی باشد امام علیه السلام
نقل کرده باشد و اگر نقل نکرده باشد ایشان محرومند سیم از موانع ارث قتل است
و آن قاتل میراث نمیبرد از مقتول هرگاه از روی عمد و ظلم کشته باشد و اگر از روی

... بجز از طلم قتل قصاص باشد بنا آنکه مورث، قصد کشتن وارث کرده بجهت
دفع از نفس خود مورث را کشت در این چند صورت از میراث محروم نباشد، اما
اگر بتقصیر زور خطا مورث خود را بکشد در این مسئله چند قول است.
آنکه میراث نمیبرد بازای او بنزد بیشتر مجتهد است دوم آنکه میراث میبرد از مال منقول
[illegible] از دیه لیکن سیم آنکه از مال [illegible] میراث [illegible] از دیت [illegible] نبرد
و این قول خوب [illegible] است [illegible] در این مسئله [illegible] و لیکن [illegible]
از صاحبان نسب بسبب [illegible] نیست اگر کشتن عمد که خود بکشد سبب کشتن
[illegible] بود اگر [illegible] جنایت [illegible] حاکم [illegible] مورث خود
بلنا امری که مورث [illegible] قتل شود در این صورت میراث [illegible] است مع
[illegible] گواهی بر مورث [illegible] میراث [illegible] از ترکه
[illegible] وارث بحق و بعد از آن مورث را بکشد میراث ممنوع نباشد [illegible]
[illegible] خود را با آنکه [illegible] بباید دیگران مورث را بقتل رسانند
[illegible] انکار نموده اند [illegible] جت کند و [illegible]
و میان ایشان [illegible] و مادر [illegible] شوند و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] میراث [illegible] کشته اند و بقصاص [illegible] ولد
یکدیگر [illegible] عفو [illegible] قصاص [illegible]
بر عفو کنند و [illegible] عفو نکنند [illegible] دیگر را [illegible] پیش دستی نماید یکی از این دو ولد
[illegible] بکشد ولد دیگر را [illegible] و ولد کشته شده [illegible] قصاص [illegible] قاتل [illegible]

اگر یکی

مسئله

و اگر بکشد برادر بزرگ دوم برادر را و بکشد برادر سیم برادر چهارم را میراث برادر چهارم
[illegible] بزرگ است و میراث برادر بزرگ است کسی برادر سیم و برادر سیم را بکشد
که برادر بزرگ را بکشد مگر آنکه دیه بنماید برادر بزرگ [illegible] و برادر چهارم
چرا که دیت که برادر بزرگ برادر سیم را [illegible] برادر [illegible] برادر
چهارم است و هم چنین برادر سیم و چهارم است [illegible] عوض برادر سیم
از برادر بزرگ بالمناصفه [illegible] برادر سیم برادر چهارم را کشت از میراث
[illegible] چهارم بری [illegible] برادر چهارم [illegible] نصف
قصاص که حق برادر چهارم بود [illegible] برادر بزرگ [illegible] سیم نصف
[illegible] قصاص [illegible] اگر بکشد نصف
[illegible] میراث [illegible] قاتل است [illegible]
و منع میکند [illegible] ولد قاتل [illegible] ولد ولد
از جهت [illegible] قاتل [illegible] اولاد مقتول
را وارث [illegible] کافر هم ولد قاتل هم کافر [illegible] ممنوع اند
از [illegible] است [illegible] مسلمان شود
تمام ترکه [illegible] است [illegible] ولد قاتل [illegible]
امام علیه السلام [illegible] قاتل [illegible] اگر شود
کشته شده وارث سوای امام علیه السلام نباشد پس امام عفو نمودن قاتل [illegible] میکند
قاتل را یا آنکه دیه میگیرد مسئله هرگاه کشته شود شخص خطاء از روی عمد و خطاء

و چنانچه در خطا [illegible] و دیت خونبهای شخص دیگر [illegible] در ان خونبها شریک [illegible]
میراث [illegible] ان [illegible] بطریق سبب [illegible] شده [illegible] بطریق سبب نیز از این شخص
که از جانب [illegible] میراث میبرد که میانهٔ علماء در میراث برادر [illegible] جانب مادر در این
صورت خلاف است [illegible] میراث [illegible] زن و شوهر قصاص [illegible] قصاص نمودن [illegible]
[illegible] وارثان [illegible] حاضر شوند [illegible] اگر [illegible] شخص را
یا شوهر زن را قتل [illegible] شخص [illegible] زن [illegible] اگر وارثان [illegible] حاضر شوند
[illegible] زن [illegible] میبرد [illegible] حصهٔ خود [illegible]
قرض کشته شده را [illegible] اگر [illegible] از روی [illegible]
[illegible] شخص را قرض [illegible] علماء در این مسئله [illegible] قصاص خواهند
[illegible] منع نمایند [illegible] قصاص نمودن [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] منع کردن [illegible] واجب [illegible] که [illegible]
از قصاص باشند وارثان ضامن قرض شوند [illegible] موانع ارث [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] باشد [illegible] موانع ارث لعان است
و سبب لعان [illegible] شخص [illegible] دخول [illegible] باشد [illegible] بقول
انکه بگوید [illegible] از فلان شخص زنا کرده [illegible] شرعی برای قول نداشته باشد
چون زن و شوهر [illegible] حاکم شرع روند [illegible] لعان واقع شود بطریقیکه
[illegible] مقرر است قطع میراث میشود میانهٔ زن و شوهر و شوهر و زن

روبم

دوم از لواحق موانع ارث ولد الزنا بودن از طرفین است چه اگر مخصوص شود زنا

بطرفی میراث نمیبرد زانی از ولد و همچنین از وی جانب او و توارث میان او و ولد و غیر زانی

دانسته شد دیگری بود است پس اگر مختص ولد الزنا از [illegible] باشد میراث نمیبرد از پدر و مادر

و [illegible] انکس که نزدیک پدر و مادر باشند هم چنین میراث نمیبرند از وی [illegible]

و [illegible] انکسانی که نزدیک باشند بایشان بی میراث ولد الزنا و اولاد ولد الزنا را

از اولاد [illegible] و [illegible] الاقرب [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] باشند [illegible]

[illegible] و اگر این [illegible] الله میراث وی از امام علیه السلام است سهم ولد ملاعنه و توضیح

این مسئله چنان است که [illegible] اگر [illegible] باشد از شش ماه

[illegible] که [illegible] از اقصای مدت حمل [illegible]

و [illegible] میان زن و شوهر لعان واقع شود [illegible] حاکم شرع قطع نسب این ولد [illegible]

از پدر [illegible] میراث نمیرسد [illegible] ولد ملاعنه [illegible] نمیبرد

از [illegible] این شخص که پدر [illegible] نزدیک باشد و هم چنین میراث [illegible]

از [illegible] که [illegible] مادر [illegible] ایشان [illegible] و خواهران

و خاله و عم [illegible] هم [illegible] از ولد ملاعنه [illegible]

[illegible] ملاعنه [illegible] مادر [illegible]

[illegible] از [illegible] ثلث [illegible] و اگر [illegible]

نداشته باشد ثلث ترکه وی از [illegible] و اگر مادر نیز نداشته باشد

میراث ولد ملاعنه از برادران و خواهران و اولاد ایشان که از جانب پدر و مادر باشند

بالسویه ذکورا و اناثا قسمت مینمایند الاقرب فالاقرب و اگر این مرتبه نیز نباشند

میراث و بر ایشان مرتبه ثالثه که خال و خاله و اولاد ایشانند الاقرب فالاقرب

و اگر این مرتبه نیز معدوم باشند میراث و بر از امام است ... و ضامن جریره داشته باشد

و زوج و زوجه ملاعنه نصیب خود را از ترکه اخذ مینمایند باقی را بیت المال که باشد و اگر

و اگر اعتراف نماید پدر به نسب قبل از تمام نمودن لعان در نزد حاکم شرع ولد وی به

الحق به پدر میرسد و قطع نسب مابین ایشان نمیشود و اگر اعتراف نماید بعد از وقوع لعان

میراث نمیبرد پدر از ولد اما ولد از پدر میراث میبرد و اگر نفی کند پدر بلعان توأمین

از یکدیگر میراث میبرند برادر ... و اگر فوت شود ولد ملاعنه و یک برادر

یک برادر از جانب پدر و مادر و دیگری از جانب مادر تنها ... ترکه

همسانند ... از اقسام موانع ارث ولد مشکوک است چنانکه شخصی بزن خود یا کنیز

خود دخول نمود و بعد از دخول آن شخص یکدیگر نیز دخول نمود ... ولد

بهم رسید این ولد مشکوک ... بعضی از میراث ممنوع است و میراث ...

غیر مشکوک است ... و بعضی ... پدر ... ولد ...

و وقت فوت خود ... این ولد مشکوک ... ولد زنا ... الم

پنجم از اقسام موانع ارث ... میراث است ... میراث ... بود

مگر بدو شرط یکی ... منفصل ... زنده اگر چه بیفتد از شکم مادر ...

شخص دیگر وجود ... بعد فوت پدرش ... این دو شرط ... مفقود

باشند میراث نمیبرند و مثل معدوم است پس اگر ... این حمل ...

حمل

هـ اگر [illegible] است [illegible] از ابتدای [illegible] پدر [illegible] میراث نبرند و اگر [illegible]

ابن حمل [illegible] آنکه [illegible] صورت [illegible] میراث [illegible]

[illegible] که انتساب حمل بان [illegible] صحیح باشد چنانکه [illegible] در این صورت [illegible]

میراث [illegible] شایع [illegible] است [illegible] بنت [illegible] بودن ولد [illegible] در وقت فوت

[illegible] اگر در وقت فوت مورث این [illegible] علقه باشد [illegible] نطفه [illegible] میراث [illegible]

چون حمل [illegible] در وقت [illegible] ساقط شدن [illegible] فریاد کردن [illegible] است

[illegible] حرکت [illegible] بودن [illegible] جستن او واشدن

[illegible] میراث [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] میراث [illegible] فوت [illegible]

[illegible] ششم از لواحق موانع ارث

اشتباه تاریخ فوت است [illegible] بنابر قول [illegible] دو کس یکبار [illegible]

[illegible] انداز [illegible] در این چند صورت میراث

از یکدیگر [illegible] ایشان [illegible]

هفتم از لواحق موانع ارث [illegible] کردن [illegible] باشد

چه در این صورت [illegible] ممات [illegible]

نگاه میدارد هشتم از لواحق موانع ارث انقطاع خبر است [illegible] فوت

ایشان [illegible] در این صورت میراث ایشان [illegible] عالم بر فوت ایشان شوند

با آنکه [illegible] زنده بودن ایشان غالبا و نفیس این وقت

والارث این امر در مفقود است که از وقت غیبت ایشان و هر وقت که حاکم شرع قضا کند
بموت ایشان وارث ایشان کسانی هستند که موجود باشند در وقت حکم حاکم شرع که از حین
که در وقت غیبت ایشان بوده اند اما اگر فوت شود شخصی در زمان غیبت و وفات
خبر شخص مفقود از ترکه میراث می برده باشد واجب است توقف و حصه این مفقود
تا آنکه ظاهر شود احوال او اگر زنده است مال و اگر میت است آن چند وقت بوده در مرده بورثه میت دهند
نهم از لواحق موانع ارث دین است که تمام ترکه را فرا گرفته باشد چه در این صورت ورثه
از ترکه ممنوع است تا آن ترکه صرف قرض گردد لیکن بصاحب دین تعلق ندارد اما نزد بعض اینست که
از ورثه است و ایشان از تصرف در ترکه ممنوع اند تا دین را ادا کنند اگر چه ادا از زیادی از مال
خود و اگر دین ترکه را فرا نگرفته باشد ورثه را است که زیاده از دین زیاد است در تصرف
در حکم مال میت است فصل سیم در حجب و حجب لغة منع و اینجا حجب بر دو قسم است اول آنکه
است اگر حجب از اصل میراث میکند و این را حجب حرمان گویند اقرب است بمیت از ابعد
الاقرب فالاقرب مسئله اجماعیه که ذکر آن در فصل نهم خواهد شد پس منع میکند ولد صلب
میت ... که ذکر باشد خواه مونث فرزندان فرزند را هر چند که پایین روند ... و همچنین
منع میکند کسانی را که نزدیک میت باشند همچون عم و عمه و خال و خاله و جد و جده
و از اعمام و اخوال و ... هیچ یک از طبقات و مراتب مذکوره برابر
اند پدر و مادر و زوج و زوجه میت و چون معدوم شوند اولاد قائم مقام ایشان باشند
اولاد اولاد در مثل پدران خود نسبت به پدر و مادر میت خواه مذکر باشد و خواه مونث

در حجب

و این

و این اولاد اولاد مثل پدران خود باشند و میراث پدر و مادر میت که الحال حی و جیهٔ ایشان باشند

و میراث میرسد الاقرب فالاقرب چون پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد هر مقدار که پائین روند

اگر معدوم شوند میراث از برادران و خواهران وحید وحیدهٔ میت است و منع میکنند ایشان

هر مرتبهٔ خود را از ورثهٔ طبقهٔ دیگر غیر از زوج یا زوجهٔ میت را که ایشان میراث

میبرند و هم چنین منع میکنند برادران و خواهران با وجود خود اولاد خود را و اجداد

منع نمیکنند با وجود خود پدران خود را و پدران خود را منع میکنند برادران و خواهران

و اولاد ایشان با عدم ایشان اولاد اجداد را در میراث بردن با ایشان مثل عم و عمه و خال

و خاله و اولاد اعمام و اخوال هرگاه اجداد نباشند منع نمیکنند اخوه و اخوات و اولاد ایشان

با اجداد را چراکه قائم مقام پدران خود شدند هر مقدار که بالا روند مثل جد جد جد

و جدهٔ جده و هم چنین منع نمیکنند اجداد اولاد اخوه و اخوات را هرگاه اخوه و اخوات نباشند

چون این مرتبه که ذکر کرده شد معدوم شوند میراث متوفی از اعمام و اخوال میت یعنی اعمام

و اخوال نباشند میراث از اولاد ایشان است هر مقدار که پائین روند و این اعمام و اخوال

میت و اولاد ایشان منع میکنند اعمام و اخوال پدر میت را و هم چنین اعمام و اخوال

مادر میت را [illegible] اعمام و اخوال و اجداد و جدات میت هرگاه باشند متقرب بابوین متقرب

باب را با آنکه مساوی در قرابت در درجه باشند هرگاه متقرب بابوین نباشند قائم مقام

و میت در اینجا متقرب باب [illegible] هرگاه بوده باشد متوفی را ابدا برادر از جانب

مادر و خواهر از جانب پدر و مادر منع میکنند خواهر از جانب پدر و مادر برادر

از جانب پدری هرگاه خواهر از جانب پدر و مادر نباشد برادر از جانب پدر قائم مقام وی باشد

... ترکه ... سبب میراث میبرند اگرچه در مرتبهٔ بعید باشند منع میکنند آزاد کننده
موروث خود را و منع میکنند آزاد کننده ضامن جریره موروث خود را و ضامن جریره
منع مرتبهٔ امام را میکند و قسم دوم آنکه حجب میکند از بعض میراث و این بر دو قسم است
اول حجب ولد است دویم اخوه اما حجب ولدان دو نوع است ولد است خواه
مذکر باشد خواه مؤنث چون ولد باشد ولد ولد هر مقدار که پایین رود منع میکند
ایشان را از زیاده بر سدس را منع میکند ابوین را از زیاده از سدس مگر در صورتی که
دختر باشد متوفی را با پدر یا مادر زیرا که بیش از سدس دختر باشد با پدر یا مادر
که در این صورت زیاده از سدس میرسد ... ارباعا ... دختر با ابوین
قسمت میشود و رد ... دختر ... ربع ... سهم ... بیش از سدس
دختر است ابوین ... حصه ... چنانکه چهار عدد ... بالسویه
خود قسمت میکنند ... از ابوین است و ذکر ... قواعد ... دویم
تقسیم حجب ولد است خواه مذکر باشد خواه مؤنث و با عدم و با اولاد ولد هر مقدار
که پایین رود منع زوج و زوجه را از نصیب اعلی که آن نصف است و ربع ... ربع است
... با عدم ولد بر نصیب ادنی که آن ربع ... ثمن ... است
با وجود اولاد اما حجب اخوه ... اخوه حجب میکنند ... اخوه مادر را از زیاده
بر ... از سدس ... شرط ... اول ... آنکه ... اخوه است که اقل دو است
یا بیشتر ... واگر مذکر باشند ... از مؤنث واگر خنثی باشند
اخوه کمتر از چهار عدد نباید باشد دوم آنست که این دو برادر بنده و قاتل و کافر

نباشند

[illegible]

نباشند چون اگر حیات است منع مادر می‌کنند و حکم معصوم نا رسید است از سیزده ثلث و چهار

اگر پدر موجود نباشد منع نمیکنند چهارم آنکه [illegible] کسب می‌کنند مادر را [رسند]

مادر از جانب [illegible] اگر از جانب مادر باشند منع نمیکنند مادر را اگر چه [بسیار]

باشند پنجم آنست که این دو برادر زائیده باشند اگر اگر در شکم [illegible] زائیده شده [illegible]

منع مادر نمیکنند ششم از شرط آنست که [illegible] زنده باشند اگر [مرده]

باشند یا [illegible] و یکی از دو مانده باشد منع نمیکنند و همچنین منع نمیکنند اخوه مادر [مادر را]

از ثلث [illegible] تفصیل چنانکه [illegible] عول و تعصیب یعنی زیادتی نمودن [تعصیب]

زیاده بر سهم ذوی الفروض یا [illegible] بعصبه دادن آن چنانکه مذکور شد [illegible] [میت باشد]

و این عول و تعصیب [illegible] علمای اهل سنت [illegible] رضوان الله علیهم [illegible] [باطل است]

و زیاده [illegible] بعضی نمیماند زیرا که محال بود آن که فرض کنند [illegible] احتمال مالی را

که باقی نماند بلکه زیاده میشود بعض را بر بعض [illegible] یا بیشتر باشد [illegible] کد

که بر زیادتی [illegible] پدر و مانند [illegible] نبود [illegible] طریق اول آنکه زیاده [نمی‌ننمند]

در فرض نصیب یا آنکه بعض [illegible] لازم میناید [illegible] هر کجا بگذارد متوقف [illegible]

دو خواهر از جانب پدر و مادر و فرض شوهر نصف ترکه است و فرض خواهران ثلثان

میانه مجموع نصف و ثلثان که دو و نیم باشد [illegible] این است [illegible] همی در سهم

[illegible] در [illegible] اصل شد [illegible] نمی‌بینم برای [illegible] نصف

[illegible] [illegible] خواهران ثلثان [illegible] است [illegible] چهار عدد باشد در این صورت

[illegible] [illegible] لازم آید [illegible] یکعدد دیگر زیاده میشود که چهار باشد [دو خواهران]

و ثلثان چون فرض ایشان است درست برسد و نقص لازم نیاید پس این عمل نزد

فقها دانا معتبر نیست و عول نیز نباشد مگر مزاحمت زوج یا زوجه هر گاه که زوج

یا زوجه داخل شود نقص بر بنت یا بنات افتد چون ایشان فرض خود را تمام اخذ میکنند

و داخل شود و نقص بنا که ذکر کرده شد مگر بر بنت دختر یا بنات یا بر شخص که در جه

پدر و مادر یا بنت یا پدر و مادر یا خواهران پدری و مادری یا مادری نقص لازم

میخواند و حصه خود را تمام نمیگیرند مثل اگر زوج و بنت و پدر و مادر شوهر

و پدر و مادر در پیکر فرض [illegible] ثلث و ربع و سدس فرض بس ربع سها نه مخرج

سدس و ربع را دو است نصف و ثلث ضرب نمودیم نصف اضعاف در دیگر ضرب نمودیم

حاصل شد برابر موجب سهم شوهر ربع [نصیب ۳] پدر سدس [نصیب ۲] مادر سدس [نصیب ۲]

نصیب بنت [نصیب ۵] نقص بر بنت دختر لازم آید مثلا دوم هر گاه که شوهر و دو بنت

اخذ بنت و شوهر و بعض یا بنات اولاد در عدد که بدست و ربع داشته باشند

قسمت نمودیم برابر موجب سهم شوهر ربع [نصیب ۳] احد الابوین سدس [نصیب ۲] و دو دختر ثلثان [نصیب ۸]

نقص بر دختران لازم آید مثال سوم هر گاه که گذارد شوهر و خواهر پدری و مادری و خواهر

از جانب پدر و مادر یا صرف پدری پس شوهر نصف ترکه است و نصیب خواهران ثلثان مباین مخرج ثلث

و نصف شش است ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد برابر موجب سهم شوهر نصف [نصیب ۳]

خواهران ثلثان [نصیب] نقص بر خواهران لازم آید مثال چهارم اگر فوت شود زنی

از شوهر و یک خواهر یا خواهران پدر و مادری و یک خواهر از جانب پدر و مادر [نصیب ۳] [سدس] [رد او]

و نصف را داشته باشد شش است برابر موجب تقسیم مذکور شوهر نصف [نصیب ۳] خواهر مادری [نصیب سدس ۱]

خواهر

نصیب
مرده‌اند
خواهر پدری و مادری در این صورت چون شوهر و خواهر [illegible] مانده‌اند عود
سهم از خواهر [illegible] پدر و مادری شد و نقص [illegible] لازم آید [illegible] نصیب شوهر
نصیب ترکه است [illegible] ترکه است [illegible] عصبه
[illegible] ترکه است بعد از اخذ صاحبان فرض [illegible] فرض خود [illegible] بجوب [illegible]
[illegible] مخالفین مشتمل در ترکه [illegible] لا [illegible]
[illegible] سهم [illegible] که نصیب [illegible] است که [illegible] سهم باشد [illegible] سهم
[illegible] بمذهب مخالفین [illegible] حصه [illegible] شد و این مذهب فقهاء اثنا عشریه
باطل است و [illegible] آنست که هرگاه در [illegible] فرض خود را از ترکه اخذ نماید
[illegible] مراث [illegible] باشد [illegible] یکسهم
[illegible] ولیکن فرض بموجب [illegible]
[illegible] بعد از اخذ صاحبان فرض [illegible] خود را از ترکه
[illegible] زوجین و شوهر و مادر و پدر [illegible] مادر
[illegible] شوهر نصف است و فرض مادر ثلث [illegible] ثلث و نصف باقی است
نصیب
[illegible] شش حاصل شد [illegible] موجب شوهر نصف
نصیب
مادر ثلث [illegible] پس در این صورت [illegible] خود را
از ترکه [illegible] اگر فوت شود
شوهر و یک [illegible] و مادر [illegible] مادر ثلث است و [illegible] ربع [illegible]
[illegible] ثلث باقی است [illegible] دوازده حاصل شد [illegible]

مادر ثلث نصیب ۴ — زن ربع نصیب ۳ — پدر و قرابت بتعصیب نصیب ۵ — پس در این صورت مبدأ از اخراج فرض

صاحبان فرض پنج عدد باقی مانده و دو سوم به سبب پدر به جهت قرابت و اگر فرضنا مادر را

مادر را نابغی باشد از برادران باشد فاضل از سهام را به پدر میدهند بقرابت پس

پس در مثال اول یک سهم از مادر است و سه سهم از شوهر خود و سهم باقی از پدر است

و در مثال دوم ربع از زن است و ثلث از مادر که مجموع پنج عدد باشد و تتمه دیگر که هفت

سهم است از پدر است و اگر قرابت بعیده باشد مثل عم و برادر و مانند آن در میان ایشان

فقهاء ما رضوان الله علیهم زیاده را بسوی ذوی فرض سوای زوج و زوجه که بر ایشان مطلقا

رد نمیشود مثلا اگر فوت شود شخص و بگذارد پدر و مادر و یک دختر و یک برادر

یا عم پس نصیب پدر و مادر سدسان است و نصیب دختر نصف اقل عددی که نصف و سدس

داشته باشد شش است سدسان را که دو است به پدر و مادر دادیم نصف را که سه است

بدختر دادیم باقی ماند یک عدد بحالی یعنی آن یک عدد را به برادر و یا عم ندهیم بواسطه

قرابت و این قاعده نزد علمای ما باطل است و رد میکنیم آن عدد را به پدر و مادر

و دختر اخماسا به این طریق که یک حصه آن را به پدر میدهند و یک حصه دیگر

بمادر و سه حصه دیگر را به دختر در این صورت چون یک عدد بر ایشان صحیحا منقسم نمیشود

فریضه یک در مخرج خمس ضرب نمودیم پنج را دادیم اصل فریضه که آن شش است سی حاصل شد

بدین موجب صحیح نمودیم — پدر سدس فرضا و ردا نصیب ۱ ۴ — مادر سدس فرضا و ردا نصیب ۱ ۴ — دختر نصف فرضا و ردا نصیب ۳ ۱۲

نظر نمیکنم در حساب نخواهیم بر آنکه عادت اهل حساب

چنان است که بیرون آورند حصه هر یک از ارباب حقوق را از اقل عددی که منقسم شود بر ایشان

صحیحا

جمیع او را در کسری بنمایند و اضافه میکنند حصهٔ هر یک از ابنا را بوی او یعنی

چنانکه شخصی فوت شود و بگذارد دو پسر و سؤال کنند میراث او را از اهل حساب

میگویند که هر یک را نیم از آنرا سهم است از دو پسر گویند که دو را با پسران دو حصه کنند

واسطه میشود این عدد مضاف الیه را که سهم است اصل مسئله و تصحیح سهام و این تصحیح

مسئله اقل عددی است که بیرون آید از وی الخ مطلوب است جمیعا [illegible] را ازین این

سه قاعده مختصر در این رساله نقل نموده شده است و بالله التوفیق

قاعدهٔ اول در نسبت میانه اعداد دو عدد نسبت بیکدیگر مثل یکدیگر باشند

یا آنکه مختلف اند که مثل یکدیگر نیستند اول را متماثلان گویند چون دو و دو و

سه و سه و چهار و چهار و مانند اینها و عمل با هر دو نمودن [illegible] است

یا آنکه مختلف اند این دو عدد مختلف در کمیت باشند که اقل را اکثر کم نمایند

یک مرتبه یا بیشتر از عدد اکثر هیچ باقی نماند این دو عدد را متداخلان گویند

چون دو و چهار و پنج و شش و هشت یا سه و نه و مثلهم و قاعده در این

است که ضرب نمایند اصلها را با یکدیگر یا است که ببینند از کمتر را از بیشتر

فنا کنند [illegible] بیشتر آید و باقی نماند بلکه باید که آن کمتر کمتر از نصف بیشتر باشد

[illegible] چون دو و چهار و سه و شش و چهار و هشت و مانند اینها

این دو عدد را با هم متداخلان گویند و قاعده در این است که عمل با اکثر

نمایند و این قسم را بعض از محاسبین توافق بمعنی اعم میدانند گاه

مباین عدد [illegible] و سه نام شاید در او عمل توافق میکنند و قاعده در نزد

عدد نیز بعض دیگر است که عدد کم میباید منقسم عدد بیش باشد بدو بار چنانکه سه و شش
یا چند بار چون سه و دوازده و حقیقتا قاعده اول بهتر است بنده مقابل یا است
که هرگاه ساقط کنی اقل را از اکثر یکبار یا چند بار باقی ماند عدد سیوم زیاده بر واحد
که آن عدد معنی هر دو باشد چون نسبت چنین باشد چنانچه اعداد آن متوافقان
گویند مثل چهار و شش و شش و هشت و دوازده و شانزده و بیست و پنج و بیست
و بیست و چهار و سی و مثل اینها اگر باقی دو عدد است آن عدد را توافق
بنصف گویند و اگر سه باقی ماند توافق بثلث گویند و اگر چهار باقی ماند
توافق بربع گویند و اگر پنج ماند توافق بخمس گویند و هم چنین تا بعشر برسد
پس در اول که دو باشد این دو چهار را فنا میکند بدو بار و شش را نیز بسه بار
و در ثانی دیگر شش باقی میماند که فنا میکند بیست و چهار را بچهار بار و سی را
بپنج بار و هم چنین تا توافق بسبع و سدس و ثمن و تسع و عشر میباشد و چون از ده
تجاوز نمود بجزء باشد چنانکه میگویند بیک جزء از یازده جزء و قاعده در توافق
آنست که اگر توافق بنصف است نصف احدهما را در دیگری ضرب باید نمود
چون شش و چهار و اگر بثلث است ثلث احدهما را و اگر بربع ربع احدهما را
و هم چنین اگر بجزء است جزء احدهما با آنکه مثلا اگر فوت شود شخص و بگذارد
بیست و دو برادر را از جانب پدر و سی و سه برادر از جانب مادر
پس دو را در سی و سه ضرب میکنیم برای آنکه دو جزء است از یازده جزء
یا سه را در بیست و دو ضرب میکنیم و حاصل را در اصل ... در این صورت

که سه را

... و سهم ضرب نمودیم شصت و شش حاصل امد از ... حاصل ... و بعضه
مسئله

ضرب کردیم ... بر این موجب تقسیم نمودیم سی ... و الموفق
مسئله

... ثلثان بالسویه ... [illegible] ... ذکر مخارج
مسئله

فروض سته ... ان باید دانست که مخارج ... است از دو ثلث
و ثلثان و سدسان
... ربع از چهار سدس از شش ... چون مخارج فروض سته

محقق گشت هرگاه ... [illegible] ... تمام ایشان درست

... که عدد ... ایشان ... است ... [illegible] ... بگذارد ...

... [illegible] مال شخص ... میگوییم ... [illegible] ... رؤس

... [illegible] ... سهم و برابر

... [illegible] ... سهم ... حاصل ... اصل مال ... قسمت میکنیم

... [illegible] ... مال ... حصه قسمت میکنیم

و ... [illegible] ... صاحب فرض باشند با اغاب
تو وصف

... [illegible] ... سهم با سهام ... و ان عدد اعداد مخرج

سهام میگویند ... [illegible] ... و احتیاج به بیان ندارد و بعضه مخرج مکرر

... مثل ثلث و ثلثان که ... [illegible] ... و سدس و سدسان

که از شش اند چنانکه ذکر کرده شد و طریق ... مخرج مضاف ضرب نمودن

مضاف و مضاف الیه است در یکدیگر خواه متباین ... خواه متوافق

و خواه متداخل باشند قطع نظر از نسبت میباید نمود مثلا در جدا نمودن مخرج خمس و سدس ...

پنج را در شش ... یا ضرب کنیم این عدد سدس دارد که پنج است و بدین آن خمس دارد
... چنین مخرج سدس و خمس شش را در هشت ضرب نمودیم چهل و هشت حاصل شد بدین این
عدد هشت است که خمس دارد و خمس ... اما مخرج معطوف پس دو عدد
یا بیشتر را بیکدیگر عطف نمایند مثل ربع و ثلث و خمس یا ربع و ثلث و خمس و هم چنین
پس در این صورت اعتبار میکنیم مخرج کسر معطوف و معطوف علیه پس اگر متباین اند
ضرب مینمائیم احدهما را در دیگری و اگر متوافقند جزو وفق احدهما را در دیگری
و اگر متداخلند اکتفا میکنیم باکثر آن و بعد از آن حاصل ضرب را اعتبار میکنیم
با مخرج کسر سیم و هم چنین تا آخر مثلا در مثال بالا بوزن مخرج ربع و ثلث اعتبار
نمودیم مخرج هر یک را مخرج ثلث که سه است و مخرج ربع که چهار است مباین این دو عدد
که متباین بود ضرب نمودیم احدهما را در دیگری دوازده شد هم ربع دارد و هم ثلث
و هم چنین عمل میکنیم در مخرج ربع و سدس مخرج ربع که چهار است و مخرج سدس شش
مباینه مخرجین توافق بنصف است ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده
حاصل شد هم ربع دارد و هم سدس و مجامع کسور سته بلیث و چهار است
چراکه مخرج نصف که دو است ضرب میکنیم در مخرج ثلث بواسطه توافق بنصف
و حاصل را که دوازده است مخرج سدس داخل است اکتفا بان کرده مباینه
مخرج خمس و دوازده توافق بربع است احدهما را در دیگری ضرب نمودیم بلیث و چهار
کسور سته در او موجود است و در مثال بالا نمودیم مخرج ربع و ثلث و خمس
ضرب میکنیم سه را در چهار بواسطه تباین و حاصل را که دوازده است در پنج بواسطه

[illegible] این شصت حاصل [illegible] [illegible] دارد [illegible] [illegible]

کسور تسعه که [illegible] نصف و ثلث و ربع [illegible] [illegible] [illegible]

و ثمن و تسع [illegible] است ضرب [illegible] [illegible] بواسطهٔ [illegible]

و حاصل [illegible] است [illegible] ضعف چهار [illegible] بواسطهٔ [illegible] نصف و حاصل را

که [illegible] است در ربع بواسطهٔ [illegible] و [illegible] شصت است [illegible] او داخل است

[illegible] شصت نموده ضرب کردیم شصت را در هفت بواسطهٔ [illegible] و حاصل را

[illegible] و صد است ضرب نموده [illegible] هشت بواسطهٔ [illegible] ربع و حاصل را [illegible] و چهل است

ضرب نموده [illegible] ثلث [illegible] بواسطهٔ [illegible] ثلث و حاصل [illegible] دو هزار و پانصد

بیست است [illegible] است [illegible] جمیع کسور [illegible] این عدد است [illegible] دیگر

[illegible] بتجزیه نیست [illegible] بقاعدهٔ [illegible] ندارد او [illegible] است

که حاصل میشود از مخرج کسر [illegible] که در او حروف [illegible] باشد بعض را در بعض که ان ربع

۲ ابن طالب [illegible] ۴ و سبع و ثمن و تسع و عشر است و دیگر مسئله ایست که قائل او حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است

نقل است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پای سعادت بر رکاب [illegible] گذاشته

خواست سوار [illegible] شخص مخرج کسور تسعه از آن حضرت سؤال نمود ان حضرت

[illegible] اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک یعنی [illegible] ایام هفته خود را

که هفت است [illegible] که سیصد و شصت است چون ضرب [illegible] و هزار

و پانصد و بیست حاصل میشود که جمیع کسور تسعه [illegible] موجود است نصف ۱۲۶۰

عشر	تسع	ثمن	سبع	سدس	خمس	ربع	ثلث
۲۵۲	۲۸۰	۳۱۵	۳۶۰	۴۲۰	۵۰۴	۶۳۰	۸۴۰

قاعدهٔ سیم اگر قسمت شود فریضهٔ صاحبان فرض بعد کسی مطلقا جبر نسبت چنانکه شوهر فوت شود

و بگذارد پدر و مادر و دو دختر فرض دختران ثلثان است و از پدر و مادر سدسان است

فریضهٔ ایشان از شش تصحیح می‌یابد بدین موجب پدر بنصیب سدس ۱ مادر بنصیب سدس ۱

دختران بنصیب ثلثان ۴ و هم چنین نیز فوت شود و بگذارد شوهر و یک خواهر

از جانب پدر فرض شوهر نصف است و از خواهر پدری نصف فریضهٔ ایشان از دو

تصحیح می‌یابد شوهر بنصیب نصف ۱ خواهر پدری بنصیب نصف ۱ و الا اگر منکسر میگردد دختر از آن نسبت

که بر یک فرقه منکسر میگردد و یا بیشتر از آنکه بر یک فرقه منکسر میشود پس اگر

میانهٔ نصیب آن فرقه از فریضه و عدد رؤس ایشان توافق بثلث ضرب میکنیم

عدد رؤس ایشان را در اصل فریضه آنچه حاصل میشود عدد تصحیح است مثلا اگر بگذارد

متوفی پدر مادر و سه دختر اصل فریضه درین صورت شش است بعد از اخراج

سدسان پدر و مادر چهار باقی میماند برای سه دختر میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان

توافق بثلث ضرب کردیم عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه که شش است

هجده حاصل شد قسمت نمودیم برین موجب پدر بنصیب سدس ۳ مادر بنصیب سدس ۳

دختران بنصیب ثلثان ۱۲ و اگر میانهٔ نصیب ایشان و عدد رؤس توافق باشد

ضرب میکنیم جزء وفق عدد رؤس ایشان را در اصل فریضه چنانکه بوده باشد

مثلا پدر و مادر و شش دختر اقل عددی که سدس و ثلثان داشته باشد

شش است بعد از اخراج سدسان پدر مادر که دو است چهار عدد دیگر باقی میماند

بجهت دختران و چون میانهٔ نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان توافق بنصف است

و نصف

حاصل مد

و نصف عدد رئوس بنات اگر ثلاث است ضرب کردیم در اصل فریضه شد ... الجده

تصحیح بدین موجب   بنات نصیب ثلثان   مادر نصیب سدس   جده نصیب سدس

دوم آنکه منکسر شود بر اکثر از یک فریق که در این صورت میان سهام هر فریق و عدد

رئوس ایشان توافق است یا توافق نیست اگر توافق است رد میکنیم عدد

رئوس هر فریق چنانکه بگذارد متوفی شش زن و هشت اخوه از جانب مادر و ده اخوه

از جانب پدر و نصیب زنان ربع است و نصیب اخوه ثلث میانه مخرج ربع و ثلث

تباین است ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد ربع او که سه است بزنان

دادیم میانه عدد ایشان توافق بنصف است رد نمودیم بجزو وفق ایشان دو است و ثلث

فریضه که چهار است دادیم باخوه از جانب مادر میانه نصیب ایشان و عدد رئوس

ایشان توافق بنصف است رد کردیم بجزو وفق ایشان دو است باقی ماند بعد ذلک

پنج به ده اخوه از جانب پدر میانه عدد رئوس ایشان و نصیب ایشان تباین است

رد نمودیم بعضی را بعضی بجزو وفق عدد رئوس متماثل بود ضرب کردیم در وفق

احد هما که دو است در اصل فریضه که دوازده است بیست و چهار حاصل شد تصحیح

بدین موجب   اخوه مادر ثلث نصیب   زنان ربع نصیب   ده اخوه نصیب   باقی ...

۸   ۶   ۱۵

در بعض و در بعض دیگر نیست که میانه جزو وفق و ... میکنیم ... الحاصل

حاصل از ... دیگر ضرب میکنیم انچه جزو وفق داده اگر مختلف است و حاصل را

در اصل فریضه ... بگذارد متوفی دو زن و شش اخوه از جانب مادر و ده اخوه

از جانب پدر ... عدد ... ربع و ثلث داشته باشد دوازده است ربع ان که سه است

بروزن فادیم مباینه نصیب وعدد رؤس ایشان توافق نیست گذاشتیم بحال خود

و نصیب اخوه از جانب مادر ثلث و ربع است که چهار باشد مباینه نصیب و عدد

رؤس ایشان التوافق بنصف است نصف عدد رؤس را که سه است گرفتیم پنج عدد دیگر

باقی ماند بجهت اخوه از جانب پدر مباینه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق

بنصف است نزد بعضی که آن دو است بعد ذلك نظر كرديم باقی ماند یک دو

و یک سه ضرب نمودیم در یکدیگر شش حاصل شد و شش را در اصل مسئله که دوازده ارث

ضرب کردیم هفتاد و دو حاصل شد تقسیم نمودیم بدین موجب

دو زن ربع	شش اخوه مادری ثلث	ده اخوه پدری
نصیب ۱۸	نصیب ۲۴	نصیب ۳۰

و اگر توافق نبوده باشد مباینه عدد رؤس ایشان همچنانیم هر عدد بحال خود و بعد از آن نظر میکنیم

اگر عدد رؤس ایشان متماثل باشند ضرب میکنیم احدها را در فریضه چنانکه

بگذارد متوفی چهار اخوه از جانب پدر و چهار اخوه از جانب مادر و اصل

فریضه ایشان را سه است ثلث از آنکه یکی است نصیب اخوه از جانب مادر است

مباینه نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان توافق نیست و یکی عدد رؤس

اخوه ام و اخوات متماثل شدند ضرب نمودیم عدد رؤس احدها را که چهار است

در اصل فریضه که سه است دوازده حاصل شد قسمت نمودیم بر ایشان حسب الحصه

اخوه مادر ثلث	اخوه پدر ثلثین
نصیب	نصیب

و اگر عدد رؤس ایشان متداخل باشند

ضرب مینمائیم اکثر را در اصل فریضه چنانکه فوت شود شخصی و بگذارد دو سه اخوه از جانب

مادر و شش اخوه از جانب پدر را اصل فریضه ایشان سه است مباینه نصیب ایشان

و عدد

و عدد رؤوس ایشان توافق نیست اما میانه عدد رؤوس ایشان مداخل است ضرب
نصیبه
نمودیم الثلث را که شش است در اصل فریضه تا چند حاصل شد بدین موجب   سه اخوه ثلث
نصیب
شش اخوه پدر و دیگر میانه عدد رؤوس ایشان توافق باشد ضرب باید نمود عدد وفق
احدهما را در دیگری و حاصل را در اصل فریضه مثلا در کاه عنه شود شمس و بگذارد
چهار زن و شش اخوه اصل فریضه ایشان چهار است و میانه عدد زوجات و عدد
اخوه توافق بنصف است نصف احدهما را در دیگری ضرب نمودیم دوازده حاصل شد
این دوازده را در اصل فریضه که چهار است ضرب نمودیم چهل و هشت شد و این موجب
نصیب   نصیب
زن ربع   ۱۲   اخوه متقرب بالسویه ۳۶ و اگر میانه عدد رؤوس ایشان تباین باشد ضرب
باید کرد احدهما را در دیگری و حاصل ضرب را در اصل فریضه مثلا هرگاه بگذارد
سه دختر و دو برادر از جانب مادر و پنج اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان شش است
چون میانه عدد رؤوس ایشان تباین بود ضرب نمودیم احدهما را در دیگری ده حاصل شد
و بعد از آن حاصل را ضرب نمودیم در [illegible] عدد سهم رسید تقسیم کردیم بدین موجب
نصیب   نصیب
۲ اخوه مادر ثلث   ۵ اخوه تتمه   بدانکه مولانا شیخ بهائی [illegible] در رساله
خود فرموده [illegible] مسائل انکسار [illegible] و چهار صورت دارد و دوازده صورت از آن
از امهات [illegible] نموده جدولی برای ترتیب داده در کتاب [illegible] و اصول [illegible] قسم
نموده برین موجب اول از اقسام آنکه میانه [illegible] سهام ایشان توافق باشد رد
باید کرد رؤوس [illegible] وفق دوم از اقسام آنکه توافق نباشد میانه جزء
از [illegible] سهام ایشان [illegible] باید کرد رؤوس هر فریقی را بحال خود سیم

سیم توافق باشد در بعض وجه با بعض نباشد در نباید نمود انکه توافق است بجزء وفقش باید کذالک

انکه توافق نسبت بحال خود چون اقسام ثلثه برین طریق که محقق گشت پس هر یک از این اقسام

ثلثه را نیز بعد ازان نسبتی است یا متماثل است یا متداخل است یا متوافق است یا متباین

وچون سه قسم اصل را در چهار صورت مذکوره ضرب نماییم دوازده حاصل میشود واین کمینه

از اقسام نسب مذکور فوق بعبارت فارسی در دایره بر ظاهر روس ساختیم چنانکه بر طبع

متعلم مخفی نیست مسئله اولی از قسم اول انکه بگذارد میت شش زن وهشت اخوه

از جانب مادر ودوازده از جانب پدر نصیب زوجات ربع است ونصیب اخوه

از جانب مادر ثلث چون میانه سه وچهار تباین بود ضرب نمودیم سه را در چهار

دوازده حاصل شد ربع ازانکه سه است دادیم بزوجات میانه نصیب وعدد ایشان توافق

بنصف است رد کردیم بجزء وفقش که دو است وثلث فریضه را که چهار است

نصیب اخوه که از جانب مادر است میانه نصیب وعدد روس ایشان نیز

توافق بنصف است رد کردیم بجزء وفقش که دو است چون جزء وفق عدد روس

تمام ایشان متماثل بود ضرب نمودیم احدهما را که دو است در اصل فریضه که دوازده است

بیست وچهار حاصل شد تقسیم نمودیم بدین موجب   زوجات ربع نصیب ٦   اخوه ام ثلث نصیب ٨

اخوات اب نصیب تتمه ١٥ مسئله دویم از قسم اول انکه بگذارد میت هفت زن وهفت

وهفت اخوه از جانب مادر وهفت اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان

دوازده است ربع ازانکه سه است بزوجات دادیم وثلث فریضه را که چهار است

باخوه از جانب مادر دادیم وتتمه که پنج است باخوه از جانب پدر دادیم

چون میان

چون مباینه نصیب وعدد رؤس هر یک از ایشان توافق نبود یکی بعدد رؤس متماثل بود ضرب کردیم عدد رؤس احدیها را که هفت است در اصل فریضه که دوازده است هشتاد وچهار

حاصل شد تقسیم براین موجب نمودیم ۷ زن ربع ۲۱ نصیب ۷ اخوة ام ثلث ۲۸ نصیب ۱۷ اخوة اب ۳۵ نصیب

مسئلهٔ سیم از قسم سیم آنکه بگذارد میت سه زن و نه اخوة از جانب پدر اصل فریضه

چهار است ربع از آنکه یکی است دادیم بزوجات چون مباینه نصیب وعدد رؤس ایشان

موافق نبود عدد رؤس را گذاشتیم بحال خود تتمه دیگر را که سه است دادیم باخوة از جانب پدر

مباینه نصیب وعدد رؤس ایشان توافق بثلث بود رد کردیم بجزء وفقش که سه است

بعد ذالک چون عدد رؤس زوجات که سه است با جزء وفق عدد رؤس اخوة از جانب

پدر متماثل بود اکتفا بایکی نمود ضرب کردیم در اصل فریضه که چهار است دوازده حاصل شد

تقسیم نمودیم برین موجب ۳ زن ربع ۳ نصیب ۹ اخوة تتمه ۹ نصیب مسئله چهارم از قسم اول

بگذارد میت شش زن وشانزده اخوة از جانب مادر وده اخوة از جانب پدر

اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ربع از آنکه سه است دادیم بزوجات چون مباینه

نصیب وعدد رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم بجزء وفقش که آن دو است

وثلث از آنکه چهار است دادیم باخوة از جانب پدر مباینهٔ نصیب وعدد رؤس ایشان

نیز توافق بنصف بود بمذهب بعض رد کردیم بجزء وفقش که آن دو است بعد ذالک

چون جزء وفق عدد رؤس ایشان متداخل بود ضرب نمودیم اکثر از آنکه چهار است

در اصل فریضه که آن دوازده است چهل وهشت حاصل شد برین موجب

ک زوجات ربع ۱۲ نصیب	یو اخوة ام ثلث ۱۶ نصیب	ی اخوة پدر ۲۰ نصیب	مسئله پنجم

رقم دوم انکه بگذارد میت سه زن و شش پسر اصل فریضه ایشان هشت است
ثمن از وکه یک است دادیم بزوجات و هفت سهم دیگر را دادیم به پسران چون میانه نصیب
وعدد روس ایشان توافق نبود و لیکن عدد روس زوجات و پسران متداخل بود اکتفا
باکثر ان کرده که شش است در اصل فریضه که هشت است ضرب نموده چهل هشت حاصل شد
تقسیم نمودیم برای موجب — زوجات ثمن (نصیب) — پسر تتمه (نصیب) — مسئله ششم از قسم سیم
انکه بگذارد میت چهار زن و شش اخوة از جانب پدر اصل فریضه ایشان چهار است
ربع از وکه یک است دادیم بزوجات میانه نصیب و عدد روس را کذا سهم بحال خود و تتمه
دیگر را که سه است دادیم باخوة از جانب پدر و میانه نصیب و عدد روس ایشان توافق بنصف بود
بمذهب بعض رد کردیم بجزء وفقش که ان دو است بعد ذلک میانه عدد روس زوجات
وجزء وفق عدد روس اخوة چون تداخل بود اکتفا باکثر ان کردیم که عدد روس زوجات است
ضرب کردیم در اصل فریضه که چهار است شانزده حاصل شد تقسیم کردیم برای موجب
زوجات ربع (نصیب) ۴ — اخوة از جانب پدر (نصیب) ۱۲ — مسئله هفتم از قسم اول انکه بگذارد باشند
متوفی را دوازده زن و بیست و چهار اخوة از جانب مادر و پنجاه اخوة از جانب پدر
اصل فریضه ایشان دوازده است ربع از وکه سه است دادیم بزوجات میانه نصیب
ایشان و عدد روس ایشان توافق بثلث بود رد کردیم بجزء وفقش که ان چهار است
و ثلث فریضه که چهار است دادیم باخوة از جانب مادر میانه نصیب و عدد
روس ایشان توافق بربع بود رد کردیم بجزء وفقش که ان شش است و تتمه فریضه را
که پنج است دادیم باخوة از جانب پدر و میانه نصیب و عدد روس ایشان

توافق

توافق بخمس بود رد کردیم بجزو وفقش که دو است بعد از آنکه چون مباینه جزو وفق عدد

عدد رؤس زوجات که چهار است و جزو وفق عدد اخوه ام که سدس است بین این بنصف بود

رد کردیم عدد زوجات را بجزو وفقش که دو است مباینه هر یک از جزو وفق عدد

زوجات و جزو وفق اخوه ام که شش است با جزو وفق اخوه اب که دو است

توافق بنصف بود رد کردیم بجزو وفقش که یک است و ضرب کردیم دو را در شش

و حاصل را که دوازده است در پنج و حاصل را که شصت است در دوازده اصل مسئله و ثلث

حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب	زوجات ربع نصیب	اخوه ام ثلث نصیب	اخوه اب نصیب
	۱۸۰	۲۴۰	

مسئله ششم از قسم چهارم آنکه بمرد باز ماند میت را چهار زن و ده

اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان چهار است ربع آنکه یک است دادیم بزوجات

چون مباینه نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان توافق نبود گذاشتیم عدد رؤس ایشان را

بحال خود و بقیه فریضه را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر چون مباینه نصیب

و عدد رؤس ایشان توافق نبود ایشان را بحال خود گذاشتیم اما چون مباینه عدد رؤس

زوجات و عدد رؤس اخوه توافق بنصف بود نصف عدد زوجات را که دو است ضرب

نمودیم در تمام عدد رؤس اخوه و حاصل را که بیست است ضرب نمودیم در اصل فریضه

هشتاد حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب	زوجات ربع نصیب	اخوه اب باقی نصیب
	۲۰	۶۰

مسئله نهم از قسم چهارم آنکه بگذارد میت شش زن و دوازده اخ از جانب پدر

اصل فریضه ایشان چهار است ربع آنکه یک است دادیم بزوجات چون مباینه عدد رؤس ایشان

توافق نبود گذاشتیم بحال خود بقیه فریضه را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر

نصیب و
میانه عدد رؤس ایشان توافق بثلث بود رد کردیم بجزء وفق که آن چهار است
بعد ذالک چون میانه عدد رؤس زوجات وجزء وفق عدد رؤس اخوة که چهار است
توافق بنصف بود پس نظر کردیم بجزء وفق که آن سه است بعد ذالک از آن ضرب نمودیم سه را در چهار
تا حاصل شد که دوازده است در اصل فریضه که چهار است چهل و هشت حاصل شد بدین موجب

زوجات ربع نصیب ۱۲	اخوة اب نصیب ۳۶

مسئله سیم از قسم اول آنکه بگذارد میت شش زن
و دوازده اخوة از جانب مادر و بیست و پنج اخوة از جانب پدر اصل فریضه ایشان
دوازده است ربع از آن که سه است دادیم بزوجات میانه نصیب و عدد رؤس ایشان
توافق بثلث است رد کردیم بجزء وفق که آن دو است و ثلث فریضه را که چهار است
دادیم با اخوة از جانب مادر میانه نصیب و عدد ایشان توافق بربع بود رد کردیم
بجزء وفق که آن سه است و تتمه فریضه را که پنج است دادیم با اخوة از جانب پدر میانه
نصیب و عدد رؤس ایشان که بیست و پنج است توافق بخمس بود رد کردیم بجزء وفق
که پنج است بعد ذالک چون میانه جزء وفق عدد رؤس تمام ایشان تباین بود ضرب نمودیم
دو را در سه و حاصل آن که شش است در پنج و حاصل را که سی است در دوازده
سیصد و شصت حاصل شد بدین موجب

زوجات ربع نصیب ۹۰	اخوة ام ثلث نصیب ۱۲۰	اخوة اب تتمه نصیب ۱۵۰

مسئله پانزدهم از قسم دوم آنکه بگذارد میت ده زن
و پنج اخوة از جانب مادر و هفت اخوة از جانب پدر اصل فریضه ایشان دوازده است
ربع از آن که سه است دادیم بزوجات چون میانه عدد رؤس و نصیب ایشان

توافق نبود

توافق نبود عدد رؤس که دو است گذاشتیم بحال خود و ثلث فریضه را که چهار است دادیم

باخوه از جانب مادر چون میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نبود عدد رؤس

ایشان را گذاشتیم بحال خود که پنج است و تتمه فریضه را که پنج است دادیم باخوه از جانب پدر

چون میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نبود عدد رؤس ایشان را گذاشتیم بحال خود

که ان هفت است بعد ذلک نظر کردیم میانه عدد رؤس تمام ایشان متباین بود ضرب کردیم

دو را در پنج و حاصل را که ده است در هفت و حاصل را که هفتاد است در دوازده هشتصد و چهل

حاصل شد تقسیم نمودیم برابر موجب

زوج ربع	اخوه ام ثلث	اخوه اب تتمه
۲۱۰	۲۸۰	۳۵۰

مسئله دوازده هم از قسم انکه بوده باشد نصیب زوجات چهار زن و شش اخوه از جانب پدر چون

نصیب زوجات ربع بود و نصیب اخوه از جانب مادر ثلث میانه مخرج ایشان تباین بود

ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد ربع ان که سه است دادیم بزوجات چون میانه

نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نبود عدد زوجات را که چهار است گذاشتیم بحال خود و ثلث فریضه

که چهار است دادیم باخوه از جانب پدر چون میانه عدد رؤس و نصیب ایشان توافق نبود

عدد رؤس ایشان را که هفت است گذاشتیم بحال خود و بعد ذلک چون نظر کردیم جزء وفق عدد

رؤس تمام ایشان متباین بود ضرب نمودیم چهار را در سه و حاصل را که دوازده است در هفت

و حاصل را که هشتاد و چهار است در دوازده یکهزار و هشت حاصل شد تقسیم نمودیم برابر موجب

زوجات ربع	اخوه ام ثلث	اخوه اب تتمه	تصحیح مسئله در مقدار سهام
۲۵۲	۳۳۶	۴۲۰	

و اجتماع ایشان بدانکه فرض در کتاب الله شش است نصف و ثلث و ربع و سدس

و ثمن و ثلثان و هر یک ازین فرایض سته مخصوص جمعی است چنانکه نصف فرض چهار کس است

فرض یک دختر است و فرض خواهر از جانب پدر و مادر است اگر یکی باشد و فرض یک خواهر از جانب پدر است
با عدم خواهر از جانب پدر و مادر و فرض شوهر است با عدم ولد و ثلث فرض دو کس است
فرض مادر است با عدم حجب از ولد و اخوه و فرض ولد مادر است هرگاه زیاده از یکی باشد
و ثلثان فرض چهار کس است فرض دو دختر است یا بیشتر هرگاه مذکری با ایشان نباشد و فرض
دو خواهر از جانب پدر و ربع فرض دو کس است فرض زوج است با وجود ولد و فرض زوجه است
با عدم ولد و سدس فرض سه کس است فرض پدر و مادر است با ولد و فرض مادر است
با اخوه حاجبه و فرض ولد مادر است هرگاه یکی باشد و ثمن فرض یک کس است فرض زوجه است
با وجود ولد بدانکه بعد از مرکب ساختن هر دو فرض از فروض سته را با یکدیگر و انداختن
آنچه مکرر است بیست و یک صورت بهم میرسد چهارده صورت آن ممکن است و هفت صورت آن
ممتنع و وراث این طبقه که گفته شد فرض ایشان دیگر شخص ذی فرض نیست ظاهرا و بقرابت میراث
میراث میبرند و بر آنچه قرابت جایز است مگر آنکه ذی فرض داخل ایشان شود که ایشان بسبب
موافقت غیر ذی فرض ذی فرض میشوند چنانکه اولاد ذکور ذی فرض نیست چون اناث داخل ایشان
میشود مال را للذکر مثل حظ الانثیین میبرند فهم چنین با پدر تنها ذی فرض نیست چون
با ولد جمع میشود بموافقت ولد ذی فرض میشود و قس علی هذا فائده در بیان اجتماع دو فرض
با یکدیگر و وجه امتناع ایشان بدانکه مصنف بیان شش جمع میشود اول اجتماع نصف با نصف
چنانکه فوت شود زنی و بگذارد خواهری از جانب پدر و مادر و شوهر پس فرض شوهر نصف است
و از خواهر نصف و این مسئله از تصحیح است برای موجب

نصیب شوهر نصف ۱	نصیب خواهر نصف ۱

دوم اجتماع نصف با ربع چنانکه فوت شود زنی و بگذارد شوهر و یک دختر نصف است

والبنت

ونصیب شوهر ربع واصل فریضهٔ ایشان چهار است بر این وجه شوهر ربع ۱ دختر فرضا و ردا ۲ ۱

سیم اجتماع نصف با ثلث چنانکه حرّه شوهر زنی که بگذارد مادر و شوهر را نصیب مادر

ثلث است و نصیب شوهر نصف اقل عددی که ثلث و نصف داشته باشد شش است

شوهر نصف ۳ مادر ثلث فرضا و ردا ۲ ۱ چهارم اجتماع نصف است با ثمن چنانکه

میت زن بوده باشد زنی و یک دختر نصیب زن ثمن است و نصیب دختر نصف و اصل این صورت

از هشت سهام منقسم میگردد بر این موجب زن ثمن ۱ دختر نصف فرضا و ردا ۴ ۳ پنجم

اجتماع نصف است با ثلثان صحیح است اما بیرون نمی آید مثلا هرگاه بگذارد میت شوهر

و دو خواهر از جانب پدر و مادر یا پدر فرض شوهر نصف است و فرض خواهران ثلثان

اقل عددی که ثلثان و نصف داشته باشد شش است تقسیم بر این موجب است شوهر نصف ۳

خواهران ثلثان در این صورت نقص بر دختران لازم آید ششم اجتماع نصف با سدس

چنانکه بگذارد متوفی یک دختر و مادر نصیب دختر نصف است و نصیب مادر سدس

اقل عددی که نصف و سدس و یک سدس داشته باشد شش است بعد از اخراج نصف و سدس

که شش و یک است باقی ماند دو عدد ارباعا میانهٔ مادر و دختر قسمت نمیشود فریضه منکسر

در مخرج ربع که چهار است شود و میانهٔ چهار و شش توافق است بنصف نصف احدهما را در دیگری

ضرب نمودیم دوازده صحیح شد مادر سدس فرضا و ردا ۲ ۱ دختر نصف فرضا و ردا ۴ ۳

و ربع جمع میشود با ثلثان و ثلث و سدس و با ثمن و ربع ممتنع است و امتناع ثمن است

که ربع نصیب زوج است با عدم ولد و ثمن نصیب زوجه است با وجود ولد لازم می آید که شخص

هم ولد داشته باشد و هم ولد نداشته باشد و با ربع که ممتنع است وجه آنست که ربع نصیب زوجه است

بی ولد و نصیب زوج است با ولد و دیگر ربع نصیب زوجه است بی ولد خواه یک زن باشد خواه بیشتر
اما اجتماع ربع با ثلثان این است که فوت شود شخصی و بگذارد زنی و دو خواهر ابی یا ابوینی از جانب
پدر و مادر فرض زن ربع است و فرض خواهران ثلثان مباینه مخرج ربع و ثلث بتباین است
ضرب کردیم سه را در چهار دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع که سه است و ثلثان که هشت است
باقی ماند یک عدد یک بر رد منکسر ضرب نمودیم دو را در دوازده بیست و چهار حاصل آمد
بر این موجب نصیب زن ربع ۶ خواهران ثلثان فرضا و ردا ۱۶ ۲ و اجتماع ربع با سدس چنانکه بگذارد
متوفی زنی و دو اخ یا اخت از کلاله مادری نصیب زن ربع و واحد کلاله سدس مباینه مخرج سدس
و ربع توافق بنصف است ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد
تقسیم نمودیم بر این موجب نصیب زن ربع ۳ کلاله مادری سدس فرضا و ردا ۲ ۷ اجتماع ربع با ثلث
چنانکه فوت شود شخصی و بگذارد زنی و مادری نصیب زن ربع است و نصیب مادر ثلث
مباینه مخرج ربع و ثلث بتباین است ضرب کردیم سه را در چهار دوازده حاصل شد تقسیم کردیم بر این موجب
نصیب زن ربع ۳ مادر ثلث فرضا و ردا ۴ ۵ ثمن جمع میشود با ثلثان و سدس و با ثلث
و ثمن ممتنع است وجه امتناع ثمن با ثلث این است که ثمن نصیب زوجه است با وجود ولد
و ثلث نصیب مادر است با عدم ولد اما اجتماع ثمن با ثلثان چنان است که هرگاه فوت شود و بگذارد
زنی و دو دختر یا بیشتر نصیب زن ثمن است و نصیب دختران ثلثان مباینه مخرج ثلث
و ثمن بتباین است ضرب نمودیم سه را در هشت بیست و چهار حاصل شد بعد از اخراج ثمن و ثلثان
که سه و شانزده است پنج عدد باقی ماند چون حصه دختران منقسم نمیشود و فریضه منکسر
در مخرج نصف منکسر دید ضرب نمودیم دو را در بیست و چهار چهل و هشت حاصل شد بر این موجب تقسیم نمودیم

زن

زن ثمن ... دو دختر ثلثان فرضا و ردا و اجتماع ثمن با سدس چنان است که بگذارد میت

زن و پدر و بنت و با فرض پدر سدس است فرض زن ثمن میانه مخرج ثمن و سدس توافق

بنصف ضرب نمودیم نصف احدهما را در دیگری بیست و چهار حاصل شد قسمت کردیم

زن ثمن ٣ پدر سدس ٤ ولد تتمه ١٧ و ثلثان جمع میشود با ثلث و سدس و با ثلث

ممتنع است وجه امتناع آنست که ثلثان فرض دو خواهر است یا بیشتر که از جانب پدر باشند

یا پدر یا عدم ولد و فرض ولد است هرگاه موروث باشد و از یک بیشتر باشند و لازم میاید که دو خواهر

و خواهر با هم میراث برند اما ثلثان با ثلث چنان است که فوت شخص و بگذارد دو خواهر

از جانب پدر و مادر یا پدر و دو اخوه از جانب مادر فرض اخوه از جانب مادر ثلث است

و فرض اخوه از جانب پدر ثلثان اقل عددی که ثلث و ثلثان داشته باشد سه است و ثلث

با اخوه از جانب مادر و برادران منقسم نمیگردد در مخرج ضرب نمودیم دو را در سه شش

حاصل آمد براین موجب اخوه مادر ثلث ٢ اخوه پدر ثلثان ٤ اما اجتماع ثلثان

با سدس چنان است که بوده باشد میت را دو اخوه از جانب پدر مادر و کلاله ام فرض

کلاله ام سدس است فرض اخوه از جانب پدر ثلثان اصل فریضه ایشان شش است بعد از اخراج

سدس و ثلثان یک باقی میماند یکعدد برو منکسر ضرب کردیم دو را در اصل فریضه که شش است

دوازده حاصل شد براین موجب کلاله ام سدس ٢ اخوه پدری ثلثان فرضا و ردا ٢ و سدس جمع میشود

با سدس مثل هرگاه فوت شود شخص و بگذارد پدر و مادر و ولد نصیب پدر سدس است

و نصیب مادر سدس اصل فریضه ایشان شش است براین موجب پدر سدس ١ مادر سدس ١

ولد تتمه ٤ . فصل هفتم در ذکر میراث آباء و اولاد با ازواج و در این فصل دوازده بحث ذکر خواهد شد

بحث اول میت را اگر پدر است لاغیر لیکن مادر ثلث مال را میبرد فرضا و ثلثان دیگر را رد
و این مسئله از سه تصحیح می‌یابد برای موجب مادر ثلث فرضا و پدر را ۱ ۲ و اگر جمع شوند پدر و مادر
حجب مادر ثلث ترکه است فرضا و تتمه از پدر است قرابة و مسئله ایشان نیز از سه است مادر ثلث فرضا
پدر تتمه قرابة و اگر مادر را صورت مفروضه مانع رسانند از اخوه از شش تصحیح می‌یابد برای موجب
مادر سدس پدر تتمه قرابة و اگر میت را پسر است لاغیر تمام ترکه از پسر است و اگر
دو پسر است بالتساوی ترکه میان ایشان بالتسویه است چنانکه در قاعده توارث ذکر شده
و اگر میت را یک دختر است لاغیر نصف ترکه از وی است فرضا و نصف دیگر رد را از
دو تصحیح می‌یابد برای موجب دختر نصف فرضا و رد را ۱ ۱ و اگر دو دختر است
بالتساوی ثلثان ترکه ایشان است فرضا و ثلث دیگر رد را و اگر دو دختر است اصل فریضه
ایشان سه است ثلثان فریضه را دادیم به دو دختر چون انقسام ننمودند پس مانند یک عدد
بر تو منکسر ضرب نمودیم در اصل فریضه که سه است شش حاصل شد تقسیم نمودیم دختر را ثلثان فرضا ۴ رد را ۲
و اگر بوده باشد میت را چند پسر و چند دختر پسر را دو دختر تقدیر شاید بود عدد
رؤس ایشان اصل مسئله است مثلا هرگاه بگذارد میت پنج پسر و پنج دختر پنج پسر را ده دختر
تقدیر کردیم میگوییم مال این شخص پانزده قسمت میبود پسر با التسویه ۱۰ دختر با التسویه ۵
بحث دوم اگر میت را پدر است و یک پسر بالتساوی شش یک از پدر است و تتمه از پسر
برای موجب پدر سدس ۱ پسر تتمه ۵ سهم چنین شش یک میبرد اگر میت را
مادر باشد و تتمه از پسر است بالتساوی و اگر جمع شوند پدر و مادر با یک پسر بالتساوی شش یک
از پدر است و تتمه از یک پسر بالتساوی بدین نوع رسد پدر سدس ۱ مادر سدس ۱

پدر سه

در تتمه سهم چون شش یک میبرد این پنج از پدر و مادر و تتمه از آن ایشان است که مقدار

وان تتمه را با پسران با یکدیگر مساوی قسمت مینمایند اگر مساوی قسمت نشود هو المطـ

مثل پدر و مادر و چهار پسر والا نظر میکنیم که میانه نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان

چه نسبت است اگر توافق هست جزو وفق عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب میکنیم

و اگر تباین است جمیع عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب میکنیم و اگر تداخل است

اکتفا بعدد رؤس میکنیم بمذهب بعض که تداخل و توافق بمعنی اعم است اگر فوت شود شخص

و بگذارد پدر و مادر و پنج پسر اصل فریضه ایشان شش است بعد از اخراج دو شش یک

پدر و مادر چهار عدد باقی میماند بجهت پنج پسر میانه چهار عدد نصیب و پنج عدد رؤس ایشان

تباین است ضرب کردیم پنج را در اصل فریضه ایشان که شش است سی حاصل شد تقسیم نمودیم

برین موجب   پدر سدس ۵   مادر سدس ۵   پنج پسر بالسویه ۲۰   و اگر نبود

مثلا پدر و مادر و سه پسر بعد از اخراج سدسان چهار باقی میماند اثلاثا

بر سه پسر منقسم نمیگردد ضرب نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد برین موجب پدر سدس ۳

مادر سدس ۳   سه پسر بالسویه ۱۲   و اگر میت را یکدختر است و احد ابوین

نصف مال از دختر است فرضا و سدس از احد ابوین و تتمه دیگر را دختر و احد ابوین

با یکدیگر ارباعا تقسیم میکنند درین صورت اقل عددی که نصف و سدس را شامل باشد

شش است بعد از اخراج نصف و سدس که سه و یک است دو عدد باقی میماند ارباعا

بر دختر و احد ابوین منقسم نمیگردد و منکسر ره مخرج ربع میگردد که چهار است حاصل

و میانه چهار و شش توافق بنصف است ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده

المحقق

برین موجب پدر سدس فرضا و ردا دختر نصف فرضا و ردا اما سلطان

فخر الملة والدین طاب ثراه ترکه را اولا چهار سهم منقسم مینماید یکسهم را باجداد میدهد

میدهد و سه سهم دیگر بدختر و اگر جمع شود پدر و مادر با یک دختر فرض پدر و مادر سدسان است

و فرض دختر نصف و تتمه دیگر را بعد ذالک اخماسا با یکدیگر قسمت در این صورت

اقل عددی که سدس و نصف داشته باشند شش است چون پدر و مادر سدسان فرضیه را

کرد و است و دختر نصف فریضه که سه است اخذ نمودند باقی ماند یک عدد اخماسا

برایشان منقسم نمیگردد منکسر در مخرج خمس شد ضرب نمودیم پنج را در اصل فریضه

که شش است سی حاصل شد قسمت نمودیم برین موجب پدر سدس فرضا و ردا

دختر نصف فرضا و ردا خواجه طاب ثراه قسمت میکند ترکه را اولا پنج سهم قسمت

میکند پدر مادر دختر و اگر در صورت مفروضه مادر را حاجب

باشد از اخوه و اخوات ارباعا میانه پدر و دختر تتمه تقسیم میشود چنانکه بعد از اخراج

سدسان پدر و مادر و نصیب دختر از اصل فریضه که شش است دو عدد باقی ماند

چون ارباعا منقسم نمیگردید بر پدر و دختر ضرب کردیم چهار را در اصل فریضه

که شش است بیست و چهار حاصل شد تقسیم کردیم برین موجب مادر سدس فرضا

پدر سدس فرضا و ردا دختر نصف فرضا و ردا و اگر جمع شوند پدر و مادر با دو دختر

یا بیشتر فرض پدر و مادر سدسان است لاغیر و تتمه از دختران است مثلا اگر کسی بگذارد میت

پدر و مادر و سه دختر اصل فریضه ایشان شش است بعد از اخراج سدسان پدر و مادر

که دو است باقی ماند چهار بجهت دختران میانه نصیب و عدد رؤس ایشان تباین

حزر

ضرب کردیم سه را در شش که اصل فریضه است هجده حاصل شد تقسیم نمودیم پدر سدس

مادر سدس دختران ثلثان اما اگر بوده باشد احد الزوجین با دو دختر یا بیشتر

سدس ترکه از احد الزوجین است و ثلثان از دختران و تتمه میان احد الزوجین و دختران اخماساً حصر

میشود مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد احد الزوجین و دو دختر اصل فریضه ایشان شش است

بعد از اخراج سدس و ثلثان که یک و چهار است باقی ماند یک عدد چون اخماساً میباید

احد الزوجین و دختران منقسم میکردید ضرب کردیم پنج را در اصل فریضه که شش است سی حاصل شد

برای موجب قسمت نمودیم احد الزوجین سدس فرضا و ردا ۵ ۲ دختران ثلثان فرضا و ردا ۱۵ ۸

اما بطریق خواجه از پنج سهم صحیح در نیاید برای موجب احد الزوجین دختران و اگر

بوده باشد میت را سه دختر و احد الزوجین اصل فریضه ایشان شش است سدس آن که یکی است

از احد الزوجین است و ثلثان که چهار است از سه دختر میباید نصیب ایشان و عدد رؤوس

ایشان که مباینت تباین است ضرب کردیم عدد رؤوس را که سه است در اصل فریضه

هجده حاصل شد بعد از اخراج سدس و ثلثان که سه و دوازده باشد سه عدد باقی ماند

اخماساً میباید احد الزوجین و دختران منقسم میکردید باید ضرب کردیم پنج را در هجده

نود حاصل شد تقسیم نمودیم برای موجب پدر سدس فرضا و ردا ۱۵ ۳ دختران

ثلثان فرضا و ردا اما بقاعده خواجه طاب ثراه پانزده سهم میکردد پدر ۳

دختران ۱۲ و قاعده خواجه طاب ثراه در مسائل رد در فصل دوازدهم مثلا

ذکر خواهد شد و اگر جمع شوند چند پسر و چند دختر با پدر و مادر یا احدهما یک

حصه
یک

اگر بعد از پدر و مادر شش پسر باشند و ذکر را ضعف انثی باید و تتمه دیگر پس دو حصه و یک حصه
نصف و هر دو باید اگر بعضی از مخارج سدس باشد تتمه برادر اولاد منقسم کرده شود با عدد
... بر ایشان دادند ازین که هر مذکر را دو مونث تقدیر کرده باشند در اصل فریضه
ضرب باید کرد اگر بایستی نصیب عدد رؤوس شان باشد خلاف جزو وفق عدد رؤوس را
در اصل فریضه ضرب می باید کرد البته عدد صحیح بهم میرسد مثلا اگر کسی فوت شود و بگذارد
پدر و مادر و شش پسر و چهار دختر پس پسر را دو دختر تقدیر نمودیم عدد رؤوس
ایشان اگر شانزده باشد و اصل فریضه ایشان شش بود از مخرج سدس پس پدر و مادر
یافتند از چهار عدد نصیب شانزده توافق بربع بود ضرب کردیم ربع شانزده را
که چهار است در اصل فریضه که شش است بیست و چهار حاصل شد بر این موجب پدر سدس ۴

نصیب	نصیب	نصیب
مادر سدس ۴	۶ پسر با السویه ۱۲	۴ دختر با السویه ۴

واگر یکی از ورثه میت ۴
اهل ابوین و شش پسر و چهار دختر اصل فریضه باز شش است سدس فریضه را
که یکی است با هر یک از ابوین باید داد باقی ماند پنج عدد میان پنج که نصیب ایشان است
و عدد رؤوس ایشان که شانزده است تباین است ضرب نمودیم شانزده را در شش
نود و شش حاصل شد

نصیب	نصیب	نصیب
پدر سدس ۱۶	۶ پسر با السویه ۶۰	چهار دختر با السویه ۲۰

قسم دوم آنکه جمع شود با اصحاب فرائض سببی زوج و زوجه زیرا که زوج و زوجه نصیب اعلای
خود را اخذ میکنند و ذکر و تتمه از اصحاب فرائض است چنانکه یکی از دنیا رفت زن
و پدر را اصل فریضه ایشان چهار است بر این موجب

نصیب	نصیب
زن ۱	پدر تتمه ۳

دیگر

واگر صورت شود زن و بگذارد پدر و شوهر را پس فرض شوهر نصف ... از دو سهم منقسم میگردد

نصیب شوهر نصف ۱ — پدر تتمه ۱ — واما اگر احد الزوجین مادر باشد ثلث ... که از دو سهم است

بعد ما فرض ... تتمه ... چنانکه فوت شود شخص و بگذارد زن و مادر را پس فرض مادر ثلث است

و فرض زن ربع میباشد مخرج ثلث و ربع متباین است ضرب کردیم سه را در چهار دوازده

حاصل شد تقسیم کردیم — نصیب زن ربع ۳ — مادر ثلث ۴ فرضا ... ۵ — و اگر ... شود زن

و بگذارد مادر و شوهر پس نصیب مادر ثلث است و نصیب شوهر نصف میباشد

مخرج ایشان متباین است ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل آمد تقسیم نمودیم بر این موجب

نصیب شوهر نصف ۳ — مادر ثلث ۲ — فرضا ... ۱ — و اگر جمع شوند پدر و مادر و احد زوجین

اخذ میکنند ... زوجین نصیب اعلای خود را و مادر ثلث اصل مال را با عدم حجب از اخوه

و ... اصل مال را با وجود اخوه و تتمه ... خواه اخوه مادر را منع کند و خواه نکند

که ... صورت از پدر است قرابه چنانکه فوت شود شخص و بگذارد پدر و مادر

... و زن را اقل عددی که ثلث و ربع داشته باشد دوازده است قسمت نمائیم

... بر این موجب — نصیب مادر ثلث ۴ — زن ربع ۳ — پدر تتمه قرابه ۵

و اگر مادر را ... باشد از اخوه باز از دوازده تصحیح میشود بر این موجب

نصیب مادر سدس ۲ — زن ربع ۳ — پدر تتمه قرابه ۷ — و اگر زنی فوت شود و بگذارد پدر و مادر

و شوهر ... اقل عددی که ثلث و نصف داشته باشد شش است ... بر این موجب تقسیم میشود

نصیب مادر ثلث ۲ — شوهر نصف ۳ — پدر تتمه قرابه ۱ — و اگر مادر ممنوع باشد در این صورت

باز از شش صحیح است بر این موجب — نصیب مادر سدس ۱ — شوهر نصف ۳ — پدر تتمه قرابه ۲

بحث چهارم اگر بوده باشد میت را با احد زوجین پدر و مادر یک پسر یا بیشتر ثلث

سدس ترکه را اخذ میکنند و احد زوجین نصیب او میبرد و باقی از پسر است اگر یکی باشد

و اگر بیشتر باشد بالسویه تقسیم می‌نمایند مثلا اگر بگذارد میت پدر و مادر و شوهر

و یک پسر نصیب شوهر ربع ترکه است و نصیب ابوین سدسان مبانیه مخرج ربع و سدس

توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد

تقسیم نمودیم برین موجب پدر مادر سدسان نصیب ۲ شوهر ربع نصیب ۳ پسر تتمه نصیب ۵ و اگر بگذارد

میت زن و پدر و مادر یک و پسر و ... پدر و مادر سدسان است نصیب زن ثمن

مبانیه مخرج ثمن و سدس توافق است بنصف ضرب نمودیم نصف احدهما در دیگری

بیست و چهار حاصل شد پدر مادر سدسان نصیب ۴ زن ثمن نصیب ۳ پسر تتمه نصیب ۱۳ و اگر بوده باشد

متوفی را یک دختر و پدر و مادر و احد زوجین اگر زوجه است ثمن و اگر زوج است ربع

و نصف دختر نصف و تتمه ترکه مبانیه ابوین و دختر اخماسا قسمت میشود

مثلا متوفی زنی است و مادر و پدر و شوهر و دختر پس اقل عددی که ... و ثمن

داشته باشد بیست و چهار است بعد از اخراج ثمن و سدسان و نصف که ... و دوا

یکعدد باقی ماند اخماسا بر پدر و مادر و دختر قسمت نمیشود ضرب نمودیم پنج را در اصل

که بیست و چهار است یکصد و بیست حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب پدر

پدر سدس فرضا و ردا نصیب ۲۰ ۱ . مادر سدس فرضا و ردا نصیب ۲۰ ۱ دختر نصف فرضا و ردا نصیب ۶۰ ۳

زن ثمن ۱۵ اما بطور سلطان المحققین نصیر الملة و الدین طاب ثراه از چهل سهم قسمت میشود

پدر نصیب ۷ مادر نصیب ۷ زن نصیب ۵ دختر نصیب ۲۱ دیگر در مثال مذکور مادر را

حاجب

احد ابوین باشد

مثالش بعد از اخوه و اخوات بعد از اخراج سدس ایشان و ثمن و نصف دختر اربعا عاید میشود و دختر

منقسم نمیشود حاصل در مضروب ایشان باید بیست و چهار است بعد از اخراج فروض مادر که چهار است

و از پدر که چهار است و از زن که سه است و از دختر که دوازده است یکی باقی ماند

و پدر و دختر اربعا منقسم میکرد پس ضرب نمودیم چهار را در بیست و چهار

نود و شش حاصل شد تقسیم نمودیم بر این موجب پدر سدس فرضا و ردا

مادر سدس فرضا و ردا 17 زن ثمن 12 دختر نصف فرضا و ردا 48 3 و اگر بوده باشد

میت را ابوین و زن و دختر [illegible] است و فرض ابوین سدس و ثمن

[illegible] مخرج سدس و ثمن توافق بنصف است ضرب [illegible] در دیگری

بیست و چهار حاصل شد بعد از اخراج سدس و ثمن و نصف که چهار و سه و دوازده است

باقی ماند پنج عدد [illegible] که اربعا عاید پدر و دختر منقسم نمیشود [illegible] اربعا منقسم نمیکرد

[illegible] در مخرج ربع میکردد پس ضرب نمودیم چهار را در بیست و چهار نود و شش

حاصل شد تقسیم نمودیم بر این موجب ابوین سدس فرضا و ردا 17 5 زن ثمن 12 1

دختر نصف فرضا و ردا 48 1 اما بطور محقق [illegible] منقسم

میکردد براین موجب ابوین 7 دختر 21 زن ثمن 4 و اگر بوده باشد

میت را پدر و مادر و دختر و شوهر [illegible] اربعا سدس است و نصف [illegible]

ربع مباین مخرج سدس و ربع توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف [illegible] در دیگری

دوازده حاصل شد براین موجب پدر سدس 2 شوهر ربع 3 دختر نصف 5

در این صورت نقص بر دختر لازم آید و اگر بوده باشد میت را ابوین و شوهر و دختر

اقل عددی که سدس وربع ونصف داشته باشد دوازده است بعد از اخراج سدس وربع ونصف
که دو وسه وشش است یکعدد باقی ماند از برای عصبه پدر و دختر منقسم نمیگردد پس
ضرب نمودیم چهار را در اصل فریضه که دوازده است چهل وهشت حاصل شد تقسیم نمودیم
بر این موجب   شوهر ربع   احد ابوین سدس فرضا ورداً   دختر نصف فرضاً ورداً
اما بطن ثانی خواهر از شانزده نه منقسم میشود بر این موجب   احد الابوین   دختر
شوهر ربع   واگر جمع شوند پدر ومادر واحد زوجین و دختر یا بیشتر نصیب
ابوین سدسان است لاحد الزوجین نصیب ادنی وبعد ذالک از دختران بالسویة
مثلا اگر یکی از دو میت پدر ومادر وزن و دو دختر اقل عددی که ثمن و سدس
داشته باشد بیست وچهار است بعد از اخراج ثمن وسدسان باقی ماند سیزده عدد
برای دو دختر چون منقسم نمیگردد ومنکسر در مخرج نصف میگردد ضرب کردیم دو را
در اصل فریضه که بیست وچهار است چهل وهشت حاصل شد.   پدر سدس   مادر سدس
زن ثمن   دختران ثلثان.   نقص بر دختران لازم آید واگر بوده باشد شوهر و
پدر ومادر و دو دختر یا بیشتر اقل عددی که ربع داشته باشد وسدس دوازده است
بعد از اخراج ربع وسدسان که سه وچهار است پنج عدد باقی ماند بجهت دختران
پنج بر دو منکسر ضرب نمودیم دو را در اصل فریضه که دوازده است بیست وچهار حاصل شد
قسمت نمودیم بدین موجب   پدر سدس   مادر سدس   شوهر ربع   دختران ثلثان
نقص بر دختران لازم آمد واگر یکی از دو متوفی احد ابوین وزن ودو دختر یا بیشتر
فرض احد ابوین سدس است وفرض زن ثمن وفرض دختران ثلثان و تتمه دیگر بعد ذالک

میان ایشان

واحد ابوین

می‌ماند دختران و احد ابوین را حسابا قسمت نشود و فرضا اگر متوفی را دو دختر باشد و زن

اقل عددی که سدس و ثمن و ثلثان داشته باشد بیست و چهار است بعد از اخراج سدس

و ثمن و ثلثان که چهار و سه و شانزده است باقی ماند یک عدد چون احسابا بر احد ابوین

و دختران منقسم نمی‌گردد پس ضرب نمودیم پنج را در بیست و چهار یکصد و بیست حاصل شد

تقسیم نمودیم بدین موجب   پدر سدس فرضا و رد را   زن ثمن   دختران فرضا و رد را ثلثان

اما بطریق حاصره منقسم میکردد بدین موجب   مادر سدس   شوهر ربع   دختران ثلثان

و اگر جمع شوند پدر و مادر یا احد ابوین واحد زوجین با اولاد ذکور و اناث چه

چه مقدار که باشند هر یک از پدر و مادر سدس ترکه را اخذ میکنند و احد زوجین نصیب

خود را اگر زوجه است ثمن و اگر زوج است ربع و تتمه از اولاد ذکور و اناث

است و اناث بدین نوع تقسیم نمایند مذکر دو حصه مونث یک حصه اگر بعد از اخراج

صاحبان فرض تتمه بر اولاد منقسم گردد فهو المراد و الا بدان طریق که گذشته مطلق

خلاف نشد قاعده آن چنان است مثلا اگر گذارده متوفی پدر و مادر و زن

و یک پسر و یک دختر نصیب پدر مادر را سدس است و نصیب زن ثمن مانند مخرج

و ثمن که شش و هشت است توافق بنصف است نصف اینها را ضرب نمودیم در دیگری

بیست و چهار حاصل شد بعد از اخراج سدسان و ثمن که هشت و سه است بعد ذالک سیزده عدد

باقی ماند چون اثلاثا بر یک پسر و یک دختر قسمت نمیکردید ضرب نمودیم سه را در بیست و چهار

و هفتاد و دو حاصل شد تقسیم نمودیم بدین موجب   پدر سدس   مادر سدس

۱۲   ۱۲

زن ثمن ۶ پسر دو حصه ۲۶ دختر یک حصه ۱۳ اگر بوده باشد میت را شوهر و پدر و مادر

و یک پسر و یک دختر اقل عددی که ربع و سدس داشته باشد دوازده است بعد از اخراج

ربع و سدسان که سه و چهار است باقی ماند پنج عدد و مباینه عدد رؤس اولاد که سه است

و پنج عدد نصیب ایشان است بتباین است ضرب کردیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد

برای موجب تقسیم نمودیم پدر سدس ۶ مادر سدس ۶ شوهر ربع ۹ پسر دو حصه ۱۰

دختر یک حصه ۵ ابوین واحد زوجین و چند اولاد ذکور و اناث احد ابوین

سدس ترکه را میبرد و احد زوجین نصیب ادنی خود را میبرد و تتمه از اولاد است

للذکر ضعف الانثی مثلا اگر فوت شود زنی و بگذارد احد ابوین و شوهر و

یک پسر و سه دختر نصیب شوهر ربع ترکه است و از احد ابوین سدس مباینه

مخرج سدس و ربع توافق بنصف است ضرب کردیم بنصف احدهما را در دیگری

دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع و سدس هفت عدد باقی ماند مباینه رؤس

اولاد بتباین است ضرب کردیم پنج را در اصل فریضه که دوازده است شصت حاصل شد

قسمت نمودیم برای موجب احد ابوین سدس ۱۰ شوهر ربع ۱۵ سه دختر ۲۱

یک پسر ۱۴ اگر بوده باشد میت را زنی و احد ابوین و یک پسر و سه دختر

اقل عددی که ثمن و سدس داشته باشد بیست و چهار است بعد از اخراج سدس و ثمن

که چهار و سه است هفده باقی ماند چون عدد رؤس اولاد پنج است و نصیب

ایشان هفده مباینه هفده و پنج بتباین بود ضرب نمودیم پنج را در اصل فریضه که بیست و چهار است

یکصد و

بیکصد و بیست حاصل شد ابوین سدس ٢٠ زن ثمن ١٥ یک پسر ٢٦ سه دختر ١٣

مبحث پنجم اگر جمع شوند با زوج یا زوجه اولاد ذکور و یا اناث یا ذکور و اناث

میتوانند هر یک از زوج یا زوجه نصیب ادنی خود را از متروکه اگر زوج است ربع

و اگر زوجه است ثمن و تتمه بعد ذالک از اولاد است بالسویه اگر مذکر است

و اگر اولاد مئونث است نصف ترکه از وی است فرضا و تتمه ردا و اگر دو یا بیشتر باشند

یا بیشتر ثلثان ترکه فرضا میبرند و تتمه را ردا و تقسیم بدین طریق که

اگر چه از عدد اکثر میشود لیکن خانه را بنیاد دارد چنانکه بر شامل مخفی نیست

و اگر جمع شوند مذکر و مئونث بعد از اخراج ثمن از زوجه است و ربع اگر زوج است

و تتمه از اولاد للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میشود پس اگر تقسیم برابر این مکرر

شد فبها و الا بدان طریق که ذکر کرده شد عمل باید نمود مثل اگر بگذارد متوفی

زن و چهار پسر اصل فریضه ایشان هشت است بعد از اخراج ثمن هفت عدد باقی ماند

هفت و چهار متباین ضرب نمودیم چهار را بواسطه تباین در اصل فریضه که هشت است

سی و دو سهام حاصل شد بدین ترتیب زن ثمن ٤ ٤ پسر بالسویه ٢٨ اگر بگذارد

متوفی شوهر و چهار پسر اصل فریضه ایشان چهار است بعد از اخراج ربع سه عدد باقی

ماند و سه بر چهار پس منقسم نمیگردد ضرب کردیم عدد رئوس را که چهار است

در اصل فریضه که چهار است شانزده حاصل شد شوهر ربع ٤ ٤ پسر بالسویه ١٢

و اگر بگذارد میت شوهر و یک دختر اصل فریضه ایشان چهار است

برابر موجب شوهر ربع ١ دختر نصف فرضا و ردا ٢ ١ و اگر بوده باشد

باشد

و اگر بوده باشد میت را دو دختر یا بیشتر اصل عددی که ثلثان و ثمن را داشته

باشد بیست و چهار است بعد از اخراج ثمن و ثلثان تسهیم بر دختران منقسم منکسر شد بالسویه

منکسر شد مخرج نصف مسئله ضرب نمودیم دو را در بیست و چهار چهل و هشت

حاصل شد مسئله نمودیم بدین موجب   زن ثمن نصیب   دو دختر ثلثان فرضا و ردا نصیب

۱|۱   ۴۲   ۲

اما بطریق اختصار از شانزده سهم صحیح است و اگر بگذارد میت دو دختر یا بیشتر

و شوهر نصیب شوهر ربع است و از دختران ثلثان و اقل عددی که ربع و ثلثان

داشته باشد دوازده است بعد از اخراج ربع که سه است و ثلثان که هشت است

یک عدد باقی ماند فرضیه منکسر در مخرج نصف مسئله ضرب نمودیم دو را در دوازده

بیست و چهار اصل شد بدین موجب   شوهر ربع نصیب   دو دختر ثلثان فرضا و ردا نصیب

۲   ۱۲۱

و اگر بگذارد میت زوجه و یک دختر و یک پسر بعد از اخراج ثمن زوجه هفت

عدد باقی ماند چون اثلاثا بر یک پسر و دو دختر منقسم منکسر شد به

ضرب نمودیم سه را در هشت بیست و چهار حاصل شد بدین موجب   زن ثمن نصیب

نصیب پسر ۱۴   نصیب دختران ۷   و اگر بوده باشد میت را شوهر و یک پسر و یک دختر ۳

اقل عددی که ربع داشته باشد چهار است بدین موجب   شوهر ربع نصیب ۱   پسر نصیب ۲

یکدختر ۱   توضیح اقسام و مبادی بحث سادس قاعدهٔ توارث هر طبقه

طبقه را اجمالا مفروض داشته و مثالی برای نقل نموده بعد ذالک قواعد

این پنج بحث را امهات نموده پانصد و پنجاه جدول برای ترتیب دادیم

و چون فرض ورثه شوهر را و اولاد غیر متناهی بود اقل عددی را که احتیاج بود

شرح

مذکوره را

تصحیح الا [illegible] مرجع الاسم می‌آمد پس ساخته جدول تمام کرده شصت است اکتفا نموده در جدول [illegible] جداول

پنج خانه در عرض و شش خانه در طول نقش نموده در هر خانه از این در جدول [illegible] به اسامی

و عدد رؤوس ابیات از ابتدای در آن خانه نوشته و مجموع اصل و فریضه ابیات کار [illegible] ابجد و علماء

انجوم [illegible] عمل نموده بودند که جمیع ابواب منظم میکردند آن عدد از ابجدی ابتدای از خانه

موجود و در شش نقش نموده هر جدول از ابیات ابجد در تحت اسامی ابیات از [illegible] و اگر اصل مقدمه

ایشان جمیعا منظم منکر دیده اصل و فریضه ابجد و در شش بیانات نقش نموده آن عدد [illegible] مذکور که نوشته بود

در تحت و در شش خانه بیانات نقش نموده‌ایم آن عدد [illegible] اصل فریضه ضرب کرده

خط محو بر خوف اصل فریضه و مجموع که کشیده حاصل ضرب را ابجد در ابتدای خانه نوشته حصه هر بیت

از [illegible] در تحت اسامی ابیات ابجد نوشته اگر جمیعا منظم میکردید و الا که منظم منکر ربط

و بواسطه [illegible] بیانات و [illegible] و بیانات ببینیم منکر میکرده بیت حاصل دوم را ابجد بیانات بر بالای

اصل فریضه نقش نمودن او خروج کسر ثابت را که در و بیت منکسر کرده بیانات بود ابجد در تحت

خانه را مجموع کسر اول که بیانات نوشته بود نوشته خط محو بر خوف و کشیده حاصل ضرب را

از ابتدای خانه ابجد نوشته و فریضه همان است بعد از آن حصه هر بیت از ورثه را از آن

فریضه و ضابطه قواعد [illegible] و نقصان و جمع و عدد را نوشت و بعض از قواعد ضوابط لوازم مرقده

در مسائل زده در جدول علیحده در جنب جداول کرده مندرج ساخت و در جداول مذکوره

مکرر واقع شده بود بعض از مکررات انداخته سیصد و شصت و شش جدول با مفردات

اکتفا نموده و نقش کرده شد و بطریق تقویم از ابتدای صفحه جدول

سر هر آن صفحه نوشته شد   و الله اعلم   رب وفقنی للاتمام

جدول پدر و مادر با اولاد اناث چنین است مطلقا خلافی ندارد	جدول پدر و مادر با اولاد ذکور تقسیم این چنین است مطلقا خلافی ندارد	جدول پدر با اولاد اناث تقسیم بطریق رد است اگر بجای پدر فرض مادر شود مطلقا خلاف نیست	جداول پدر با اولاد ذکور و اناث بهم چنین است در این جداول اگر بجای پدر مادر فرض شود تقسیم چنین است و مطلقا خلافی ندارد	
۳۰ پدر مادر دختر ۶ ۶ ۱۸	۶ پدر مادر پسر ۱ ۱ ۴	۴ پدر دختر ۱ ۳	۱۲ پدر دختر ۳ ۹	۶ پدر پسر ۱ ۵
۶ پدر مادر ۲ دختر ۱ ۱ ۴	۶ پدر مادر ۲ پسر ۱ ۱ ۴	۵ پدر ۲ دختر ۱ ۴	۳۰ پدر ۲ دختر ۶ ۲۴	۱۲ پدر ۲ پسر ۲ ۱۰
۱۸ پدر مادر ۳ دختر ۳ ۳ ۱۲	۱۸ پدر مادر ۳ پسر ۳ ۳ ۱۲	۱۵ پدر ۳ دختر ۳ ۱۲	۹۰ پدر ۳ دختر ۱۸ ۷۲	۱۸ پدر ۳ پسر ۳ ۱۵
۶ پدر مادر ۴ دختر ۱ ۱ ۴	پدر مادر ۴ پسر ۱ ۱ ۴	۵ پدر ۴ دختر ۱ ۴	۳۰ پدر ۴ دختر ۶ ۲۴	۲۴ پدر ۴ پسر ۴ ۲۰
۳۰ پدر مادر ۵ دختر ۵ ۵ ۲۰	۳۰ پدر مادر ۵ پسر ۵ ۵ ۲۰	۲۵ پدر ۵ دختر ۵ ۲۰	۱۵ پدر ۵ دختر ۳ ۱۲	۶ پدر ۵ پسر ۱ ۵
۱۸ پدر مادر ۶ دختر ۳ ۳ ۲۰	پدر مادر ۶ پسر ۳ ۳ ۱۲	۲۵ پدر ۶ دختر ۳ ۱۲	۹۰ پدر ۶ دختر ۱۸ ۷۲	۳۶ پدر ۶ پسر ۶ ۳۰

جدول پدر با اولاد ذکور و اناث نقیض چنین است و مطلقا غلطی ندارد

اگر بخواهد پدر فرض مادر شود در این جدول مطلقا اختلاف نیست

۱۸ ۶/ پدر پسر دختر ۳ ۱۰ ۵ ۳/	۶ پدر ۲ پسر دختر ۱ ۴ ۱	۴۲ ۶/ پدر ۳ پسر دختر ۷ ۳۰ ۵ ۷/	۶/ پدر ۴ پسر دختر ۹ ۴۰ ۵ ۹/	۶/ پدر ۵ پسر دختر ۰۱۱ ۵ ۵ ۱۲/
۴۰ ۶/ پدر پسر ۲ دختر ۴۰ ۱ ۱۰ ۴/	۶ ۳۰ پدر ۲ پسر ۲ دختر ۶ ۲۰ ۱۰	۸ ۶/ پدر ۳ پسر ۲ دختر ۳۰ ۰۱ ۸/	۶/ پدر ۴ پسر ۲ دختر ۲ ۸ ۲ ۲/	پدر ۵ پسر ۲ دختر ۰۱۲ ۱۲/ ۱۰۵
۶ پدر پسر ۳ دختر ۱ ۲ ۳	۴۲ ۶/ پدر ۲ پسر ۳ دختر ۷ ۲۰ ۰۲۵ ۷/	۶/ پدر ۳ پسر ۳ دختر ۰۹ ۶/۴ ۰۱۵ ۹	پدر ۴ پسر ۳ دختر ۱۱ ۶/۴ ۰۱۵ ۱۱/	۸۴ ۶/ پدر ۵ پسر ۳ دختر ۰۱۳ ۱۳/ ۰۱۵
۳۰ ۶/ پدر پسر ۴ دختر ۶/ ۱۰ ۲۰ ۶/	۲۰۸ ۶/ پدر ۲ پسر ۴ دختر ۸ ۲۰ ۲۰ ۸/	۰۱۲/ ۶/ پدر ۳ پسر ۴ دختر ۲ ۶ ۲۴ ۲/	۰۷۲/ ۶ پدر ۴ پسر ۴ دختر ۰۱۲ ۱۲/ ۲۰	پدر ۵ پسر ۴ دختر ۰۱۴ ۱۴/ ۲۰
۲۰۲ ۶/ پدر پسر ۵ دختر ۷ ۰۱ ۲۰۵ ۷/	۰۵۴ ۶/ پدر ۲ پسر ۵ دختر ۹ ۲۰ ۲۰۵ ۹/	۶۰ ۶/ پدر ۳ پسر ۵ دختر ۰۱۱ ۳۰ ۲۵ ۱۱/	۶/ پدر ۴ پسر ۵ دختر ۰۱۳ ۱۳/ ۲۰۵	۶/ پدر ۵ پسر ۵ دختر ۳ ۱۳/ ۵
۸۶۳ پدر پسر ۶ دختر ۸ ۱ ۲۰ ۸/	۰۱۲ پدر ۲ پسر ۶ دختر ۲ ۶ ۶ ۲/	۶/ پدر ۳ پسر ۶ دختر ۰۱۲ ۳۰ ۳۰ ۱۲/	۶/ پدر ۴ پسر ۶ دختر ۱۴/	۶/ پدر ۵ پسر ۶ دختر ۶/۱

و انکه بر اولی الالباب مخفی که در اکثر این جداول مذکوره بدان قاعده که ما مذکور کردیم مثبت
نشد چه مسئله صحیح اولاد اناث فرض شده است با احد ازواج چه اگر فرض شش پسر و شش دختر
نموده ایم و جداول مذکوره اختصار بر فرض جمع افراد این طبقه را بدان عدد که التزام شده
شامل است و در بعضی از ان مطلقا غلط و سهو شده و اگر فرضا مختصر فوت شود
و بگذارد هفت پسر و چهار دختر با احد ازواج تقسیم ترکه وی از جدول شش پسر
و شش دختر استخراج میشود با انکه بگذارد متوفی نه دختر و چهار پسر و زوجه
از جدول شش پسر و پنج دختر تقسیم ترکه وی استخراج میشود با انکه متوفی را هشت پسر
و ده دختر باشد با احد ازواج تقسیم ترکه وی از جدول شش پسر و شش دختر
میشود و بدین طریق است تقسیم اولاد اجزاء السهام که باشد و جهت این که ما در جداول
فرض یکی نموده ایم اگر فرضا میت را دو زن باشد یا بیشتر در جدول نظر باید نمود
هر اگر انچه نصیب یکی است بر ایشان منقسم گردد فهو المطلوب و الا نسبت باید
دادن عدد نصیب را و بدان نسبت عمل باید نمود پس اگر نسبت توافق است
هر یک وفق عدد رؤس زوجات را در مقتضای فریضه ضرب باید نمود و اگر تباین است
تمام رؤس عدد را مع سهم ... انچه حاصل میشود عدد صحیح است و بعد از ان تتمه ورثه
مضروب فی العدد ... باید مثلا در جدول شش پسر و پنج دختر یک زن
تقسیم ترکه ایشان از یکصد و سی و شش سهم شده و نصیبه زن هفده سهم است
اگر میت را سه زن باشد میانه هفده سهم و سه عدد رؤس زوجات تباین است
ضرب کردیم سه را در یکصد و چهل و شش چهار صد و سی و هشت سهم حاصل شد

بعد

نصیب زنان بحساب یک سهم است و بر این قیاس باید نمود اگر چه زنان بسیار باشند
باشند و همچنین اولاد با اولاد با ازواج قاعده این چنین است و بر زن بنت شکر متعلق
استخراج توان نمود مبحث ششم در ذکر میراث اولاد اولاد چون متوفی را اولاد
نباشد اولاد اولاد قائم مقام اولاد شوند در تقسیم ترکه متوفی با پدر و مادر میت که حاله
نسبت به این اولاد جد و جده بوده باشند خلاف در این مسئله با ابن بابویه است ره
که میفرماید وقتی اولاد اولاد میراث میبرند که پدر و مادر که حالا جد و جده ایشانند
نباشند چرا که پدر و مادر نسبت با پدران این اولاد در مرتبه اولند اگر چه پدر و مادر
اولاد پدر طرف ایشان اند اما ایشان موجودند و در مرتبه اولند پس ترکه میت از ایشان است
بدین طریق که مادر ثلث ترکه را میبرد و تتمه از پدر راست و این قول نزد اکثر فقهاء
متروک است و مختار مذهب محققین علما اینست که اولاد اولاد بمنزله پدر و مادر خود اند
با این معنی که پدر و مادر که حالا جد و جده اند سدسان ترکه را اخذ میکنند تتمه را اولاد
بطریقی که مذکور شد در باب پدر و مادر با اولاد ذکر شده ردا و فرضا بدانکه منع میکند
اولاد اولاد را ولد صلبی میت لاغیر خواه مذکر باشد خواه مونث که اولاد اولاد
با وجود ولد صلبی میراث نمیبرند چون اقرب از ولد صلبی نباشد میراث از او اولاد است
و منع میکند اولاد اولاد انکسانی را که پدر مادر ایشان منع میکردند از اجداد و اخوه
و غیرهم و میراث میبرند با اولاد اولاد زوج و زوجه میت نصیب ادنی خود را
و منع میکند اقرب اولاد ابعد اولاد را و میراث میبرد ابعد اولاد با اقرب اولاد
بحسب بعضی در چگونگی قسمت میان ایشان خلاف است و بر این اکثر علمای امامیه را

آنچه مشهور است آنست که هر یک از اولاد نصیب آن شخص را میبرند که بواسطه او بمیت
چنانکه پسر دختر با دختر پسر باشد دختر پسر ثلث ترکه را میبرد و تتمه از دختر پسر است و اگر نبوده
متوفی را پسر از دختر لاجرم نصف ترکه از پسر دختر است فرضا و نصف دیگر ردا
چنانکه مکرر در توریث میبرد و اگر نبوده باشند با پسر دختر پدر مادر رتبت پسر دختر مثل
مادر خود است در اخذ نصیب که آن نصف ترکه باشد فرضا پدر مادر رسد آن
ترکه را میبرد و تتمه رد داخاص میشود با پدر و مادر پسر دختر هم چنین نصیب
پدر خود را اخذ میکند اگر دختر پسر باشد و اگر یکدفعه متوفی دختر پسر لاجرم
تمام ترکه از دختر پسر است و اگر نبوده باشد متوفی را دختر پسر و پدر و مادر
هر یک از پدر و مادر سدس ترکه را اخذ میکنند و تتمه از دختر پسر است و اگر
~~و اگر نبوده باشد متوفی را دختری~~ و اگر جمع شوند اولاد دختر و اولاد پسر اولاد پسر
دو حصه میبرند و قسمت مینمایند در میانه خود للذکر ضعف الانثی و اولاد
دختر یک حصه میبرند و ایشان نیز در میان خود پسر را دو حصه و دختر را
یک حصه قسمت مینمایند و بعضی از علماء میفرمایند که اولاد دختر مساوی بین
مذکر و مونث در قسمت با هم و این قول نزد بعضی ضعیف است
و اگر فوت شود شخصی و یکدفعه اولاد یکدختر چند کس که باشند نصف ترکه را
میبرند و پدر و مادر رسد آن ترکه را و تتمه دیگر میانه پدر و مادر و اولاد
دختر رد تقاسم میشود و اگر فوت شود شخصی از سر اولاد دو دختر با بیشتر
و پدر و مادر اولاد دو دختر ثلثان ترکه را اخذ مینمایند و پدر و مادر

پدران

پسر میدهند و بعد ذلک انچه میماند اولاد را بغیر نصیب مادر خود للذکر مثل حظ الانثیین تمامه خود قسمت می نمایند
بنا بر قولی بحث اینکه مخصوص میبود ولد اکبر ذکور را اولاد هست بطریق حبوه از ترکه
پدر بشتاب حبوه پدر و خاتم و شمشیر و مصحف بچند شرط اول انکه ولد سفیه
نباشد دوم انکه فاسد الاعتقاد نباشد چه در این اعتقاد فاسد بودن ... بوده
داخل است چه اگر ولد ... بود ... انکه هست جواب این چهار چیز
ترکه دیگر داشته باشد چه اگر سوای این مذکورات ترکه دیگر نداشته مخصوص اکبر
اولاد نیست و تمام وارثان بطریق میراث شریک کنند و در صورتیکه سوای این مذکورات
ترکه دیگر داشته بعد از آن این چهار چیز مخصوص ولد اکبر است و بر ولد اکبر
واجب است قضای انچه بر ذمه پدر باشد از نماز و روزه خواه پدر بعذر فوت
کرده باشد در تمام مدت عمر خود از زمان تکلیف تا وقت موت و خواه بغیر عذر
ولیکن در غیر عذر خلاف است میانه علماء انکه واجب است بر ولد اکبر و قضای
قضای نماز و روزه که پدر را ممکن بوده باشد که قضا کند و نکرده باشد چه در این صورت
بر اکبر اولاد ذکور واجب نیست و اگر انچه در حبوه مذکور شد پدر نداشته باشد یا انکه
صغیر و مسکین باشد از این روز روزه بر ذمه ولد اکبر ذکور است و جایز نیست نیز بعض
اکبر ذکور را که باجاره بگیرد شخصی را بواسطه این نماز و روزه با قدرت داشتن خود
لیکن اگر عاجز باشد بنا بر قول ظاهر می تواند باجاره گرفت و اگر پدر ولد اکبر نباشد
شیخ معتبره میفرماید که قضا کردن نماز و روزه بر ذمه اکبر ذکور اولاد پدر واجب است
خواه پسر زاده باشد خواه دختر زاده باشد و اگر پسر اکبر نداشته باشد و دختر اکبر اشهر باشد

اکر هست
ان چهار چیز مخصوص پسر اکبر نیست و اکر ذکور را است اکر چه از دختر کوچک تر باشند پس
حبوه پسر اکبر از آنها باشد و این دو قول است بعضی چنین میفرمایند که اینها را بخرند و قیمت از
میراث ایشان قیمت کنند و هم چنین نماز و روزه را نیز بعضی بر عهده قیمت میفرمایند منوط
بانچه مشهور است میان فقهاء آنست که این چهار چیز مخصوص حبوه است که اعتبر وجود اول
خلاف شمشیر و زیاده بر شمشیر و جلد مصحف مختلف است و هم چنین انگشتر اشکال است و در دادن
عمامه کهنه را داخل ثیاب بودنست یا نه اما اگر این چهار چیز متعدد باشد ابن ادریس ره میفرماید
که انچه را میت عادت بپوشیدن آن کرده بوده است از آنها بدهند و علامه میفرمایند که
که یکی از متعددات است که باید داد انچه را وارث اختیار کند اما ثیاب بعضی
از فقهاء گفته اند جمیع را میباید داد چرا که در حدیث الثیاب وارد شده است
و مقرر است که جمع محلی باللام افاده عموم میکند بعضی هم این چهار چیز را بعضی میفرمایند
بپسر بزرگ از انچه بپدر میرسد از ترکه و این تخصیص را واجب میدانند نه سنت و بعضی دیگر
میفرمایند که واجب است بپسر بزرگ دادن اما حساب کنند بقدر قیمت آنها را و شیخ نیز حلبی
میفرماید که تخصیص مستحب است نه واجب و بالفرض اگر حساب نکنند مقصد سیم
میراث می برند جد و جده میت خواه از جانب پدر باشند و خواه از جانب مادر
با اولاد و هم چنین با اولاد اولاد اولاد و جد با پدر و مادر و اولاد بلکه نسبت است
پدر و مادر میت را که طعمه بدهند بپدران خود را از سدس مال بنا بر قول مشهور
بشرط آنکه زیاده از نصیب خود که آن سدس است ببرند اگر سدس بیشتر ببرند نسبت
نیست و دادن طعمه به پدر و مادر چنانکه گفت مستحب است و بگذارد به پدر و مادر و جد

وجده از جانب پدر وجد وجده از جانب مادر در این صورت هم پدر او

وهم مادر سهمت است که اجداد را طعمه بدهند بدین طریق که چون مادر را

ثلث نیز که رسد نصف آن ثلث را به پدر مادر و جده به نسبت سدس باشد

و پدر را نیز سدس نصف است به پدر مادر خود بدهد اگر فرضا ایشان جد باشند

و مادر را یک جده باز سدس اصل مخصوص آن یکی است تماما چون آنها بیش زیادت

از سدس نبرد با آنکه سدس برده نصف نیست طعمه دادن جد وجده

چنانکه فوت شود پدر وجد وجده از جانب مادر و برادر در این صورت

چون برادران هست مادر را حجب از نصیب اعلا اند اصل فریضه در این صورت

شش است سدس آن از مادر است و پنج یکی از پدر سهمت است که سدس

اصل مال الحجب وجده خود دادن به مادر را و اگر بوده باشند با ابوین و اجداد

متوفی را شوهر بلا غیر در این صورت مادر را سهمت است طعمه دادن بجد و جده

سدس اصل مال او ساقط است از طعمه اجداد از طرف پدر چرا که در این صورت

اصل فریضه شش است نصف آن از شوهر است و ثلث آن از مادر بعد از اخراج

ثلث و ثمر که باقی است از سدس زیادت از سدس مادر را حصه نبود بحیث باز هم

این طعمه میان جد وجده مساوی است خواه از طرف مادر باشند وخواه از طرف پدر

بحیث دادن هم طعمه نیست جد وجده از جانب پدر را مگر آنکه پدر زنده باشد

ونه هیچ جد وجده مادر را مگر آنکه مادر زنده باشد پس هرگاه پدر و مادر نباشد

میراث از اولاد ایشان است و برای ایشان لازم نیست که طعمه دهند فصل ششم

در ذکر میراث اخوه واجداد و درین دوازده بحث است بحث اول اگر برادر از جانب پدر
مادر یکی است تمام مال از وی است واگر دو برادر باشد یا بیشتر همه مساوی باشند در قسمت
وعدد رؤس ایشان اصل مال است اگر پنج است پنج حصه میشود واگر شش است
شش حصه وبدین طریق واگر خواهر از جانب پدر مادر یکی است نصف مال را
فرضا میبرد نصف دیگر را ردا واگر از یک بیشتر است ثلثان مال را ایشان است
وثلث دیگر ردا مثلا اگر بوده باشد متوفی را چهار خواهر از جانب پدر مادر
فرضا اصل فریضه ایشان سه است ثلثان فریضه دو عدد میانه نصیب ایشان
وعدد رؤس ایشان تداخل است اکتفا کردیم باکثر آن که عدد رؤس است وضرب کردیم
آنرا در اصل فریضه که سه است دوازده حاصل شد برین موجب است چهار خواهر سهم
ثلثان فرضا ٨ وردا ٤ ما بالسویه یعنی با یکدیگر تقسیم نمودند بدین نوع فایده آن
بر مثال ظاهر است چنانچه در باب میراث اولاد ذکر کرده شد اما بطریق خصر
از چهار سهم صحیح است واگر جمع شوند برادر وخواهر از جانب پدر مادر برادر
دو حصه میبرند وخواهر یک حصه واگر متوفی را برادر وخواهر از جانب پدر
مادر نباشد برادر وخواهر از جانب پدر قائم مقام ایشان است وحکم همان
نوع است که ذکر کرده شد واگر جمع شوند برادر وخواهر از جانب پدر مادر با پدر
برادر دو حصه است وخواهر یک حصه ومیراث نمیبرند برادر وخواهر از جانب
پدر مادام که برادر وخواهر از جانب پدر مادر موجود است چرا که ایشان
دو سبب دارند وخواهر وبرادر از جانب پدر یک سبب دو سبب اولی

ازیک

اولی است از این سبب بحث دوم اگر هست برادر از جانب مادر یکی است سدس مال
او راست و باقی فرضا و تعصیبا دیگری را و این چنین است بحث اگر خواهر از جانب مادر باشد
واگر جمع شوند دو برادر یا بیشتر یا دو خواهر یا بیشتر یا برادر و خواهر ثلث مال از برای ایشان است
فرضا و ثلث دیگری را و مساوی‌اند در قسمت مذکر و مؤنث مثلا هرگاه بوده باشد متوفی را
پنج برادر از جانب مادر اصل فریضه ایشان سه است ثلث آن که یکی است بر پنج منکسر
ضرب کردیم پنج را در سه پانزده شد و همچنین است تقسیم میانه ایشان و مطلقا احتیاج
بجدول نیست بحث سیم اگر جمع شوند برادران و خواهران متفرق بعضی از جانب پدر و مادر
و بعضی از جانب مادر و بعضی از جانب پدر آنکه از جانب مادر است اگر یکی است سدس
را که از هر دو خواه مذکر باشد خواه مؤنث و باقی از متقرب بابوین است خواه
مذکر باشد خواه مؤنث و چون مذکر و مؤنث باشند مذکر دو حصه و مؤنث
یک حصه آن تتمه را قسمت میکنند و اگر متقرب بابوین مؤنث است و یکی است
نصف فریضه از وی است فرضا و زیاده از سهم متقرب بمادر ردا و اگر مؤنث
متقرب بابوین دو تا است یا بیشتر ثلثان فریضه از ایشان است فرضا و زیاده
از سهم متقرب بمادر ردا و اگر متقرب بمادر دو تا است یا بیشتر ثلث ترکه از ایشان است
بالسویه خواه مذکر باشند خواه مؤنث و خواه مذکر و مؤنث و تتمه ترکه از متقرب
بابوین است بدان طریق که گذشت و ساقط است متقرب بپدر بمادر در این صورت
وارث آنرا در ترکه حظی نیست و اگر جمع شوند اخوه متفرقه با احد زوجین
اخذ میکند احد زوجین نصیب اعلی خود را و متقرب بمادر ثلث مال را اگر یکیست

وثلث مال اگر بیشتر است و باقی از متقرب بابوین است للذکر مثل حظ الانثیین
و باقی ساقط است متقرب باب لیکن چون متقرب بابوین نباشد قائم مقام
ایشان است متقرب باب تفریع در میراث بردن اخوه از جانب پدر و مادر
دو نوع است اول اخوه از جانب پدر و مادر مذکر و مؤنث باشند یا مذکر تنها
بعد از اخذ نصیب اخوه از جانب مادر ایشان است و تقسیم میان خود للذکر مثل
حظ الانثیین می نمایند دویم آنکه اخوه از جانب پدر و مادر مؤنث
باشد پس چهار صورت دارد و غیر از این چهار صورت نیست
اول آنکه کلاله از جانب مادر یک شخص و یک خواهر از جانب
پدر و مادر دویم آنکه کلاله میت را از جانب مادر دو شخص باشد
یا بیشتر و یک خواهر از جانب پدر و مادر چهارم آنکه کلاله میت را که
از جانب مادر دو شخص باشد یا بیشتر و دو خواهر یا بیشتر از جانب
پدر و مادر چون شوهر یک از چهار صورت فرض شود شش بهم میرسد
و اگر زن فرض شود دوازده صورت بهم میرسد و طریق فرض هر یک
و طریق فرض هر یک را در تحت اسامی نوشت
و بجهت توضیح دوازده خانه جدول کشیده شد و بر این قیاس
باید نمود و از این چهار صورت بیرون نیست و مطلقا محتاج به تکرار جداول نیست
و بین که به همه این جدول از جز دو شخص نموده ام و طریق را بفهمی این حیث اولیه
نیز مطلع شد اول او لا دانست والله اعلم

٦ یک کلالهٔ مادر سدس ۱ یک خواهر پدر و مادر نصف فرضا ردا ۳ ۲ ۱	۱۲ یک کلالهٔ پدر و مادر سدس ۲ دو خواهر پدر و مادر فرضا ثلثان ردا ۸ ۲	٦ دو کلالهٔ مادر ثلث ۲ یک خواهر پدر و مادر فرضا نصف ردا ۳ ۱	٦ دو کلالهٔ از جانب مادر ثلث ۲ دو خواهر از جانب پدر و مادر ثلثان ٤
٦ یک کلالهٔ مادر شوهر سدس نصف ۱ ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف ۲	٦ یک کلالهٔ مادر شوهر سدس نصف ۱ ۳ دو خواهر پدر و مادر نصف ۲	٦ دو کلالهٔ مادر شوهر ثلث نصف ۲ ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف ۱	٦ دو کلالهٔ مادر شوهر نصف ٤ ٦ دو خواهر از جانب پدر و مادر ثلثان ۲ ۲
۱۲ یک کلالهٔ مادر زن سدس ۲ ربع ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف فرضا و ردا بج ۱	۲٤ ۱۲ یک کلالهٔ مادر زن سدس ربع ٤ ٦ دو خواهر پدر و مادر ثلثان ۱٤ ۲	۱۲ دو کلالهٔ مادر زن ثلث ربع ٤ ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف ۵	۲٤ ۲٤ ۱۲ دو کلالهٔ مادر زن ثلث ۸ دو خواهر پدر و مادر ثلثان ۱۰ ۲

نصف از شوهر

ربع

تتمه از ترکه ... است در باب ربع زن

در این خبر فضل بر خواهران از جانب پدر و مادر لازم آمده است چنانچه

... اگر ... شود شخص ... زن ... خواهر ...

استخراج تقسیم ترکه از حدا ... ادا ... باشد ... و بعضه قاعده ... است

فرض [illegible] مثلا اگر یک برادر و میت [illegible] زن و جد و خواهر پدری [illegible] از جانب پدر و مادر

الخ [illegible] مثل ایشان للذکر مثل حظ الانثیین است [illegible] و مطلقا احتیاج به ترتیب جدول [illegible]

و بیان این چنان است که بواسطه این در میراث اخوه و اخوات [illegible] نیز احکام [illegible]

بحث چهارم اگر نباشند کلاله از جانب ابوین و جمع شوند کلاله از جانب پدر تمام مقام

کلاله از جانب پدر و مادر است در تعصیب و تذکیر پس اگر بعد از قسمت سهام ایشان چیزی

حاصل نباشد مطلقا بحسب نسبت چنانکه بگذارد متوفی [illegible] از جانب مادر و دو خواهر

از جانب پدر نصیب خواهران از جانب مادر ثلث ترکه است و نصیب خواهران از جانب

پدر ثلثان است و از شش صحیح است کلاله ام ثلث کلاله اب ثلثان و الا اگر زیاده آید

عدد چنانکه فوت شود شخص و بگذارد یک کلاله از جانب مادر و یک خواهر از جانب

پدر در این صورت فقها رضوان الله علیهم دو قول است بعضی میفرمایند که این زیاده

بعد از تقسیم از کلاله پدری است [illegible] اگر نقص [illegible] بدخول شدن

زوج یا زوجه یا ایشان و مستند شده اند باین حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام

[illegible] عن ابی جعفر علیه السلام فی ابن اخت لاب مع ابن اخت لام ان لابن الاخت للام السدس

و الباقی لابن الاخت للاب و بعضی برای این حدیث عمل ننموده اند چرا که در [illegible] حدیث

علی بن فضال است و این حدیث را ضعیف میدانند بواسطه اینکه علی بن فضال فطحی است

میفرمایند که این زیاده را بر خواهر از جانب مادر و خواهر از جانب پدر رد باید نمود

بقدر حصه هر یک بحث پنجم اگر جد تنها است تمام مال از وی است خواه متقرب

باب باشد و خواه متقرب بام و جده نیز این حکم دارد خواه مادر باشد و خواه از جانب پدر

واگر

[illegible] از جانب پدر [illegible] [illegible]

واگر جمع شوند جد وجده از جانب مادر [illegible] [illegible]

[illegible] منوث ایشان مساوی است واگر جمع گردند [illegible] جد وجده از طرف مادر

و دو از طرف پدر نصیب جد وجده از پدر ثلثان است وایشان ثلثان را للذکر مثل حظ الانثیین

[illegible] خود تقسیم می نمایند [illegible] از جانب مادر ثلث است

[illegible] [illegible] و اگر متقرب [illegible] پدر [illegible] از جد [illegible]

از جانب مادر [illegible] ثلثان از متقرب بجانب پدر است و ثلث از [illegible]

[illegible] منوث باشند و بعض [illegible] که متقرب از جانب مادر در این صورت

[illegible] منوث سدس [illegible] از متقرب از جانب پدر است اما قول مشهور

[illegible] [illegible] و اگر جد یا جدها از طرف پدر [illegible] [illegible] و اولاد

[illegible] پدر است [illegible] مادر [illegible] [illegible]

و اگر از جانب پدر [illegible] باشند و از جانب مادر یکی که ثلثان از جانب اجداد پدر است

و ثلث از جانب مادر [illegible] ششم [illegible] [illegible] وصی

[illegible] جد وجده از جانب مادر ثلث [illegible] [illegible]

از جانب پدر است [illegible] [illegible] و نقص [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از جانب پدر [illegible] ثلث و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ربع [illegible] ثلث [illegible] و اجداد از طرف مادر است

[illegible] سه و چهار [illegible] [illegible] از طرف پدر [illegible]

بر ایشان اثلاثا منقسم نمیکردید ضرب کردم سه را در اصل فریضه که دوازده است سی و شش حاصل شد

قسمت نمودیم بر این موجب زوجه ربع اخیاف مادر ثلث اخیاف پدر تتمه

9 12

فاکر متوفیه شوهر ماند وجد وجده از جانب مادر وجد وجده از جانب پدر اصل عدد ب للذکر ضعف الانثی

که نصف و ثلث داشته باشد شش است نصف فریضه را که سه است بشوهر دادیم و ثلث

انرا که دو است با اجداد از جهت مادر باقی ماند یک که بر جد وجده از طرف پدر منقسم نمیکردید ضرب کردیم سه را در اصل فریضه که شش است هجده حاصل شد شوهر نصف

اجداد مادر ثلث اجداد پدر تتمه واکر بوده باشد متوفی را جد وجده از جانب پدر پدر وجد وجده

از جانب مادر پدر وجد وجده از جانب پدر مادر وجد وجده از جانب مادر مادر که هشت جد

بوده باشند چهار از جانب پدر و چهار از جانب مادر ثلث اصل فریضه از چهار جد از طرف

مادر میت است وایشان با یکدیگر بالسویه تقسیم مینمایند ثلثان فریضه از طرف

چهار جد پدر میت است ثلث ان ثلثان از جد وجده پدر پدر میت است وایشان

میانه خود للذکر ضعف الانثی تقسیم میکنند و باقی ثلث دیگر از ثلثان از جد وجده از جانب

مادر پدر میت است وایشان اثلاثا با یکدیگر تقسیم مینمایند درین صورت اصل فریضه

ایشان سه است ثلث ان که یکی است دادیم با جداد از جانب مادر چون رؤس ایشان چهار است

با این ان ارباعا منقسم نمیکردید ضرب نمودیم چهار را در اصل فریضه که سه است دوازده حاصل شد

پس ثلث این دوازده که چهار است دادیم چهار جد از جانب مادر را ارباعا بر ایشان

منقسم کردید باقی ماند هشت عدد دیگر چون ثلث ندارد فریضه منکسر در مخرج ثلث

که سه است کردید ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد ثلث سی و شش را

که او از ...

کرده داده است ذوی الارحام اجداد از طرف مادر مثبت ارباعاً دا ارثا را منقسم کرده سه

حصه دا اسم به نام رسید و ثلثان به پدر و شش که نصف است چهار است با فرمانده اجداد

میت
زن ایشان پدر مثبت ثلث او کرده است ذوی‌الارحام جد و جده از جانب مادر ربع

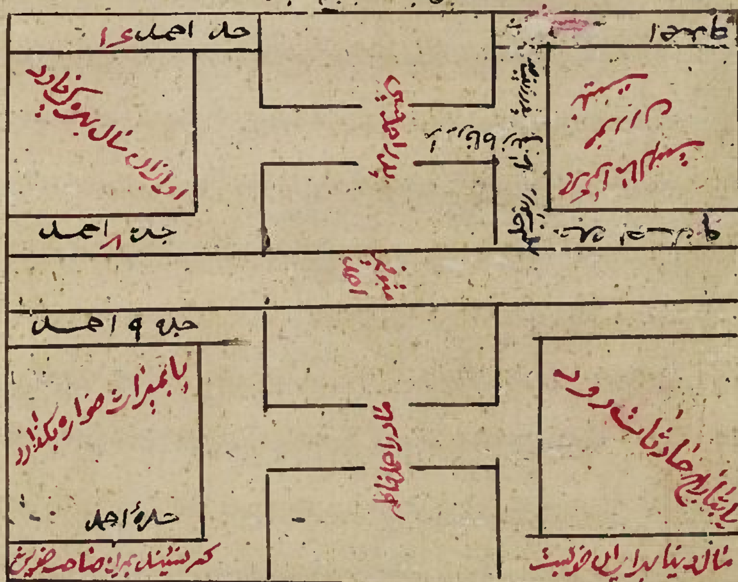
برادر و اولاد شان صنف چنانکه در وقت گذشت ضرب کردیم حصه در سه شش

تا چهار و هشت حصه شد مثبت بمقدم هر یک این شخص ... برای اولاد اجداد طرفین

داده چون رخت ایشان با شان لر شته و اجداد از طرف مادر ... موجب که در صدر است

نکواست شعر ... شود ... جده ... وجده دانسته باشد

و از ان جداول استخراج بطور



اخل
واگر داخل شود اصناف زوجین با ایشان به اجداد به هیئت از احل زوجین نصیب اعلی خود را از آنکه

میکنیم چونکه اصل نصیب از اجداد طرف مادر ثابت است و تتمه دیگر بعد از ان

از اجداد از جانب پدر ثابت است بدان طریق که ذکر کرده شد مثلا اگر فوت شود

یکی از دو چهار جد از جانب مادر و شوهری اقل عددی که نصف و ثلث داشته باشد

شش است نصف از انکه سه است شوهر را دادیم و ثلث از انکه دو است دادیم بچهار جد

از جانب مادر را و نصیب ایشان منقسم نمیکردد پس عدد رؤس منکسر در مخرج ربع که چهار است

کرد ... چهار و شش توافق بنصف است ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری

دوازده حاصل شد بعد از اخراج نصف و ثلث که شش و چهار باشد باقی ماند

دو عدد از دوازده با اجداد از جانب پدر منقسم نمیکردد پس ضرب کردیم سه را در دوازده

سی و شش حاصل شد بعد از اخراج نصف و ثلث که نصیب شوهر و اجداد از طرف

مادر باشد باقی ماند شش عدد ثلث از انکه دو باشد دادیم باجداد از طرف مادر

انلاث ایشان منقسم نمیکردد پس ضرب نمودیم سه را در سی و شش یکصد و هشت

حاصل شد بدین موجب شوهر نصف ۵۴ چهار جد از جانب مادر ثلث بالسویه ۳۶

باقی ماند بعد از ان ... عدد ثلث از انکه شش است دادیم باجداد از جانب مادر

پدر را بدین موجب جد نصیب ۴ جد نصیب ... و ثلثان دیگر را که دوازده است دادیم

باجداد از جانب پدر بدین موجب جد ۲ جد نصیب ۴ ... نقص بر اجداد از جانب پدر

ازان امد و اگر یکی از دو ... و چهار جد از جانب پدر و چهار جد از جانب مادر

و زن نصیب زن ربع است و نصیب اجداد از جانب مادر ثلث ... مخرج ثلث

و ربع ... است ضرب کردیم سه را در چهار دوازده حاصل شد ... از اخراج ربع و ثلث

که نصیب زن

که نصیب نشد و اجداد و جدات از طرف مادر باقی ماندند و عدد دیگر ثلث [illegible] دادیم

با جداد از طرف مادر پدر ثلاثا بر ایشان منقسم نشد ضرب نمودیم سه را در [illegible]

نصف نصف

یکصد و هشت حاصل شد تقسیم کردیم باین موجب زن ربع اجداد و جدات مادر ثلث

٢٧ ٣٦

باقی ماند بعد ذلك چهل و پنج سهم ثلث از آنکه پانزده سهم باشد نصیب جد و جده

نصف نصف

از جانب مادر پدر راست و قسمت معهود برایں موجب [illegible]

چون که جمع شوند اجداد و جدات در صورت اجتماع ایشان با یکدیگر مثل استحقاق

برادر راست و جده مثل خواهر مثلا هر گاه فوت بود شخص و بگذارد [illegible] و خواهر از جانب

پدر مادر و برادر و خواهر از جانب مادر و جد و جده از جانب پدر و جد و جده

از جانب مادر و جد از جانب پدر مثل برادر از طرف پدر است و جده از جانب پدر

مثل خواهر از جانب پدر است و جد از جانب مادر مثل برادر از جانب مادر است

و جده از جانب مادر مثل خواهر از جانب مادر است چون دو طرف اعتبار [illegible]

بوضوح پیوست ثلث ترکه از جد و جده و برادر و خواهر از جانب مادر است با یکدیگر

اثلاثا [illegible] تقسیم نمایند و ثلثان ترکه از جد و جده و برادر و خواهر از جانب پدر است

للذکر ضعف الانثیین [illegible] تقسیم نمایند پس در صورت مفروضه اصل فریضه

از [illegible] ثلث از آنکه یکی است دادیم با جداد و جدات و اخوات از جانب مادر اثلاثا

بر ایشان منقسم نشد [illegible] ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد ثلث از آنکه چهار است

از اجداد و جدات و اخوات از جانب مادر است اثلاثا تقسیم نمودند ثلثان آن که هشت است

للذکر ضعف الانثی بینهم تقسیم نشد سه را ضرب نمودیم در دوازده سی و شش حاصل شد

للذکر ضعف الانثی
پدر پلنبار ۲۴

تقسیم کردیم بدین موجب اجداد واخوة ازجانب مادر ثلث بالسویه (۱۲) اجداد واخوة ازجانب
واگر اخوة ازجانب پدر و مادر نباشند اخوة ازجانب پدر قائم مقام ایشان در قسمت نمودن
با اجداد درین جا داخل شود زوج یا زوجه با احدا واخوات زوج در وجه بحصه اعلی خود را
میبرند اخوة واجداد ازجانب مادر ثلث اصل خود بصنف زاید بوند وبقیه از اخوة
واجداد ازجانب پدر است للذکر ضعف الانثی قسمت می نمایند وتنصیص برایشان
لازم میاید مثلا اگر فوت شود زینب ویکذارد شوهر وجد وجده ازجانب پدر
وبرادر وخواهر ازجانب پدر ومثل این نیز ازجانب مادر نصیب شوهر نصف است
ونصیب اخوة واجداد ازجانب پدر ثلث میباشد مخرج ثلث ونصف متباین است
ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد نصف آن که سه است دادیم بشوهر ثلث آن که دو است
دادیم باخوة واجداد ازطرف مادر وحیث ارباعا میباشند ایشان تقسیم نمی شود ضرب
نمودیم نصف چهار را در شش بواسطه توافق بنصف دوازده حاصل شد بعد از اخراج
نصف وثلث که شش وچهار باشد باقی ماند دو علی للذکر ضعف الانثی میان جد واخوات
ازجانب پدر قسمت نمیشود ضرب نمودیم سه را در دوازده سی وشش حاصل شد
بدین موجب شوهر نصف (۱۸) احد اجداد واخوة مادر ثلث (۱۲) بعد ذلك باقی ماند
شش سهم دیگر برای جد وجده ازجانب پدر وبرادر وخواهر ازجانب پدر چهار
للذکر ضعف الانثی میان خود تقسیم میکنند جد وجده (۲ ۱) برادر وخواهر (۲ ۱)
واگر داخل شود درمیان مفروضه زوجه از هشتاد ودو سهم صحیح است چراکه نصیب زن
ربع است ونصیب جد اجداد واخوات ازجانب مادر ثلث ومیانه مخارج تباین است

ضرب

ضرب کردیم احد هارا در دو که ... شد از ده حاصل شد ربع او که سه باشد مادر ... وثلث
فریضه که چهار است از اجداد و اخوه از جانب مادر است باقی ماند نه که نصیب عدد برای
برای اجداد و اخوه از جانب پدر چون رؤس ایشان شش است و نصیب او ۹ ... مباین
میانه عدد رؤس ایشان و نصیب ایشان تباین است ضرب نمودیم شش را در دو ...
... در دو حاصل شد زن ربع اجداد و اخوه مادر ثلث با اخوه ... باقی ماند
۲۴
بعد از آن سه عدد برای جد و جده و برادر و خواهر از جانب پدر للذکر
ضعف الانثی میانه خود تقسیم نمایند بر این موجب جد و جده ... برادر و خواهر
بحث ... اجداد بمنزله اخوه اند هرگاه با ایشان جمع شوند و برابر باشند در نسب
... بلکه هم اگر نسبت مختلف باشند بمنزله اخوه نیستند مثلا هرگاه فوت شود
شخص و بگذارد جده از جانب مادر و برادر از جانب پدر و مادر یا پدر و جد
مادر ثلث ترکه را میبرد و باقی از برادر پدر و مادر است یا پدر و همچنین
اگر فوت شود شخص و بگذارد جده از طرف مادر و برادر از جانب پدر مادر ثلث
ترکه مال جده است و بقیه از برادر است و همچنین اگر بوده باشد بجای برادر از جانب
مادر یا خواهر از جانب مادر و جد یا جده از جانب پدر نصیب برادر یا خواهر
از جانب مادر سدس است و باقی از آن جد یا جده است ... این چند صورت نسبت مختلف است
و اگر فوت شود شخص و بگذارد یک جد از طرف مادر یک جد از طرف پدر و اخوه
از طرف مادر یا پدر نصیب جد از طرف مادر ثلث است و ثلثان از آن جد
جد پدری است با هر دو جد از جانب پدر است با اخوه از جانب پدر و مادر یا عدم اخوه

از جانب پدر و مادر پس در این صورت جد مثل برادر است در استحقاق و جده مثل خواهر پس هم چنین
اگر بود یا جد مختلف نظر از جد از جانب مادر و یک اخوة یا اخوات از طرف مادر و یک
و یک جد از طرف پدر نصیب جد از جد و یک اخوة یا اخوات از طرف مادر ثلث ترکه است
و میانه ایشان بالسویه قسمت میشود و باقی از یک جد از طرف پدر است و اگر بگذارد
متوفی دو جد از جانب مادر یا یک جد و یک خواهر از طرف پدر و مادر پس در این صورت
دو حصه از طرف مادر یا یک جد ثلث ترکه را می برند و تتمه از خواهر پدر و مادر راست و اگر
بوده باشد این خواهر از جانب پدر خاصه در وراثت تمام آن تتمه دو اشکال است نزد بعضی چرا که
که نصف ترکه از وراثت فرضا و قرابة که با اخوة و اخوات از جانب مادر رجوع میشود و تتمه را
ایشان با یکدیگر حصه می نمودند بنابر قولی که ذکر کرده شد و بعضی میگویند که آن تتمه مخصوص
خواهر از جانب پدر است لا غیر و بعضی میگویند که بعدد سهم هر یک حصه می باید کرد و در این صورت
اخماسا قسمت خواهند و بعضی میگویند تتمه را مصالحه کنند میان ایشان بحث نهم هرگاه بوده
باشد میت را جد اقرب قائم مقام و وراثت جد ابعد در قسمت نمودن با اخوة
و اخوات و حکم ایشان نیز حکم جد اقرب است پس جد از جانب پدر پدر میت یا از جانب
مادر پدر مثل برادران از جانب پدر و مادر است در استحقاق و جده پدر از جانب
پدر یا از جانب مادر پدر مثل خواهر از جانب پدر و مادر است با پدر یا عدم خواهر
یا برادر پدر و مادر و هم چنین است بحث در جد مادر میت و جده مادر از جانب پدر و مادر
میت با مادر که ایشان نیز در استحقاق مثل اخوة و اخوات از جانب مادر اند پس اگر فاضل آید
بعد از تقسیم عدد اشکال چنان است که در آخر بحث هشتم ذکر کرده شد بحث دهم اولاد اخوة

و اخوات

واخوات قائم مقام پدران خود اند هرگاه پدران ایشان نباشند و چون یکی ازایشان نصف او مخصوص
کرده‌اند و هر یک از این‌ها اگر یکی گذارد شخص برادر را از جانب پدر و مادر تمام مال او را باشد
و چون بسیار باشند و اگر جمع شوند پس برادر از جانب پدر و مادر دیگری را للذکر مثل حظ الانثیین میانه
خود مقاسمه می‌نمایند و اگر این اولاد از دو برادر باشند چنانکه از یک برادر دختری باشد
و از یک برادر پسری باشد از هر دو پسر باشد مادر ایشان نصف میکنند نصف از اولاد
این برادر است و نصف دیگر از اولاد دیگر برادر و اگر در این صورت یک برادر از جانب
پدر است اولاد وی از نصیب ساقط است و مال از اولاد برادر پدر و مادر است و اگر گذارد
متوفی پسر خواهر از جانب پدر و مادر نصف مال از وی است فرضا و نصف دیگر ردا
و هم چنین است اگر چه بسیار باشند اولاد این خواهر پدر و مادر اگر مذکر اند نصف مال فرضا
نصف مال
همه بر ایشان تقسیم رود و اگر مؤنث اند نیز بدین طریق می‌برند و اگر مذکر و مؤنث اند
باز فرضا از ایشان است و تقسیم رد او با ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت می‌نمایند و اگر بوده باشد
اولاد خواهران از جانب پدر مادر ثلثان مال نصیب ایشان است فرضا و تقسیم رد او بعد از آن
اولاد هر خواهری نصف مال را اخذ می‌کنند و میانه خود للذکر مثل حظ الانثیین مقاسمه می‌نمایند
مثاله هرگاه فوت شود شخصی و گذارد دو پسر و یک دختر از اولاد یک خواهر پدر و مادر
اصل فریضه ایشان سه است ثلثان فریضه که دو است فرضا از ایشان است اولاد هر خواهر
نصف این ثلثان را اخذ می‌نمایند باقی را اصل فریضه یک عدد دیگر بالمناصفه
میانه ایشان قسمت نمود فریضه منکسر در مخرج نصف میکردد پس ضرب کردیم دو را در سه
فرضا
شش حاصل شد نصف آن فرضا و ردا نصیب اولاد یک خواهر است و نصف دیگر آن

و خواهر را از اولاد خواهر دیگر است آن نصف که سه است میانه اولاد خواهر که دو پسر و یک دختر
قسمت نمودن چرا که رؤس ایشان پنج است و نصیب ایشان سه میانه نصیب ایشان و عدد رؤس
مباین است ضرب نمودیم پنج را در شش سی حاصل شد با آنکه اصلا پنج را در سه ضرب باید نمود و دو را
در خواهران که پانزده است سی حاصل شد دختر و یک خواهر اولاد خواهر و یک پسر و دختر و پسر
و برای قیاس باید نمود که چه خواهران بسیار باشند و از هر یک چند اولاد باشد و اگر فوت شود
شخص و بگذارد اولاد چند اخوه و اخوات از جانب پدر و مادر هر یک از اولاد اخوه و اخوات
نصیب آنکس را میبرد که بدو نزدیک است و میانه للذکر ضعف الانثیین قسمت می نمایند
و اگر بگذارد در صنف اولاد برادر و یا اولاد خواهر از جانب مادر یعنی اولاد پدر یا اولاد خواهر
سدس بذکر که مادر می برند فرضا و تتمه دیگر را ردا و مذکر و مؤنث مساوی اند در قسمت و اگر بوده باشد
متوفی را اولاد اولاد خواهر و اولاد برادر را از جانب مادر ثلث مال را می برند ایشان فرضا
و تتمه دیگر برادر را بعد از آن دو حصه می سازند نصف از اولاد خواهر است و نصف
برادر خواه اولاد هر یک یکی باشد یا بیشتر و بالسویه میانه خود قسمت می نمایند مذکر
و مؤنث ایشان در تقسیم یکی است و اگر جمع شوند اولاد اخوه متفرق ساقط است اولاد اخوه
از جانب پدر و ثلث ترکه از اولاد اخوه از جانب مادر است و اولاد برادر یا خواهر
مادر خود را اخذ میکنند خواه یکی باشند خواه بسیار و میانه خود بالسویه حصه می کنند
باقی از اولاد اخوه از جانب پدر و مادر است و اگر بوده باشد متوفی را اولاد برادر از جانب
پدر و مادر و اولاد برادر از جانب مادر اولاد برادر را از جانب مادر شش یک است
و در میانه خود بالسویه قسمت میکنند و تتمه اولاد برادر از جانب پدر و مادر است

و اگر

خلاف است

و ایشان للذکر ضعف الانثیین قسمت میکنند و در بودن یا نبودن اولاد خواهر از جانب پدر

چنانکه مذکور شد که این خلاف کرده‌اند و اگر داخل شود زوج یا زوجه با این کلالات اخذ مینمایند

ایشان زوج یا زوجه نصیب اعلی خود را و ثلث ترکه از اولاد اخوه است از جانب مادر

اگر بیشتر از یکی باشند و سدس ترکه از ایشان است اگر یکی باشد و باقی از اولاد کلاله از جانب

پدر و مادر است و هر یک از ایشان میکنند نصیب آن شخص را که بدو نزدیک است و مانند خود للذکر ضعف

الانثیین قسمت میکنند و نقص بر ایشان لازم میآید چنانکه بر پدران ایشان لازم می‌آید

و اگر اولاد از جانب پدر و مادر نباشند اولاد از جانب پدر قائم مقام ایشان است چنانکه ذکر شد

مذکور شد در بودن و نبودن پسر ایشان در میان اولاد نباشد از آنکه در این خلاف است

مبحث ششم در سهم اجداد و اخوه منع میکنند ابعد را پس اگر بگذارد متوفی اولاد برادر و اولاد اولاد

برادر مال تمام از اولاد برادر است خاصه خواه از جانب پدر باشند و خواه از جانب مادر

و خواه از جانب پدر و مادر و خواه این اولاد برادر از جانب پدر باشند یا مادر یا پدر و مادر

و همچنین از جانب خواهر چه مقدار که بوده کذا اولاد اقرب هر یک ابعد را منع میکنند چنانکه منع میکنند

اولاد اخوه و اخوات هر کس را که اخوه و اخوات منع میکرد از اعمام و اخوال و اولاد ایشان

بدانکه میراث میرسد با اولاد زوج و یا زوجه و اجداد میت لا غیر چه مقدار که پایین روند روند

و میراث میرسد با اجداد با عدم آباء خود و میکنند هر یک نصیب آنکس را که بدو نزدیک است

و اگر متوفی اولاد برادر از جانب پدر و مادر و اولاد خواهر از جانب پدر و مادر باشد

و مثل این اولاد خواهر از جانب مادر و اولاد برادر از جانب مادر باشند جد و جده

از جانب پدر و جد و جده از جانب مادر پس در این صورت جد و جده از جانب مادر

وکلاله مادر را ثلث ترکه نصیب ایشان است که یک ربع آن ثلث از جده است و ربع دیگر
از جد است و ربع دیگر از اولاد برادر است بالمناصفه و ثلثان دیگر را دو ثلث آن
نصیب جده از جانب پدر است و نصیب اولاد برادر از جانب پدر مادر بالمناصفه ایشان میانه
خود قسمت نمایند و نصف از جد است و نصف دیگر از اولاد برادر پدر مادر للذکر ضعف الانثی
میانه اولاد تقسیم میشود و ثلث دیگر را ثلثین را نصف آن از جمله از جانب پدر است
و نصف دیگر از اولاد خواهر از جانب پدر مادر و ایشان در میانه خود للذکر ضعف الانثی
تقسیم می‌نمایند مثلا هرگاه فوت شود شخص و بگذارد یک پسر و یک دختر از اولاد برادر
پدر مادر و یک پسر و یک دختر از جانب برادر مادر و یک پسر و یک دختر از جانب
خواهر مادر و جد و جده از جانب مادر اصل فریضه ایشان سه است ثلث آن از جمله
جد و جده و کلاله اولاد مادر است ارباعا بر ایشان منقسم میگردد و ضرب نمودیم
چهار را بر سه دوازده حاصل شد ثلث آن که چهار است دادیم بجد و جده و اولاد برادر
و اولاد خواهر از جانب مادر هر یک ربع آن را اخذ نموده اند و در میانه ایشان تقسیم میشود
چرا که نصف نداد ضرب کردیم دو را در دوازده بیست و چهار حاصل شد ثلث آن را
که هشت است دادیم بجد و جده و اولاد کلاله مادر باقی ماند شانزده عدد این شانزده
ثلث نداد ضرب کردیم بیست و چهار را در مخرج ثلث که سه است هفتاد و دو حاصل شد
نصیب جد و جده و اولاد کلاله مادر ثلث است که بیست و چهار باشد بر ایشان
همه منقسم گردید باقی چهل و هشت عدد ثلثان که سی و دو باشد نصف این سی و دو
از جمله پدر است و نصف دیگر از اولاد برادر از جانب پدر است بر ایشان بقسمت بطریق

که ذکر کرد

که ذکر کرده شده بود منقسم کردیم ما بین ایشان ثلث دیگر چهل و هشت که بر ایشان باشد نصف

که هشت است از جمله پدر راست و نصف دیگر اولاد خواهر از جانب پدر برادر اولاد خواهر پدر

که هیزده جزو باشد اثلاثا منقسم نمی شود ضرب کردیم مخرج ثلث که سه است در هفتاد و دو

دویست و شانزده حاصل شد تقسیم کردیم برین موجب این عدد را که هفتاد و دو باشد نصف این هفتاد

دو را جد و جده از جانب مادر راست بالمناصفه بدین موجب جد ۱۸ و جده ۱۸

دو حصه دیگر هفتاد و دو که سی و شش باشد از اولاد برادر از جانب مادر راست و بالمناصفه

قسمت می یابند پسر دختر و نصف دیگر سی و شش نصیب اولاد خواهر از جانب مادر است

بالمناصفه پسر دختر چون ثلث فریضه را بر کلالات مادر بدین طریق

قسمت نمودیم ثلثان دیگر اصل فریضه که یکصد و چهل و چهار باشد ثلثان این

یکصد و چهل و چهار نود و شش است از جد پدر راست جد پدر و نصف دیگر

که چهل و هشت باشد از اولاد برادر از جانب پدر راست للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم

می یابند بدین موجب پسر دختر و ثلث دیگر که یکصد و چهل و چهار و هشت باشد

نصف این چهل و هشت نصیب جده از جانب پدر است جده و نصف دیگر چهل

نصیب اولاد خواهر از جانب پدر و مادر راست للذکر مثل حظ الانثیین بدین موجب مذکر

مونث و اگر بوده باشد سه یا بیشتر از اولاد زوج یا زوجه با احد ایشان می یابند

از زوج یا زوجه نصیب اعلی خود را و جد و جده از قبل مادر و اولاد برادر

و اولاد خواهر از جانب مادر ثلث اصل فریضه را می برند و باقی که دیگر چنانکه

گذشت تقسیم می یابند بعد از آن از جد و جده از قبل پدر و اولاد برادر

ذکر کرده شد

از جانب ... و اولاد خواهر از جانب پدر و مادر است بدان نوع که بتفصیل
تقسیم می نمایند و نقص بر ایشان لازم میآید و اگر خرج زوج یا زوجه کرده قسمت میکنیم
هر آینه موجب ملال باشد بجهت توضیح مثال مذکور که هر چه قسمت نموده شد و قسمت کل را باید
ظاهر و روشن در تحت اشکال ایشان کرده ایم تا قاعده دانسته شود و اگر یک برادرزاده مشترک
و اولاد خواهر از ... پدر و مادر و جد و اولاد خواهر ثلث ترکه را میبرند باقی را جد
فصل نهم در ذکر میراث اعمام و اخوال است و در این دوازده بحث است
بحث اول اگر عم تنها است تمام مال را میبرد و اگر بیشتر است مال را بالسویه با یکدیگر
تقسیم میکنند و عمه اگر تنهاست تمام مال را میبرد و اگر بیشتر است تمام مال را از ایشان
بالسویه و اگر جمع شوند عم و عمه عم دو حصه و عمه یک حصه میبرد و هر گاه
از جانب پدر و مادر باشند یا از جانب پدر و اگر از جانب مادر باشند
مذکر و مؤنث مساوی اند در قسمت و اگر میت از جانب مادر تنهاست تمام مال
از وی است و هم چنین تمام مال را میبرد اگر عمه از جانب مادر باشد تنها باشد
بحث دوم اگر جمع شوند عموم و عمات متفرقه نصیب متقرب بمادر سدس است
اگر یکی است خواه مذکر باشد خواه مؤنث و ثلث ترکه را میبرند اگر از یک بیشتر باشند
و مذکر و مؤنث مساوی اند در قسمت و باقی بعد ذلک از عموم و عمات از جانب
پدر و مادر است للذکر ضعف الانثی و متقرب به پدر ساقط است مثلا
اگر فوت شود شخص و بگذارد عم و عمه از جانب پدر و مادر و عم و عمه از جانب مادر
اصل فریضه ایشان سه است ثلث از آن عم و عمه از جانب مادر بالمناصفه میباشد

اثاث

و چون منقسم نمی‌شود ضرب نمودیم دو را در اصل فریضه که سه است شش حاصل شد و بالا
که دو است و اگر بعم و عمه از جانب مادر بالمناصفه میان خود قسمت نمودند و اگر با هم اند
عمه و دیگر برادر عم و عمه از جانب پدر و مادر بر این اند اثلاثا منقسم نمی‌گردد پس ضرب
نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد بدین موجب   عم و عمه مادر ثلث بالسویه ۶
عم و عمه پدر ثلثان للذکر ضعف الانثی ۱۲   بحث هرگاه جمع شوند زوج یا زوجه با اعمام
متفرق هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی خود از ترکه اخذ می‌کنند و متقرب بمادر سدس
اصل حصه مادر را می‌برد اگر یکی است و ثلث او را می‌برد اگر از یک بیشتر باشند و مذکر و مؤنث
در حصه مساوی‌اند و باقی را متقرب به پدر و مادر است خواه یکی باشد یا بیشتر و قسمت
می‌کنند ایشان میان خود للذکر ضعف الانثی و ساقط است متقرب به پدر لکن
و نقص حصه   چون نیست شود متقرب بابوین قائم مقام وی است متقرب به پدر در قسمت ترکه
مثلا اگر میت شوهر و یک دائم و عم از جانب پدر و مادر یا پدر و عم و عمه از جانب
مادر را بگذارد اصل عدد که ثلث و ربع داشته باشد و آن دوازده است بعد از اخراج ربع و ثلث
که سه و چهار باشد باقی ماند پنج عدد و بگیرند برادر عم و عمه از جانب پدر و مادر اثلاثا
بر پنج منقسم نمی‌گردد پس ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد بدین موجب
زوج ربع ۹   عم و عمه مادر ثلث ۱۲   عم و عمه پدر و مادر باقی للذکر ضعف الانثی ۱۵
و نقص بر ایشان لازم آمد و اگر زوجت شود زن و بگذارد شوهر و عم و عمه از جانب
پدر و مادر یا پدر و عم و عمه از جانب مادر را اقل عددی که نصف و ثلث داشته باشد شش است
بعد از نصف که نصیب شوهر است و ثلث که نصیب عم و عمه از جانب مادر است باقی ماند

و این ۷ و ثلاث غایت عم و عمه از جانب پدر منقسم میکردید ضرب نمودیم سه را در شش بعدد هیجده حاصل شد

برای مجیب شوهر نصف ۹ عم و عمه مادری ثلث ۶ عم و عمه پدری باقی للذکر ضعف الانثیین ۲ ۱

بحث چهارم عم و عمه منع می نمایند هر یک متقرب بجد را از اولاد با وجود خود چنانکه میراث نمیبرد ابن عم اگرچه خویشی وی زیاده باشد با عم اگرچه خویشی عم کم باشد

مگر در یک مسئله اجماعیه بیان این مسئله است که فقهای امامیه رضوان الله علیهم اجماع نموده اند که هرگاه جمع شود پسر عم از جانب پدر و مادر با عم از جانب پدر مال از پسر عم پدر و مادری است

و عم از جانب پدر محروم است و اگر متعدد شود فرض این مسئله این حکم باطل است

چنانکه میت وارث او عم از جانب پدر و مادر است و عم از جانب پدر تمام مال از پسر عم است

و پسر عم از جانب پدر و مادر را چیزی نمیرسد و اگر بوده باشد متوفی را پسر عم از عم از جانب مادر و عم از جانب پدر و خال در این صورت ثلث ترکه از خال است

و ثلثان ترکه از عم و پسر عم از میراث ممنوع است و بعضی از فقهاء میفرمایند که مال تمام از خال است و بعضی میگویند چون متغیر شد در این صورت خال بخال ابن عم محروم است

و مال میانه عم و خال اثلاثا منقسم میشود چنانکه گذشت بحث پنجم اگر میت را یک خال است تمام مال از وی است و اگر از یک بیشتر است تمام مال بالسویه با یکدیگر

تقسیم میکنند و اگر جمع شوند خاله و خاله مساوی اند در قسمت اگر از یک جهت باشند خواه از طرف پدر و خواه از طرف مادر اما اگر مختلف باشند متقرب بمادر است

شش یک میبرد اگر یک است خواه مذکر باشند و خواه مونث و ثلث ترکه را میبرند اگر از یک بیشتر است خواه مذکر باشند خواه مونث و بایکدیگر مساوی قسمت میکنند

وباقی از منتقرب بپدر پدر است خواه مذکر باشند خواه مؤنث خواه که پدر را اثنیه وهم اولیٰ باشند
که مساوی پدر شوند تقسیم واگر خال وخاله از جانب پدر مادر بمانند خال وخاله از جانب
پدر قائم مقام ایشان است پس اگر بگذارد میت متوفی خال وخاله از جانب پدر مادر با پدر
خال وخاله از جانب مادر اصل فریضه ایشان سه است ثلث آن نصیب خال
وخاله از جانب مادر است چون حصه ایشان منقسم نمیکردد پس در فریضه منکسر بود نصف
عدد رؤس را ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد بر این موجب خال وخاله مادر ثلث ۲
خال وخاله پدر ثلثان بالسویه ۴ واگر جمع شوند زوج یا زوجه با خوال متفرقه در این
اسنیج باشد نصف حصه اعلی خود از ترکه اخذ مینمایند و متقرب بمادر سدس ثلث میبرد
اگر یکی است و ثلث ثلث میبرند اگر بیشتر است وباقی از متقرب باب بر است از اخوال وخالات
بالسویه مگر زوجان نا تقسیم میکنند مسئله هرگاه میت شوهر وبگذارد شوهر وبک خال
از جانب پدر مادر وبک خال از جانب مادر نصیب شوهر نصف ترکه است ونصیب خال
از جانب مادر سدس ثلث وتتمه خال از جانب پدر مادر راست وبعضی میفرمایند
که خال از جانب مادر سدس اصل مال را میبرد بعد از کرفتن شوهر نصیب خود را بر قول اول
... را در شش ضرب کردیم چنانکه قاعده ما پیشتر کذشت چون ضرب کردیم هجده حاصل شد
تقسیم کردیم ... نه نصف ثلث فریضه شش است سدس آن نصیب خال از جانب
مادر است پس بر این موجب خال مادر سدس ثلث ۱ خال از جانب مادر ۱
واگر بگذارد متوفی شوهر و خال وخاله از جانب پدر مادر وخال وخاله از جانب
مادر نصیب شوهر نصف است ونصیب خال وخاله از جانب مادر ثلث ثلث ضرب کردیم

ازا
سیزده را در سه زده حاصل آمد چون نصف ندارد ضرب نمودیم دو را در وی هیجده حاصل شد نصف
که نه است دادیم شوهر را و ثلث ثلث او که دو است بخال و خاله از جانب مادر دادیم باقی ماند
هفت عدد با المناصفه میان خال و خاله از جانب پدر مادر منقسم نمیگردد پس ضرب نمودیم
دو را در هیجده سی و شش حاصل شد بدین موجب

شوهر نصف ۱۸	خال و خاله مادر ثلث ثلث بالسویه ۴	خال و خاله مادر بقیه بالسویه ۱۴

و اگر زوجه باشد متوفی را خال و خاله از جانب پدر مادر
و خال و خاله از جانب مادر و زن سیزده را در سه ضرب نمودیم نه حاصل شد و بعد از آن در مخرج ربع
که چهار است سی و شش حاصل شد بعد از اخراج ثلث ثلث یک است و سه باقی ماند با المناصفه میان
خال و خاله از جانب پدر تقسیم نمیشد ضرب نمودیم دو را در سی و شش هفتاد و دو حاصل شد قسمت نمودیم

زن ربع ۱۸	خال و خاله مادر ثلث ثلث بالسویه ۸	خال و خاله مادر باقی بالسویه ۴۶

و اگر خال و خاله از جانب پدر مادر نباشد خال و خاله از جانب پدر بمقام ایشان است
بحث ششم هرگاه جمع شوند اعمام و اخوال ثلث مال از اخوال است خواه یک باشد خواه بیشتر خواه مذکر
باشد خواه مؤنث بالسویه بیکدیگر تقسیم میکنند هرگاه از یک جهت باشند باقی از اعمام است
خواه یک باشد خواه بیشتر خواه مذکر باشند و خواه مؤنث یا مذکر و مؤنث و اگر مذکر
و مؤنث باشند مذکر را دو سهم و مؤنث را یک سهم مثلا اگر بگذارد متوفی عم و عمه از جانب
پدر و خال و خاله از جانب مادر اصل فریضه در این صورت سه است ثلث او را دادیم بخال
و خاله از جانب مادر با المناصفه برایشان منقسم نمیگردد و فریضه منکسر در مخرج نصف میشد
ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد ثلث آن که دو است دادیم بخال و خاله بالمناصفه
میان خود تقسیم نمودند باقی ماند چهار عدد اثلاثا بر عم و عمه قسمت نمیشد ضرب کردیم

سه را در شش

سه [illegible] و شش بجده حاصل شد برابر موجب خاله و خاله ثلث باقی [illegible] [illegible] قسمت کرده بالاست

میانه عم و عمه قسمت میشود برابر موجب عم و عمه نصیب بحث هفتم اگر جمع شود اعمام متفرق وا خوال

متفرق متقرب بمادر از اخوال سدس ثلث میبرد اگر یکی است و ثلث ثلث اگر بیشتر است

و با السویه در میانه خود تقسیم مینمایند خواه مذکر باشند خواه مونث خواه مذکر و مونث

و متقرب بپدر مادر از اخوال تتمه از باقی میبرد خواه یکی باشند و خواه بیشتر خواه مذکر

و خواه مونث خواه مذکر و مونث و ایشان بین السویه تقسیم مینمایند و ساقط است

از میراث متقرب بپدر از اخوال با وجود متقرب بپدر مادر و اعمام از جانب مادر

سدس ثلثین را میبرند اگر یکی است و ثلث ثلثین را اگر بیشتر است و با السویه با یکدیگر

تقسیم مینمایند خواه مذکر باشند خواه مونث و خواه مذکر و مونث و باقی از ثلثین بلا ذلک

از متقرب بپدر مادر است از اعمام و للذکر ضعف الانثی ایشان در میانه خود تقسیم مینمایند

و متقرب [illegible] بپدر ساقط است از اعمام و عمات هرگاه متقرب بپدر مادر موجود است و چون

ایشان معدوم شوند قائم مقام ایشان اند مثلا هرگاه فوت شود شخص و بگذارد عم و عمه و خال

و خاله از جانب پدر مادر یا پدر و عم و عمه و خال از جانب مادر ضرب کردیم سه را در سه

نه حاصل شد ثلث ثلث نه یک است دادیم بخال و خاله از جانب مادر بالمناصفه میانه

ایشان منقسم نمیگردد ضرب نمودیم در دو نه را هجده حاصل شد ثلث آن که شش است و ثلث

ثلث آن که دو است دادیم بخال و خاله از جانب مادر با السویه قسمت نمودند ثلثان

یک شش را دادیم بخال و خاله از جانب پدر و مادر برایشان بین السویه منقسم گردید

بعد از آن اصل قضیه را که دوازده است ثلث آن را که چهار است دادیم بعم و عمه از جانب مادر

برادران پس چهار منقسم کردید باقی ماند از دوازده هشت عدد ثلاث آن بر عم و عمه از جانب پدر

مادر منقسم میکرد و به ضرب نمودیم سه را در هجده پنجاه و چهار حاصل شد ثلث پنجاه و چهار هجده است

ثلث این ثلث را دادیم بخال و خاله از جانب مادر برابر موجب خال و خاله مادر را ثلث ثلث بالسویه

ثلثان دیگر ثلث اصل فریضه را دادیم بخال و خاله از جانب پدر مادر بالسویه بالسویه

خال و خاله پدر مادر ثلثان ثلث باقی ماند بعد ذالک ثلثان اصل فریضه که سی و شش

ثلث آن سی و شش را دادیم بعم و عمه از جانب مادر بالسویه تقسیم نمودیم برابر موجب

عم و عمه مادر ثلث ثلثان بالسویه باقی ماند ثلثان سی و شش که بیست و چهار

دادیم بعم و عمه از جانب پدر مادر للذکر ضعف الانثیین قسمت نمودیم عم عمه

هرگاه جمع شوند زوج یا چند عم و عمه و چند خال و خاله اخذ میکنند هر یک از احد زوجین

نصیب اعلی خود را و چند خال و چند خاله ثلث اصل مال را می برند و میان خود تقسیم می نمایند

بالسویه اگر از یک جهت واحد اند و همه از اعمام و عمات است و اگر متفرق باشند اخوال

و اعمام اخذ می نمایند احد زوجین نصیب اعلی خود را و اخوال ثلث ترکه را سدس آن ثلث

از آن شخص است که متقرب بمادر است اگر یکی است و ثلث آن ثلث اگر بیشتر است و باقی

از اخوال از جانب پدر مادر است و متقرب پدر ساقط است و باقی بعد از نصیب اخوال

و احد زوجین از اعمام است سدس آن باقی از متقرب بمادر است از اعمام اگر یکی باشد

و ثلث آن باقی از ایشان است اگر بیشتر از یک باشند و مذکر و مونث در ایشان مساوی است

و باقی دیگر بعد ذالک از متقرب به پدر مادر است از اعمام اگر یک است و اگر بیشتر است

بالسویه منقسم می نمایند و اگر مذکر و مونث اند للذکر ضعف الانثیین قسمت می نمایند

ومتقرب

ایشان است

و متقرب به پدر محروم است ولیکن چون متقرب به پدر و مادر نباشد متقرب به پدر قائم مقام

مرتبه نهم اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان چه مقدار که پایین رود مع اعمام و عمات

و اخوال و خالات مادر را لیکن چون معدوم شوند اعمام و عمات و اخوال و خالات ایشان چه مقدار

که پایین رود قائم مقام ایشانند اعمام و عمات و اخوال و خالات پدر و اعمام و عمات

و اخوال و خالات مادر میت و اولاد ایشان چه مقدار که پایین رود و بطون نازل

اولی است از متصاعد پس اولاد اعمام و عمات و اخوال و خالات جد و اعمام و عمات

و اخوال و خالات جده میت و اعمام و عمات و اخوال و خالات جد و جده میت

اولی است از اولاد ایشان و قس علی هذا بحث رحم هرگاه نبوده باشد اعمام و عمات و اخوال

و خالات میت و اولاد اولاد ایشان موجود باشد متوفی را عم و عمه و خال و خاله از جانب

پدر و عم و عمه و خال و خاله از جانب مادر شیخ ابوجعفر طوسی ره در نهایه میفرماید که آن جماعت

که از جانب مادر اند عم و عمه و خال و خاله ثلث ترکه از ایشان است و با یکدیگر بالسویه

تقسیم می‌نمایند و عم و عمه و خال و خاله از جانب پدر ثلثان فریضه را اخذ می‌نمایند

و در میانه خود بدین طریق تقسیم میکنند ثلث آن ثلثان از خال و خاله از جانب پدر و مادر است

و بالسویه با یکدیگر تقسیم می‌نمایند و دو ثلث دیگر ثلثان نصیب عم و عمه است از جانب پدر پس ایشان

و میانه خود للذکر ضعف الانثیین تقسیم می‌نمایند اصل فریضه در این صورت سه است ثلث آن را

و آن یک بعم و عمه و خال و خاله از جانب مادر ارباعا بر ایشان منقسم نمیگردید پس فریضه

منکسر در مخرج ربع که چهار است کرده بضرب نمودیم چهار در سه دوازده حاصل آمد

ثلث دوازده را که چهار است بعم و عمه و خال و خاله از جانب مادر ارباعا بر ایشان منقسم گردید

باقی ماند سه ثلث در عدد یکی از اولاد ایشان منقسم نمیگردد و بعد فریضه منکسر در مخرج ثلث که سه بود
ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد ثلث آن که دوازده است دادیم ابن عم و عمه را
از جانب مادر برایشان ارباعا منقسم گردید باقی ماند بیست و چهار عدد ثلث آن را
که هشت است دادیم بنی اخوال و بنی خالات از جانب پدر بالسویه با یکدیگر تقسیم نمودند باقی ماند
شانزده عدد دیگر للذکر ضعف الانثیین بر عم و عمه منقسم نمیگردد و بعد منکسر در مخرج ثلث که سه بود
ضرب نمودیم سه را در سی و شش یکصد و هشت سهم حاصل شد از این عدد منقسم میشود اما بطریق
سلطان الحکماء خواجه ره مسئله مفروضه را از یکجاه چهار سهم صحیح می‌شاید چه اگر ثلث ثلث
فریضه را اخوال و خالات از جانب مادر میدهند و ایشان بالسویه میانه خود تقسیم مینمایند
و ثلثان دیگر ثلث فریضه را ابن عم و عمه از جانب مادر میدهند و ایشان نیز بالسویه میانه
خود تقسیم مینمایند و بعد از آن ثلثان اصل فریضه را ثلث آن ثلثان را اخوال و خالات
از جانب پدر میدهند و بالسویه ایشان با یکدیگر قسمت مینمایند و دو ثلث دیگر
از ابن عم و عمه از جانب پدر میدهند و ایشان للذکر ضعف الانثیین میانه خود تقسیم میکنند
پس در این صورت ضرب نمودیم سه را در سه چنانچه قاعده دوم از حساب فرایض
ذکر کرده شد نه حاصل شد ثلث آن سه است و ثلث دیگر است بالمناصفه میان عم
خال و خاله منقسم نشود و فریضه منکسر در مخرج نصف که دو باشد ضرب نمودیم دو را در نه
هجده حاصل آمد ثلث ثلث آن که دو است دادیم اخوال و خالات از جانب مادر بالسویه
قسمت نمودند ثلثان دیگر ثلث را ابن عم و عمه از جانب مادر دادیم برایشان نیز صحیحا منقسم گردید
باقی ماند ثلثان اصل فریضه که دوازده است ثلث آن را که چهار است اخوال و خاله

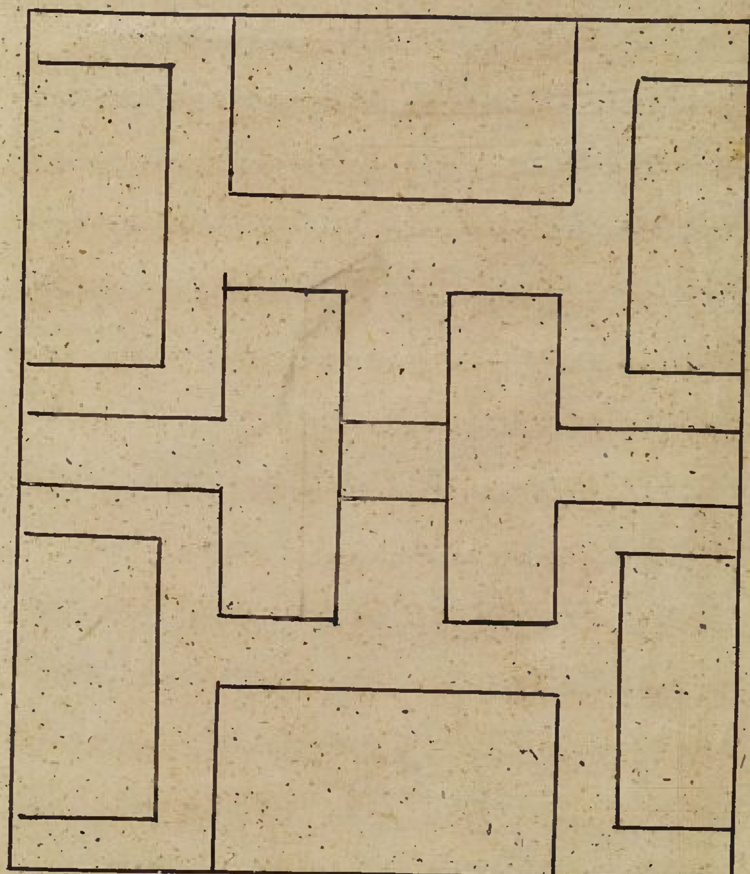
از جانب

از جانب پدر زاده با السویه بر ایشان منقسم کردید باقی مانده هشت عدد و یکی بچون ثلث تا بدعم وهم

منقسم گردید پس ضرب نمودیم سه را در ابجد پنجاه و چهار حاصل شد تقسیم نمودیم بنا بر دستور ابجد

بنا بر معنی و رسم نوشته شده قاعده پنج طور است که یکصد و هشت سهم باشد و آنچه بر

بر حروف و رسم نوشته شد قاعده خواهد است که پنجاه و چهار سهم باشد والله العالم



بحث ... هم اولاد عمومه و عمات و خؤوله و خالات میگیرند هر یک نصیب کسی را که بدو نزدیکند
پس اولاد عم و عمه نصیب پدر مادر خود را میبرند و اولاد خال و خاله نصیب پدر مادر خود را
میبرند و هم چنین پسر پسر بطن را اگر بوده باشند مثل اولاد اعمام متفرق و اولاد اخوال متفرق
اولاد اخوال ثلث ترکه را میبرند و این ثلث با اولاد خال و خاله منتهی شوند و ایشان
بالسویه حصه میکنند میکنند و اگر اولاد عمه و خاله ثلث اصل ترکه را میگیرند
و بعد ازیشان نصیب پدر مادر خود را میبرند و هم چنین میگیرند ثلث ثلث را
اگر بیشتر باشند از خال و خاله ثلث اصل را اولاد خؤوله از جانب پدر
مادر راست و ساقط است از میراث اولاد خؤوله از جانب پدر چون اولاد خؤوله پدر مادر
باشند و چون ایشان معدوم شوند قائم مقام ایشانند و اولاد عمومه ثلثان اصل فریضه را
میگیرند سدس از ثلثان را با اولاد عم و عمه از جانب مادر میدهند و ایشان بالسویه
میان خود تقسیم میکنند و اگر اولاد دو عم یا بیشتر باشند ثلث ثلثان از ایشان است
و هر یک نصیب پدر مادر خود اخذ میکنند و بالسویه میان خود تقسیم میکنند و اگر
و باقی از ثلثان اولاد عمومه از جانب پدر مادر راست للذکر ضعف الانثی و ساقطست
از میراث متقرب باب با وجود متقرب بابوین و چون متقرب بابوین نباشد متقرب
باب قائم مقام ایشان است و اگر داخل شود زوج یا زوجه اخذ میکند نصیب اعلی خود را و بعد
میرسانند اولاد خؤوله ثلث مال را و بقیه را اولاد عمومه و نقص بر ایشان لازم میرسد
چنانچه میرسد زیان ایشان را از جد اسفل بحث دوازدهم هرگاه جمع شود در وارث
دو سبب میراث میبرد بهر دو سبب اگر منع نکند احد سببین سبب دیگر را مثل آنچه

لشخص

بلکه همچنین اسم عم برادر و هم خال و یک زن هم عمه باشد و هم خاله چه ... سبب

میراث میبرد و احد بسببی منع سبب دیگر نمیکند و اجتماع دو سبب در یک جهت اوست

که فرضا خالد زینب را از برای خود عقد نمود و خالد را پسری بود از زن دیگر و زینب را دختر

بود از شوهر دیگر و دختر زینب به پسر خالد داد از ایشان پسری شد اسم وی جعفر کردند و از زینب

و خالد پسری هم رسید اسم وی محمد کردند این محمد عم جعفر است از جانب پدر و خال جعفر است از جانب

مادر زیرا که از زینب و خالد فرضا دختری هم رسید فاطمه نام این فاطمه عمه جعفر است از جانب پدر

و خاله جعفر است ... مادر و فرض که وفات نمود جعفر و بگذارد محمد را الاغیر ثلث مال جعفر

از محمد است بواسطه خال بودن و ثلثان دیگر از محمد است بواسطه عم بودن و اگر بگذارد

فاطمه را الاغیر ثلث مال جعفر از فاطمه است بواسطه خاله بودن و ثلثان دیگر از فاطمه است

بواسطه عمه بودن از جانب پدر لکن اگر فوت شود جعفر و بگذارد محمد را الاغیر کویا که فوت

شود شخصی از وی عم و عمه از جانب پدر و خال و خاله از جانب مادر در این صورت تقسیم ترکه

فاطمه خاله از جانب مادر — محمد عم از جانب پدر — محمد خال از جانب مادر — از پنج یک سهم میشود

فاطمه عمه از جانب پدر — و یک قسمت دیگر نیز دارد اول آنکه ثلث بها نه محمد و فاطمه ثلث اشا

میشود و دیگر آنکه بالسویه محمد و فاطمه ترکه را تقسیم مینمایند و هر چه بیان شد نزد متأخرین است

و اگر بیخود باشد احد سببین سبب دیگر از احرار یت میبرد شخص بیان سبب چنانکه شخص

هم برادر و هم پسر عم باشد در این صورت میراث میبرد از جهت برادر بودن نه از جهت

پسر عم بودن و گاه باشد که یک شخص سه سبب و چهار سبب میراث میبرد چنانکه خواجه

نصیر مرقوم در رساله خود ذکر کرده و از امثال مفروضه فقیر استخراج سه سبب و چهار سبب نموده

نماند که تامل چون این رساله مختصر بود
بواسطه آن ذکر ننموده و ... فصل اهم در میراث بردن سبب
بدانکه سبب بر دو قسم است زوجیت است یا ولاء اما زوجیت در این
دوازده بحث نقل میشود ... زوجه میبرد ... که در ضابطه زوج است
ع

اگرچه پیش از دخول بکرده باشد و همچنین زوج نیز از زوجه میراث میبرد چنانکه در حباله او باشد و موقعیت نیست
میراث اما بعد دخول بکرد مرحومه ... اگر طلاق دهد شوهر زن را طلاق رجعی و بعد از طلاق زن یا شوهر
در عده رجعیه فوت شود حکم زوجیت باقی است و از یکدیگر میراث میبرند و اگر طلاق بدهد شوهر زن را بائن
مثل طلاق یائسه و صغیره و غیر مدخول و یا آنکه خلع و مبارات واقع شود میانه زن و شوهر و زن در عده
رجوع ببذل ننمود یکی از ایشان فوت شوند میانه ایشان توارث نیست درین چند صورت و مثال
خواه فوت هر یک از ایشان در عده واقع شود در این عده شرط است و خواه بعد از عده و این حکم نسبت
به شخص صحیح است و اگر فرضا شوهر مریض باشد و زن را طلاق رجعیه بدهد توارث میانه زن و شوهر
برطرف نمیشود در عده و اگر عده منقضی گردد درین صورت زن از شوهر میراث میبرد مادامی
که تا یکسال از حین طلاق بشرط آنکه زن شوهر دیگر نکرده باشد و این شوهر از مرض برنخاسته باشد
در مدت یکسال خواه این زن را در حالت صحت عقد نموده باشد و خواه در حالت مرض و لیکن اگر در مرض
عقد نموده باشد میباید که دخول کرده باشد و اگر شوهر مریض زن را طلاق بائن بدهد میراث نمیبرد
شوهر مریض از زن اگر در عده فوت شود یا بعد از عده اما میراث میبرد زن از شوهر مریض
تا یکسال بدو شرط اول آنکه این زن شوهر دیگر نکرده باشد دوم آنکه شوهر از مرض برنخاسته فوت شود
بحث دویم نصیب شوهر ربع است با وجود ولد خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و زیاده از ربع بعد ولد
نمیشود مثلا اگر وارث باشد متوفیه را شوهر و یک دختر ربع از شوهر و نصف از دختر
و ثمن رد میشود بدختر و اگر وارث باشد متوفیه را شوهر و دو دختر یا بیشتر ربع ترکه
از شوهر است و ثلثان از دو دختر یا بیشتر و باقی رد میشود بدختران و اگر وارث باشد
متوفیه را ابوین با یک دختر یا بیشتر و شوهر نصیب شوهر ربع است از ترکه

از ترکه

از ترکه و نصف به احد ابوین سدس با یک دختر یا بیشتر و اگر دختر نصف و سه برادر الثلث زیاده شود

با حاجب ابوین حصه دختر ارباعا و اگر بیشتر است ثلثان از آن او است و حصه ابوین سدس از آن او ابوین ربع

و تتمه رد و اغا ایشان میشود به نسبت احد ابوین و دختران و هم چنین است بحث اگر ولد نباشد بسبب ولد

و ولد ولد باشد که زیاده از ربع شوهر نمیبرد بحث چهارم نصیب زن با وجود ولد ثمن ترکه است

خواه ولد مذکر باشد خواه مؤنث و هم چنین ثمن ترکه است با ولد ولد چه مقدار که پائین

رود و زیاده از ثمن بدو نمیشود مثلا اگر کسی مرده باشد متوفی از زن و دختر پس ثمن ترکه نصیب

زن است و نصف نصیب دختر و تتمه رد میشود به دختر و اگر برده باشد متوفی را احد ابوین

یا ابوین با یک دختر پس ثمن ترکه از زن است و سدس از احد ابوین و سدسان ترکه از ابوین

اگر هر دو باشند و نصف ترکه از دختر است و تتمه رد میشود برای ابوین و یک دختر ارباعا

و اگر ابوین است اخماسا و بزن مطلقا رد نمیشود بحث پنجم اگر میت را ولد یا ولد ولد

چه مقدار که پائین رود نباشد زوج را ربع و زوجه را ثمن نصیب زوج نصف ترکه است و نصیب

زوجه ربع و تتمه به یکی از وارث دیگر است و اگر سوای زوج [illegible] وارث

شرعی نباشد و زیاده برده شوهر از نصف و زن از ربع ذکر آن مفصلا در فصل اول

ذکر شد بحث ششم اگر میت را زن یکی است یا بیشتر هر چهار آن ثمن ترکه است با وجود ولد

و ربع ترکه است با عدم ولد و ربع و ثمن را با یکدیگر تقسیم می نمایند مثلا اگر برده باشد

متوفی را چهار زن و دو ولد پس حصه زوجات ثمن است و تتمه از ولد است اصل فریضه

در این صورت هشت است نصیب زوجات اربعه ثمن است که یک عدد باشد

چون ارباعا بر زوجات منقسم نمیگردد پس ضرب نمودیم چهار را در هشت سی و دو حاصل شد

برای مثال   اربعه زوجات سمی بالسویه   ولد تمیز   واکر بوده باشد متوفی را چهار زن
۲ ۸ ۱   ۴

واحد از زن نصیب چهار زن ربع است و تمیز را احدا بوی است اصل فریضه از ان چهار است

ربع از آنکه یکی است دادیم بزوجات اربعه از بناء ایشان منقسم نمیشود ضرب نمودیم چهار را

در چهار شانزده حاصل شد تقسیم کردیم بدین طریق. چهار زن ربع   ا حدا بوی تمیز دا این صحیح است
۴

بحسب ... جامع ... با یکی یا بیشتر از اولاد و اقارب و مطلقا زوجات حصه محدوده زیاده

نشود باره ... تقسیم هر کجا بگذارد متوفی شوهر ... نصیب شوهر نصف شد که است

ونصف دیگر نصیب ... است اگر مولی ... باید ... اگر بوده باشد متوفی را زن

و ... ربع ... از زنان است و ... ربع دیگر از ... تقسیم هر کجا طلاق ... شود

... از چهار زن ... و عقد نماید دیگری را و بعد از ان فوت کرده و مشتبه شود در این صورت

نصیب زن ... ربع که نصیب زوجات است ربع ... با عدم ولد و ربع ... با وجود ولد

وبعد از ... نصیب زن ... چهار زن ... که یکی از ایشان ... تمیز را بالسویه

تقسیم نمایند و این ... است ... اگر اشتباه واقع شود ... از یک زن مثلا در صورت

... هر کجا فوت کرده ... و ... ولد با ... اقل اصل ... که ... را نیستم باشد

و ... ربع ... باشد ... ضرب نمودیم چهار را در هشت سی و دو حاصل شد ... قاعده ... فصل پنجم

ذکر شد یعنی سی و دو چهار است ... ربع آن یک ... دادیم ... باقی ماند ... دیگر

از بناء ... چهار زن منقسم ... ضرب نمودیم چهار را در سی و دو یکصد و بیست و هشت

حاصل شد یعنی ان شانزده است و ربع شانزده نصیب زن ... مشتبه است   زن ... ربع ...

باقی ماند دوازده عدد.   چهار زن بالسویه   ولد تمیز   واکر ... باشد
۴   ۱۲   ۱۱۲

متوفی

متوفی را اولاد و دیگر وارث از اصناف ثلثه نباشد و زوجات در مثال مفروض چهار نفر باشند که هیچ وارث نباشد

در این ربع را شش نخ باشد رشانزده است چرا که از ضرب چهار در چهار ربعی حاصل میشود و بعد از اخراج

ربع ربع که نصیب زن غیر مشتبه است باقی میماند سه عدد چون از ابعاد آنها چهار زن منقسم نمیگردد

ضرب نمودیم چهار را در شانزده شصت و چهار حاصل شد تقسیم کردیم بدین موجب

زن غیر مشتبه ربع ربع نصیب ۴ چهار زن بالسویه نصیب ۱۲ احد الوارثین نصیب ۴۸ بحث دهم هرگاه طلاق دهد

شخص مریض زوجات خود را در مرض موت و تزویج نماید چند زن دیگر و دخول کند

و بعد از آن فوت شود ربع مال وی میان زوجات مطلقه و غیر مطلقه بالسویه قسمت میشود

با عدم ولد و ثمن مال وی با وجود ولد اگر چه بسیار باشند و مطلقا میان ایشان فرق نیست

بحث یازدهم اگر بوده باشد زن را ولدی از شوهر خواه مذکر و خواه مؤنث تمام حق ترکه است

از وی است و اگر زن را ولدی از وی نباشد در آن اقوال مختلف است اصح و مشهور آنست

آنست که از او قیمت و اموال و اثاث حصه زن را از عین آنها میدهند و از رقبه الارض

ابنیه و چیزی دیگر نمیدهند و قیمت میکنند آلات را مثل چوبها و آجر و خشت و حصه وی از قیمت

این مذکورات میدهند و بعضی میگویند که زن را منع میکنند از خانهها و مسکنها الا عمرو و بعضی

میگویند که رقبه الارض را قیمت میکنند و حصه زن را از قیمت آن میدهند چنانچه در ابنیه مذکور شد

و کیفیت تقویم چنان است که چوب و چیز دیگر دولت باشد بدان هیئت قیمت نمایند و حصه زن را

از آن بدهند و هرگاه زن حاضر نشود و ورثه بسبب حصه زن را از عین ترکه ممنوع میدهند آیا

آیا واجب است بر زن قبول نمودن عین ترکه ممنوعه یا آنکه طلب میتواند تمام

و در این مقصود است در از او چیزها را تمام ازواده و آنکه بر او واجب نیست قبول نمودن

و در نفی نسب از شوهر که در شرع علی ره ... تعذیر قیمت عبد که قیمت مقوم می‌شود و قیمت کردن
حق زن حاکم شرع را است لاغیر و مطلقه ای که در عدت میانه آنکه زن و ولد داشته باشد و از این شخص
دو نفر فوت شده باشد یا آنکه در وصیت میانه ایشان ولد هم نرسیده باشد عقد دوازدهم
هرگاه تزویج کند دو صغیره را یا یکدیگر پدر ایشان یا جد از جانب پدر ایشان میراث می‌برند هر یک از دیگری
و اگر تزویج نماید ایشان را غیر از پدر و جد موقوف است صحت عقد بر رضای ایشان بعد از بلوغ و رشد
پس اگر بالغ شوند صغیرین و راضی باشند بعقد غیر پدر و جد عقد صحیح است و توارث میانه ایشان
ثابت است بشرایط شرعیه و اگر فوت شود احد صغیرین پیش از بلوغ باطل است خواه بالغ شود آن دیگر
پیش از فوت و اجازه بدهد یا بعد از فوت بالغ شود و اجازه بدهد یا آنکه بالغ نشده فوت شود که مطلقا
در این چند صورت عقد باطل است اگر فرضا احد صغیرین بالغ شود و بعد از آن اجازه بدهد بعقد غیر از جد
و پدر و بعد از اجازه فوت شود و بعد ذالک آن دیگری بالغ شود پس اگر راضی نشود بآن عقد نباشد
توارث میانه ایشان نیست و عقد باطل است و اگر راضی باشند قسم میدهند و اگر قسم خورد که راضی بودن
بآن عقد بواسطه بردن میراث نیست اگر قسم بخورد نصیب خود را کما فرضه الله از ترکه اخذ می نماید
و الا میراث نمیبرد و در صورتی که قسم یاد نماید اثبات سایر توابع زوجیت غیر از میراث
همچه عده و لد و غیر ذالک بعضی از فقها را در این نظر است قسم دویم از سبب ولایست
و آن پنج قسم است قسم اول ولاء عتق است و در این ... بحسب ذکر ... جهت اول
در آزاد نمودن و آن بر دو قسم است واجب است یا سنت و آن واجب در نوع است
یا واجب بر اصل شرع است چنانکه مالک شود که بآن آزاد بحسب شرع از اقارب نسبی و رضاعی
چنانکه در کتاب بیع و عتق فقهاء رضوان الله علیهم حصران ... نموده اند که چون شخص

انجمله

میشود

آن جماعت را بطریق زجر ثابت دیگری صاحب بنده و ولاء آن برای شخص آزاد میشود یا آنکه واجب

آزاد نمودن بنده بر او باشد مثل نذر نماید که کرده این فعل موجب آزاد نمودن بنده بحسب شرع است مثل افطار

نمودن روزه رمضان بحرام چه در این صورت کفارۀ جمع بر افطار کننده لازم است که یکی از آن

آزاد نمودن بنده است یا آنکه بنده خود را تمثیل نماید مثل آنکه در این اقسام ولاء ثابت نمیشود

و بسبب ولاء مولی میراث نمیبرد یا آنکه آزاد نمودن سنت است و این سنت چنان است

مولی

که مالک از روی شرع بنده آزاد نماید و این نوع آزادی بر دو قسم است اول آنکه

خود را بری سازد از ضمان در این صورت نیز مولی بسبب ولاء میراث از بنده نمیبرد

میشود باید

یا آنکه خود را بری نسازد از ضمان جریره بنده پس این قسم موجب میراث بردن مولی

اقرب

[illegible] بسبب ولاء بشرط آنکه عتق وارث نداشته باشد از روی نسب خواه وارث

خواه ابعد خواه ذی فرض باشد و خواه غیر ذی فرض که در این صورت صاحب نسب

اولی است از مولی و داخل نیست در میراث بسبب ولاء چون صاحب نسب معدوم باشد

میراث از مولی است بحث دوم میراث نمیبرد مولی از مکاتب بسبب ولاء جهت آنکه مکاتب

نفس خود را از مولی خریده است اما میراث بردن آن بنده که مولی وصیت بآزادی وی نموده

وجه آنست که ولاء این از آن شخص است که نذر بر عوده وصیت کرده باشد بدانکه ام ولد

آنکه

نزد فقهاء امامیه آزاد میشود از نصیب ولد خود و برای او ولاء نیست بجهت مولی بسبب

ولی مباشر عتق او نشده و هم چنین ولاء نیست ام ولد را برای ولدش از برای آنکه نسب

خواهد ساکت یکی جمع نمیشوند نزد علمای امامیه و لیکن طائفه جابریه میدانند که یک

شخص میراث برد بولاء و نسب بحث سیم هیچ نیست فروختن و هبه کردن ولاء و هم چنین

وهمچنین صحیح نیست شرط نمودن ولاء در فروختن بنده که مالک بگوید که این بنده را فروختم بشرط آنکه
ولاء وی از من باشد بسبب آنکه چهارم شرط است در بردن میراث بسبب ولاء آزاد کردن بنده
چنانکه ذکر کرده شد و سوم آنکه خود را از ضامن جریره عتق بری ساخته باشد و عتیق را از پس بشنود و این
اگر چه در مرتبه بعید باشد چنانچه شروط مذکوره متحقق گشت پس هرگاه این شروط در بنده یافته شد
میراث بنده آزاد کننده ویراست اگر یک است خواه مرد باشد و خواه زن و اگر از یک بیشتر باشند
تمام ایشان در ترکه وی شریکند هر یک بقدر حصه خود خواه مرد باشند خواه زن و خواه این دو زن
باشند و اگر آزاد کننده فوت شده باشد خلاف است میانه علما را اما مشهور در بردن میراث اولاد آزاد
کننده این است که بهره مند می‌باید که ولاء بنده از اولاد ذکور و اناث آزاد کننده است چرا که ولاء نیز
مثل میراث است و بدین قول صاحب خلاف عمل و خلاف قول [illegible] است و شیخ مفید رحمه الله میفرماید
که ولاء از اولاد ذکور است دون اناث خواه آزاد کننده مرد باشد و خواه زن و شیخ طوسی
در نهایه میفرماید که ولاء ~~از اولاد ذکور است~~ دون اناث که اگر آزاد کننده مؤنث است
ولاء از خویشان وی است دون اولاد وی اگر چه مذکر باشند و این قول البعض قول مشهور
مشهور میدانند بحث نهم میراث میبرند ولاء پدر و مادر و اولاد میت و چون اولاد نباشند
قائم مقام ایشان است اولاد اولاد چه [illegible] اگر که پایین روند و چون ایشان نیز نباشند برادران
و خواهران از جانب پدر و مادر یا از پدر و اجداد و کلی است از قبل پدر و چون ایشان
نیز نباشند میراث از ایشان را مع اعمام و عمات و اولاد ایشان است الاقرب فالاقرب و میراث نمیبرند
بسبب ولاء متقربان بمادر از برادران و اخوات و جدات و اخوال و خالات میت و اگر متقرب
به پدر نباشد میت را میراث میبرد ولاء را مولی مولاه از جانب پدر و اگر ایشان نیز نباشند

مولی را

معتق مرد از جانب پدر مقدم است علی‌هذا بحث ششم هرگاه پسر پدر را خود بنده را و بعد از آن بنده را آزاد نماید
او و بعد از آن فوت شود پدر و بعد از آن عتیق شود در این صورت میراث ترکه عتیق از پسر است که با پدر
بنده را خریده است و نصف دیگر از پسر دیگر است بحث هفتم هرگاه فوت شود آزاد کننده بنده
و بگذارد سه پسر ولای بنده میان ایشان بالسویه است پس اگر فوت شود یکی از سه پسر
و بگذارد ده پسر و فوت شود پسر دیگر هم و بگذارد سه پسر و بگذارد چهار پسر در این صورت
ولاء میانه اولاد حصه می‌شود و هر یک از اولاد نصیب پدر خود گرفته میانه خود حصه می‌نمایند
نه آنکه اولاد پسران بر عدد رؤس خود قسمت نمایند به جهت آنکه قسمت ولاء نیز بطریق قسمت میراث
اولاد است چنانکه ذکر آن در فصل هفتم ذکر کرده شد بحث هشتم آزاد کرده شده میراث نمی‌برد از مولای خود
مگر ... پس اگر فوت شود آزاد کننده و وارثی نباشد میراث او به امام
علیه السلام است بحث نهم هرگاه ... باشد آزاد کننده کافر چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی ره در خلاف
... کافر ... ولاء ... بعد از آن ... کافر مسلمان شود و فوت شود قبل از اسلام
مولی و عتیق را وارث ... میراث ... امام علیه السلام است و ... کافر از ... میراث
... و اگر فوت شود بعد از اسلام مولی میراث ... از مولی است و اگر مسلمان شود مولی و عتیق
کافر باشد و فوت شود ... میراث از مولی است هرگاه عتیق را وارث مسلمان نباشد بحث دهم
هرگاه ... با دختر خود بنده را و بعد از آن آزاد نماید بنده را و فوت شود پسر و بگذارد
یک پسر و این دختر را و بعد از آن بنده فوت شود در این صورت مال بنده میانه پسر و دختر او
نصف می‌شود ... اگر ... بانکه ولاء به دختر نمی‌رسد ثلثان مال بنده
از دختر است و ثلث دیگر از پسر بحث یازدهم ... ولاء ... ولاء ...

ولاء بود خود طریق مسئله چنان است که هرگاه بخواهد غلامی معتقه شخصی را و معتقه را صاحب ولد کند

پس در این صورت هر ولد که از معتقه از موالی معتقه است و اگر فوت شود غلام و بعد از فوت غلام

پدر غلام مزاد در این صورت هر ولاء منتقل شود بسوی مالک پدر غلام چرا که جد قائم مقام پدر است

و هم چنین میراث میبرد اگر غلام زنده باشد و بنده باشد هرگاه جد را ازاد نمایند و بعد از ان غلام را

ازاد نمایند هر ولاء منتقل شود بسوی مالک غلام بحث دوازدهم اگر منکر شود عتیق ولد معتقه را

و میانه ایشان لعان واقع شود و فوت شود عتیق و بعد از ان ولد عتیق فوت شود و میراث برب

از روی نسب پس ولاء این ولد از برای موالی مادر وی است و اگر اعتراف نماید باین ولد بعد از لعان

نه عتیق میراث از ولد نمیبرد نه موالی عتیق اگرچه نسب ولد در این صورت عود نماید قسم دوم

از اقسام خمسه ولاء ضامن جریره است چنانکه دو بنده که ایشان ازاد نموده باشند بسبب کفاره یا تنکیل

نموده باشند مالک ایشان ایشان را یا انکه مالک ایشان خود را بری ساخته باشند از میراث

ایشان و بیکسی باشند یاد و قرا لاصل بیک کس یا این جه بیک کس یا عتیق بیک کس ضامن جریرت

یکدیگر شوند و یکدیگر بگویند بلفظ مخصوص که فقهاء رضوان الله علیهم نقل نموده اند چنانچه بگوید

ان یک بدیگری عاقدتك على ان تنصرني وانصرك و تنفع عني وادفع عنك و تعقل عني واعقل عنك

و ترثني وارثك دیگری بگوید قبلت و این عقد را فقهاء از عقود لازمه شمرده اند چون میانه

ایشان چنین عقد بواقع شود هر دو از یکدیگر میراث میبرند بشرط انکه بیکس باشند و میراث

برنده از روی نسب و ولاء عتق نداشته باشند و این توارث از ایشان تجاوز نمیکنند

باولاد ایشان و میانه ان دو شخص است و بس و چون فوت شود و بعد از عقد احدهما میراث

وی بالتمام از ان دیگر است هرگاه نسبی مشهور نباشد اگرچه در مرتبه بعید باشد

و میراث

و میراث میبرند زوج یا زوجه متوفی با ضامن جریره نصیب خود را و تتمه از ضامن جریره است

بحث سیم از اقسام ولاء ... است که مسلمان شده باشد کافری بدست وی و بعد از آن شخص فوت شود

و میراث بری مسلمان نداشته باشد از روی نسب در این صورت میراث آن حبیب الاسلام از آن

شخص است که اسلام بر وی عرضه داشته است بحث چهارم از اقسام ولاء مستحق زکوة است و آن عبارت از آن

که بنده در تحت شده را از مال زکوة خریده باشند یا آنکه مستحق زکوة نبوده باشد از مال زکوة خریده باشند

چون این بنده فوت شود و وی را وارث از روی نسب نباشد میراث وی بعد از اخراج نصیب زوج

یا زوجه از مستحقین زکوة است و امام روحنا فداه یا حاکم شرع بدیشان تقسیم می‌باید بحث پنجم از اقسام

ولاء امام علیه السلام است هرگاه متوفی را میراث بری نباشد چنانکه ذکر ایشان مفصلا کرده باشد چه در این صورت

تمام مال متوفی از امام علیه السلام است و اگر بوده باشد متوفی را زوج یا زوجه در میراث بردن امام علیه السلام

با زوج و زوجه خلاف است چنانچه در فصل اول مذکور کرده شد در صورتیکه متوفی بیکس باشد

و مطلقا میراث بری نداشته باشد اگر امام علیه السلام ظاهر است مال از امام است آنکه خواهد کند

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام المتقین صلوات الله علیه این چنین مال را تقسیم می‌نمود بر فقرای بلد

و ضعفاء از همسایگان از روی تبرع بدانکه بر حضرت این طریق تقسیم نمودن واجب بوده باشد

جهت امام علیه السلام حفظ آن باید نمود تا وقت ظهور امام روحنا فداه و اگر ممکن نباشد

رسانیدن آن مال به امام علیه السلام قسمت باید نمود بر فقراء و مساکین و نباید داد سلطان جابر

مگر آنکه در ندادن مال سلطان جابر بیم ضرر بوده باشد چه در این صورت فقهاء تجویز نموده اند

دادن مال را سلطان جابر بدانکه مخصوص امام است علیه السلام آن غنیمتی که کفار اول بغیر اذن امام علیه السلام

اخذ میکنند و همچنین از امام علیه السلام ... ترک ... از حرب اما آنکه

[illegible]

اما آنکه بصلح یا بجزیه میدهند تمام مجاهدین در آن شریکند و شاید هم مجاهدین از فقرا و مسلمانان است
و آنچه بعد از [illegible] از اهل حرب در زمان صلح برای ایشان در آن می‌شایند و اگر ملکی ببخشند صلح کردن
او چیزی از آن [illegible] است و بر آن حمی لازم است که از آن خرج و [illegible] است و اگر مرتد شود [illegible]
از اهل حرب و میراث : نداشته باشد میراث وی از امام علیه السلم است و آنچه با امام علیه السلم
مخصوص است ذکر آن علیحده در کتاب جهاد خواهد شد فصل سیزدهم
در ذکر میراث غرقی و مهدوم علیهم و خنثی مشکل است و مسائل متفرقه
در باب میراث ایشان و در این فصل دو مطلب است مطلب اول
در میراث غرقی و مهدوم علیهم و در این سه بحث است
بحث اول هرگاه غرق شوند دو شخص یا بیشتر میراث میبرند از یک
دیگر به چهار شرط اول آنکه از شرایط آنست که ایشان را مالی باشد یا آنکه یکی از ایشان را
مالی باشد چرا که توارث در مال است [illegible] شرط دوم از شروط آنست که میانه ایشان
توارث بوده باشد اگر چنین نباشد حکم [illegible] میانه ایشان [illegible] مثل دو برادر که یک کدام را
ولدی باشد [illegible] دو برادر غرق شوند [illegible] در این صورت میانه ایشان [illegible] مذکور نیست
سیم از شروط آنست که مشتبه باشد حال ایشان [illegible] ندانند که کدام از ایشان پیش از دیگری
فوت شده [illegible] اگر دانسته شود [illegible] پیش از دیگری یا آنکه هر دو بیک مرتبه فوت شده است
باطل است این حکم و میراث هر یک از ورثه زنده وی است [illegible]
غرق شده است چهارم از شروط آنست که حاصل شود این مردن بسبب
غرق یا هدم که اگر غیر از این دو صورت باشد [illegible] میراث نمیرسد

و میراث

و میراث هر یک از دیگری و وارثاست و ذکر وجهت شد در بحث غرق و هدم در باب موانع ارث
مفصل نوشته شد و بحث معتم آنست که چون شرایط مذکوره متحقق شود میراث میبرند بعض از بعض
از مال قدیم آن شخص نه آنچه از مال آن دیگری گرفته بنابر قول اصح و شیخ مفید ره میفرماید که میراث
میبرند هر یک از آنچه از مال وی بتملک گرفته اند و بر این قول فقهاء عمل نموده اند بجهت تسلیم
خلاف علما اما میبردن را در تقدیم داشتن اقل نصیب را در میراث غرقی و مهدوم و آن تقدیم را
شیخ مفید واجب میدانند و شیخ ابوجعفر طوسی ره زاد این مسئله دو قول است یک قول آنکه واجب
نمیدانند و قول دیگر سنت بودن نزد بعض اقرب است پس اگر غرق شوند پدر
و پسر فقهاء رضوان الله علیهم اول فرض موت پدر میکنند و میراث پسر و پسر غرق شده
از مال پدر و نقل میکنند از پسر به یکی از ورثه اش و بعد از آن فرض پسر میکنند و پدر از مال قدیم
پسر میراث میبرد نه از آنچه از مال پدر برده بود و بعد از آن از پدر به ورثه اش نقل میکنند
و این چنین است بحث در زوج و زوجه و برادر و غیرذلک و خاتم رساله بطریق سلطان المحققین نصیر الملة والدین
دو مثال بر این رساله درج [illegible] مثال اول آنکه شخص [illegible] و خالد دو برادر از جانب پدر بمانند
و هر دو غرق شدند و هر یک از این برادران یک برادر از جانب مادر داده چنانکه برادر [illegible]
قاسم است و برادر علی مالک و برادر خالد حمید است پس فرض میکنیم اولا فوت یکی از این دو برادر
پدر و مادر را که [illegible] باشد چرا که اقل نصیب را در میان ایشان نیست و [illegible] در نصیب مساوی اند
پس فرض میکنیم که از این دو برادر دوازده سهم تصحیح میبایند دو سهم از آن بار نسبت برادر
از جانب مادر متوفی میدهد و هر یک از دو برادر از جانب پدر پنج سهم دیگر را میبرد شد
بار نسبت و در ایشان نقل میکنند بسوی برادر از جانب مادر این و طریق نقل شد [illegible]

این سه ضرب که مذکور گردید بنا بر این است باید نوشت

در بعضی نسخه‌ها این مسئله را به این طریق نوشته‌اند و آن این است برادر از جانب مادر بیست هزار دینار از اصل وارث به میت و بقیه

میت ... وارث ... قاسم ...
بعد فریضه ... منکسر بود در مخرج ... ضرب کردیم در ... حاصل شد ... برادر پدر علی انتقال کرد برادر پسر خاله انتقال کرد ببینید

میت ... وارث ... ۱۲ ... ۵ ... ۵
اصل فریضه ... منکسر در مخرج ۲ ضرب کردیم در ... حاصل شد ۱۲ برادر به رحمی انتقال کرد به قاسم برادر پدر خاله انتقال ...

میت ... وارث ... عبدالله ... ۱۲
اصل فریضه منکسر در مخرج ۲ ضرب کردیم در ... حاصل شد ۱۲ برادر پدر حسین انتقال کرد به قاسم برادر پدر علی انتقال کرد به ...

پس هر یک از برادر مادری ایشان بعد از آنکه تقسیم ترکه تمام ایشان دوازده سهم رسیده دو سهم بار ثبت

از آنکه برادر از جانب مادر را از اصل مال ... ده سهم دیگر از برادر مذکور به انتقال ... دیگری ۴

یکی ... پسر خرد و دو دختر غرق شدند با تمام پسر با ... ایشان فرود آمد و فوت شدند | یک شخص با زن حرفه و یک

... مرد ... برادر صالح نام و زن پدر برادر محمد نام و پسر زن برادر طاهر نام و دیگر از این دو دختر

شوهر دارد یوسف نام ... فرض مردن مرد ... ما هم چرا که اقل نصیبا است اصل فریضه این مرد

هشت سهم است بعد از ضرب آن در مخرج ربع که چهار است سی و دو حاصل شد و این سی و دو

منکسر میبود در مخرج نصف چرا که از سی و دو سهم چهار سهم نصیب زن است و چهارده ۳۴

نصیب پسر چون این پسر زن دارد و زن ربع میبرد از آنکه پسر و چهارده سهم ربع ندارد

واما مباین چهارده مخرج ربع که چهار است توافق بالنصف است چهار را که دو است

ضرب کردیم در سی و دو شصت و چهار حاصل شد پس عدد را در مسائل فریضه ... و این ...

بعد از آن شروع در قسمت کردیم ... است دادیم ... نقل کرد از زن به پدر

... محمد نام و نصیب پسر از پدر بیست و هشت سهم است نقل کرد هفت سهم آن به زن پسر طاهر نام

و بیست و یک سهم دیگر ... محمد و نصیب ... شوهر ... چهارده سهم نقل کرد ...

از ... محمد نصیب دختر شوهر ... چهارده سهم است ... سهم آن از شوهر ...

را بمود است

یوسف است و بیست سهم دیگر از جدش محمد است و بعد از آن نقل بر مسکینم فوت زن او بلقیس بنا بر این

اصل فریضه ای زن دوازده است بعد از ضرب نمودن مخرج ربع در وی چهل و هشت حاصل شد

و این چهل و هشت نیز منکسر در مخرج نصف میشود چنانکه از چهل و شش سهم بعد از اخراج سدس

و ربع که نصیب جد و شوهر است چهارده سهم نصیب پسر میشود و چون پسر زن نیز دارد

شاید رد ربع بسر داد از مال وی و چهارده را ربع نیز دارد فریضه منکسر شد مخرج ربع که چهار است

و میان چهار و چهارده توافق بنصف است ضرب کردیم نصف چهار را که دو است

در چهل و هشت نود و شش حاصل شد که این عدد را بشکستها فریضه نموده پس چنین

نوشتیم و بعد از آن قسمت نمودیم از این عدد شش شد و سهم آن از پدر آن است که محمد

باشد و بیست و چهار سهم از شوهر زنست نقل کرد از وی بمادر شد صالحه و بیست و هشت

سهم از پسر زن است اعنی سهم آن از آن وی طاهر است و بیست و یک سهم دیگر

از جدش محمد است و چهارده سهم نصیب دختر شوهر آنست اعنی سهم از شوهر وی

یوسف است و اعنی سهم دیگر از جدش محمد است و چهارده سهم دیگر از دختر شوهر است

نقل کرد بجدش محمد بعد از آن تقدیر موت پسر مسکینم یعنی از فوت خواهر وی

اصل مال پسر دوازده سهم است که پس چنین نوشته شد پسر سهم آن از زوجه

پدر است که طاهر باشد و چهار سهم از مادر پسر است نقل کرد چهار سهم از مادر پدرش

محمد و پنج سهم از پدر پسر است نقل کرد از پدر به برادر زن صالح بعد از آن تقدیر

موت آن دختر که شوهر زن است کردیم اصل فریضه آن دختر شش است که پس چنین

نوشته شده [illegible] سهم از شوهر وی یوسف است و دو سهم از مادر [illegible]

صالح
ور
المثال کرد بدینها و هم محمد و تمیز یک سهم باقی مانده بنصیب پدر دختر است نقل کرد بیرادر

مطابق [illegible] از ترکه دیگر به این نوع تقسیم کردیم اصل [illegible]

مسئله سعید — صادق — وارث

اصل فریضه ۱۲ منکسر در مجموع ضرب کردیم حاصل شد ۳۲ زوجه فاطمه ۸ بنت سعید دختر زینب دختر رقیه
۸ ۱۲ ۱۰ ۴ ۱۲

مسئله — منکسر در مجموع ۲ ضرب کردیم ۳۲ حاصل شد — وارث

اصل فریضه منکسر [illegible] ضرب کردیم حاصل شد فاطمه منکسر در مجموع ضرب [illegible] زوج صادق پدر سعید دختر زینب
۱۲ ۷ ۴ ۲ ۱۲ ۱ ۹۶ ۲ ۴۸ ۲۴ ۸ ۲ ۱۴

مسئله — وارث

اصل فریضه سعید ۱۲

پدر صادق — مادر فاطمه — زوجه طاهره
۵ ۳

مسئله — وارث — مسئله — وارث

اصل فریضه رقیه ۱۲ — مادر فاطمه زوج رقیه پدر صادق ۲ ۱ — اصل فریضه زینب ۳ — مادر فاطمه پدر صادق ۲

فصل

چون تقسیم ترکه هر یک بجملاً بر صفوح پیوست لابداست از بیان مورثین و اصل [illegible] ایشان ۱۸۱ سهم است و بیان انکه بانتقال [illegible] رسیده است

بصالح و محمد و یوسف چه مقدار است و از که ایشان بمورث ایشان چه مقدار است و از ترکه کدام یک بر داشته اند و بدانکه

صالح را از ترکه فاطمه ۲ سهم از نود و شش و از ترکه سعید ۵ سهم از دوازده سهم و از ترکه رقیه ۱ سهم

از شش سهم و از ترکه زینب

دو سهم از سه سهم جمع بانتقال

بوی رسیده است از صادق و محمد را از ترکه فاطمه ۵

سهم از نود و شش که شانزده سهم ان از اصل مال فاطمه است که بشش یک

گرفته

سهم
گرفته است و بیست و یک با انتقال ابوین رسیده است و از ترکه صادق ... سهم از سدس ...

و از ترکه سعید پنج سهم از ده و از ده سهم و از ترکه ... سهم ... از ترکه ... سهم

از سهم این سهام با انتقال الجد رسیده است و بیست از اصل ترکه ... سهم از شش سهم

و از ترکه صادق ... سهم از شصت و چهار سهم و از ترکه فاطمه ... سهم ... سهم

جمع این سهام با انتقال ابوین رسیده است و طاهر را از اصل ترکه سعید ... و از ترکه صادق ...

... سهم و از چهار سهم و از ترکه فاطمه ... از نود و شش سهم جمع این سهام با انتقال ...

از شوهر ... رسیده جمعا ١٨١	با انتقال صانع رسیده است ٣٢	با انتقال الجد ... ٩٩
... از ابوین سعید رسیده است ١٤	با انتقال بطاهر رسیده است ١٤	با انتقال از اصل ... ١٦
... از اصل مال رسیده است ٣	بطاهر از اصل مال رسیده است ٣	فاطمه ... ١

در ذکر میراث خنثی مشکل و در این مورد بحث ذکر خواهد شد بحث اول

در خنثی است که در وی آلت مردان باشد هم آلت زنان و اجماع واقع شده است

بر این نوع که اعتبار باید نمود حال این شخص را بعد از تولد و حال او میباید بعد باعتبار

مخرج بول اگر از مخرج مردان بول میکند مذکر است و اگر از مخرج زنان بول میکند مونث است

و اگر از هر دو مخرج بول میاید اعتبار باید نمود مخرجی را که پیشتر از وی بول در آن منقطع میشود

و اگر در منقطع شدن هر دو مخرج موافق باشند امر این شخص در این صورت مشکل است

و بعضی از علما را در این چند اختلاف است شیخ معتقد بر رسم ... میفرماید که شمرده شود

اضلاع وی اگر از هر دو جانب در عدد متفق است مونث است و اگر مختلف است

مذکر و این قول حسن ابن ادریس است و صاحب دروس نقل میکند که زن ابجده ضلع دارد

و مرد نخنثی همچنانکه از جانب زنست مرد نه خنثی است و از جانب چه شش عدد و شیخ ابو جعفر
طوسی ره در خلاف میفرماید که حال این شخص را بقرعه مشخص باید نمود و در نهایه و ایجاز
و مبسوط میفرماید که این چنین شخص را نصف نصیب زن باید داد و نصف نصیب مرد
و حضرت خاتم المجتهدین وارث علوم سید الاولین بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه
این طریق را قول مشهور فرموده است و در رساله خود بدین طریق عمل نموده چنانکه
یک مرتبه تقدیر انوثیت خنثی میکنند و تصحیح فریضه انوثیت میدهند و یک مرتبه
تقدیر ذکوریت میکنند و تصحیح فریضه ذکوریت میدهند و بعد از آن نظر میکنند در مماثله این دو فریضه
اگر متداخل باشند اکتفا باکثر آن میکنند و اگر متباین باشند هر دو را در یکدیگر ضرب
میفرمایند و اگر متوافق باشند عمل بجزو وفق میکنند و بعد از آن حاصل را مضاعف میکنند
میسازند در اکثر اوقات بحث دوم اگر خنثی تنها است تمام مال از وی است
و اگر با خنثی دیگر باشد یا بیشتر است و متساوی است ترکه میانه ایشان بالسویه است
اگرچه بسیار باشند بنا بر قول اول و بنا بر قول دیگر که قرعه زدن و شمردن اضلاع است
اگر تمام ایشان بیک نوع باشند در میراث بردن مساوی باشند خواه تمام مذکر باشند
و خواه مؤنث و الا که بعضی از ایشان بطریق قرعه یا شمردن اضلاع بذکوریت حالش
محقق گردد و بعضی را بانوثیت ترکه را للذکر ضعف الانثی میانه خود قسمت مینمایند
بحث سوم اگر بوده باشد میت را پدر و مادر و دو خنثی بتقدیر ذکوریت ایشان فریضه
از شش تصحیح مییابد و بتقدیر انوثیت ایشان نیز از شش صحیح است چون دو فریضه متماثلان اند
اکتفا باحدهما کرده قسمت نمودیم برین موجب

نصیب پدر سدس	نصیب مادر سدس
١	١

دو خنثی

ولد دختر
و دختر تسمیه السویه   بحث چهارم   اگر بوده باشد متوفی را پدر و مادر و پسر و بنت
تقدیر مذکوریه دختر اصل فریضه ایشان شش است سدسان نصیب پدر و مادر است باقی
چهار عدد بر سه گروه مباینه پسر و دختر منقسم منقسم نمی‌شود تقدیر از ثلث دختر باز اصل
فریضه ایشان شش است بعد از اخراج سدسان پدر و مادر باقی که چهار عدد است اثلاث
بر پسر و دختر منقسم نمیگردد ضرب کردیم سه را در شش هجده حاصل شد چون فریضه مذکوریه
در فریضه انوثیت داخل بود اکتفا به هجده نموده قسمت کردیم از قرار نصف نصیبی برای موجب
پدر سدس   مادر سدس   دختر نصف نصیبی   پسر ضعف نصیبی   و اگر بوده باشد
متوفی را پدر و مادر و دختر و ولد خنثی تقدیر انوثیه خنثی فریضه از شش
تجاوز نمی‌یابد و تقدیر مذکوریه از هجده چون فریضه انوثیت در مذکوریه داخل بود
اکتفا نمودیم به هجده و قسمت نمودیم برای موجب   پدر سدس   مادر سدس
دختر   خنثی   بحث پنجم   اگر بوده باشد متوفی را پدر و مادر و ولد
خنثی تقدیر مذکوریه خنثی اصل فریضه ایشان شش است بعد از اخراج سدسان پدر و مادر
تمام چهار سهم از خنثی است و بر تقدیر انوثیت خنثی اصل فریضه شش است بعد از اخراج
سدسان و نصف که دو و سه است باقی می‌ماند یک عدد بنا بر قول مشهور رد میکنیم بر پدر و مادر
و دختر اخماساً پس فریضه منکسر و مخرج خمس گردید ضرب کردیم پنج را در شش سی حاصل شد
چون فریضه مذکوریه شش است داخل است در فریضه انوثیت که سی است اکتفا به سی نموده
را ضعف ساختیم شصت حاصل شد برای موجب است   پدر سدس فرضاً و رداً
مادر سدس فرضاً و رداً   خنثی فرضاً و رداً   بحث ششم اگر بوده باشد
۱۱ . . ۳۰۸

ونصف آنرا

متوفی را احد ابوین وولد خنثی بتقدیر انوثیت خنثی اصل فریضه شش است بسبب اجتماع احد ابوین زادیم
که ثلث است بخنثی دادیم تا فرض سازند رد بعدد و چون ارباعا مباین را احد ابوین و خنثی منقسم نمیگردد
و مباینه مخرج که چهار است و شش توافق بنصف بود ضرب نمودیم نصف احدهما را در دیگری
دوازده حاصل شد آنرا مضاعف ساختیم بیست و چهار شد قسمت نمودیم بدین موجب

مصب احد ابوین فرضا و ردا	مصب خنثی فرضا و ردا
۵	۱۹

بجهت خنثی اگر بوده باشد متوفی را احد ابوین
و خنثی و انثی بتقدیر ذکوریت و انوثیت اصل فریضه شش است سدس از احد ابوین است
تا فرض سازند پنج عدد اثلاثا بر خنثی و انثی منقسم ضرب نمودیم سه را در شش سی حاصل شد
و بر تقدیر انوثیت خنثی از پنج سهم تصحیح میشود بطریق خواجه طالب اسم شراه چون مباینه
فریضه انوثیت و ذکوریت بتباین است ضرب نمودیم پنج را در سی صد و هشتاد حاصل شد
اما بطریق مشهور فریضه انوثیت از سی تصحیح میشود مباینه سی و سی توافق بسدس است
سدس سی را که پنج است ضرب نمودیم در سی صد و حاصل را مضاعف ساختیم یکصد و هشتاد شد
قسمت نمودیم بدین موجب

مصب احد ابوین	مصب خنثی	مصب انثی
۳۳	۸۷	

و در تقسیم نصف
ردا از احد ابوین در میشود چنانکه بر مقابل مشخص نیست بجهت سهم اکبر بوده باشد
متوفی را ابوین و بنت خنثی بتقدیر ذکوریت خنثی فریضه ایشان از دو سهم تصحیح میشود
و بر تقدیر انوثیت خنثی از سه سهم تصحیح میشود مباینه فریضه انوثیت و ذکوریت بتباین است
ضرب نمودیم او را در سه شش حاصل شد بعد از آن شش را مضاعف نمودیم
دوازده شد تقسیم نمودیم بدین موجب

مصب ابن	مصب خنثی
۷	۵

و سهم صحیح از دوازده
تصحیح میشود اگر متوفی را دو ضرب باشد و بنت خنثی

مصب خنثی	مصب و انثی
۷	۵

بکذ ...

بحث نهم اگر بگذارد متوفی پسری و دختری و یک ولد خنثی فریضهٔ ایشان از پنج سهام تصحیح می‌یابد

و بتقدیر انوثیة خنثی از چهار سهام میان پنج و چهار تباین است ضرب نمودیم پنج را در چهار

و حاصل ضرب را مضاعف ساختیم چهل شد تقسیم نمودیم بر این موجب پسر (نصیب) خنثی (نصیب) ۱۳ ۱۸

بحث دهم اگر اتفاق افتد با خنثی زوج یا زوجه تصحیح می‌باید مسئله خنثی با شریکان

اولاد و بعد از آن ضرب باید نمود مخرج نصیب زوج یا زوجه را در سهام فریضهٔ ایشان

مثلاً هرگاه بگذارد شخص خنثی و انثی و پسر و شوهر تصحیح فریضهٔ خنثی با پسر و انثی از چهل سهام شده است

چنانکه گذشت ضرب کردیم مخرج ربع را که چهار است در اصل فریضه که چهل است حاصل شد یکصد و شصت

سهام تقسیم نمودیم بر این موجب شوهر ربع (نصیب) خنثی (نصیب) انثی (نصیب) پسر (نصیب) و اگر میت را

در مثال مفروضه زن باشد و خنثی و انثی و پسر مخرج ثمن را که هشت است ضرب می‌باید کرد

در اصل فریضه سیصد و بیست سهام میشود بر این موجب زن ثمن (نصیب) خنثی (نصیب) پسر (نصیب) انثی (نصیب)

آنچه خنثی را داد این صورت اول میرسد مضروب در خمسه ثلاثه در صورت دوم میرسد

مضروب فی السبعة در صورت سوم   اگر اخوة و اعمام خناثی باشند

قاعده در ایشان چنان است که در میراث اولاد ذکر کرده شد مثلاً هرگاه بگذارد متوفی

یک برادر و یک خواهر و یک خنثی کلهم از جانب مادر و پدر یا پدر بتقدیر ذکوریت

خنثی فریضهٔ ایشان از پنج سهام تصحیح می‌یابد و بتقدیر انوثیة خنثی از چهار سهام

چون میانهٔ فریضهٔ ذکوریت و انوثیت تباین است ضرب کردیم پنج را در چهار حاصل را

مضاعف ساختیم چهل سهام شد برادر (نصیب) خواهر (نصیب) خنثی (نصیب) و اگر اخوة و اخوات از جانب

از جانب مادر یا اخوال و اعمام و اولاد ایشان از جانب مادر باشد احتیاج

کذشت وانجام احوال

بجانب بنت چرا که مذکر و مونث از جانب مادر در تقسیم متساوی اند چنانکه در بحث

و در خنثی بودن آباء واجداد خلافی است نزد فقهاء بواسطه آنکه ولادت کالنعت (خالی است)

و بعضی میگویند که احتمال دارد که آباء واجداد خنثی باشند چرا که روایت شده است (از شریح قاضی)

که شخصی در زمان او زاییده و هم زایانیده و شیخ ابوجعفر طوسی میفرماید که هرگاه شوهر خنثی باشد

یا زن و برا نصف حصه زن میدهند اگر زن باشد نصف نصیب شوهر باید داد اگر شوهر باشد

و اگر بوده باشد متوفی را عم و عمه و عم خنثی از جانب پدر مادر باید به تقدیر ذکوریت

خنثی فریضه ایشان از پنج سهم پنجم میباید و به تقدیر انوثیت خنثی از چهار سهم میانه این دو فریضه

تباین است ضرب نمودیم پنج را در چهار و حاصل را مضاعف ساختیم چهل شد

عم وعمه وخنثی واگر بوده باشد متوفی را عمه خنثی و عمه‌اش به تقدیر ذکوریت

خنثی اصل فریضه ایشان سه است و به تقدیر انوثیت خنثی و میانه فریضه ذکوریت و انوثیت

تباین است ضرب نمودیم احدهما را در دیگری و حاصل را مضاعف ساختیم دوازده شد

تقسیم نمودیم برین موجب خنثی وانثی دیگر این قیاس کنند هر مقداری که باشند

هرگاه بگذارد متوفی جد از جانب پدر و برادری از جانب پدر لیکن خنثی در صورت

هر دو صنف به تقدیر ذکوریت خنثی فریضه از دو سهم پنجم میباید چون میانه فریضه ذکوریت

و انوثیت تباین بود ضرب نمودیم دو را در سه و حاصل را مضاعف ساختیم دوازده شد

تقسیم چنین نمودیم جد خنثی واگر فرض صاحب را برادران بسیار باشند و بعضی از ایشان

خنثی باشند یا کلهم خنثی باشند قاعده چنان است که در اولاد مکرر ذکر شد

مطلب

در مسائل متفرقه در باب میراث و در این مطلب شش مسئله

مسئله اول

فقهاء

مسئلهٔ اول شخصی را که نه فرج مردان باشد و نه فرج زنان میراث میبرد بقرعه چنانکه
نقل نموده اند که شخصی را دیدند که نبود در وقت ولادت وی مگر پاره چو گوشتی مثل ریگ که از آن بول
ترشح میکرد و قبل نداشت و هم چنین نقل نموده اند که شخصی زاده بود که نبود وی را
الا یک مخرج واحد میانهٔ مخرجین وی که از آن مخرج واحد بول و غائط دفع میکرد
و هم چنین نقل است که شخصی را دیدند که او را نه قبل داشت و نه دبر و آنچه می خورد دفع
بر قی دفع میکرد و چون احوال شخص بدین نوع باشد فقهاء رضوان الله علیهم نقل نموده اند
که حال این شخص را بقرعه باید نمود چنانکه می نویسند بر یک رقعه عبدالله و بر رقعهٔ
دیگر امة الله و چند رقعهٔ دیگر با آن ممزوج ساخته از نظر پنهان مرتب زنند و بعد از آن
این دعا میخوانند که اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ لا اله الا انت عالم الغیب
والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بیّن لنا امر هذا المولود را
حتی نورثه علی ما فرضت له فی کتابک بعد از آن دست برده یکی از آن رقعات
بیرون می آورند و عمل بدان میکنند اگر رقعهٔ عبدالله بیرون آید سهم ذکور بدو میدهند
و اگر رقعهٔ امة الله بیرون آید سهم انوثه میدهند مسئلهٔ دوم شخصی را که بوده باشد
دو سر یا دو بدن بر حقو واحده فقهاء رضوان الله علیهم امر این شخص را چنین قرار داده اند
که چون بخواب رود یکی از آن دو را بیدار نمایند اگر با یکدیگر بیدار شوند
ایشان یک شخص اند و یک سهم میبرند و اگر یکی بیدار شود و دیگری در خواب باشد
ایشان دو شخص اند و دو سهم میبرند و این چنین است حکم ایشان در طهارت اما در تکلیف
دو شخص اند مطلقا و در نکاح یک شخص اند و اگر فرضا ده شخص باشند و قصاص

نیز کشته

رمضان برایشان قضا نمیکنند اگرچه عمداً باشد مطلقاً مکرر شد. مسئله دوم اصحاب ما گفته اند بمیرد یا بند جنبش

و بمیرد زنده باشد بجهت آنکه مبادا از آن بمیرد زنده دیگر نیز بمیرد لیکن حکم کرده اند بنجاست آن عضو

که مخصوص مرده است و عضو دیگر را پاک دانسته اند عضوی که در مشترک باشند و بعضی بودن آن عضو

منفرد از ایشان نظر است و اگر هر دو مرده اند اصحاب ما اشکال کرده اند فقها در دفن نمودن و قطع کردن

هر یک از دیگری و در عبادت کردن زنده باید بمیرد اشکال است چرا که بر شخص زنده صادق است

که حامل نجاست است مگر آنکه ستند بعضی حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله

نوشته که محظور است در وقت ضرورت مباح میشود پس اگر ممکن است قطع کردن اصحاب جایز

و مشروع است قطع کردن بچه هرگاه در شکم مادر زنده بچه فوت میشد بچه را قطع قطعه نموده

بیرون آورند و اگر مادر فوت میشد و بچه زنده باشد پهلوی مادر را شکافته

بچه را بیرون آورند مسئله سیم میراث میبرد بچه جنین از پدر و مادر و اگر کسی پدر و مادر

نزدیک است و با عدم نزدیک بودن پدر و مادر میراث از متقرب

به پدر است از روی نسب و سبب مثل معتق خواه مذکر باشد و خواه مؤنث

و در متقرب به مادر معمول است مسئله چهارم علما اصحاب ما گفته اند

که بیرون کنند از برای حمل نصیب دو پسر برای آنکه اغلب اوقات دو پسر باشند

و زیاده از این کمتر باشد و زیاده از دو نادر است پس اگر فوت شود شخص

و بگذارد پسر موجود و حمل ثلث ترکه شخص از پسر موجود است و ثلثان

دیگر موقوف است برای حمل و اگر متوفی را دختر موجود باشد خمس ترکه

متوفی از دختر است و بقیه دیگر موقوف است بجهت حمل پس اگر حمل بدان شرط

بیاید

نباشد
بنا بر آنکه در باب موانع ارث ذکر کرده شد میبرد که نصیب وارث است شما و اگر حمل
باشد چنانکه بران شرط از مادر ساقط شده باشد موقوف بگذارند حمل را تا سالم متولد شود چنانچه
و اگر زنده باشد مشهور آنست که پدر و مادر و زن و شوهر و حامل هر یک از پدر و مادر و زن ترکه را
میبرند و در تمامی ترکه را میبرد پس اگر حمل از مادر ساقط شود مرده نصیب خود
اخذ مینمایند و الا کامل میکنند هر یک از پدر و مادر و زن نصیب مفروضه خود را اخذ
مینمایند مسئله سیم توارث تقسیط ملفوظ سبب الاسقاط نیست بلکه آنکه
ملفوظ صامت جویده تقسیط رسیده در این صورت میراث از دو میبرد و اگر ملفوظ
صامت جویده تقسیط نبود و احدی بر صامت حادث تقسیط نشود میراث را از امام علیه السلام
... هشتم هرگاه مشهور باشند و تحقیق بیدیکر مثل پدر و پسر و زن و شوهر
و امثال این میراث میبرند هر یک از دیگری و تکلیف بینه بر ایشان نمیکنند و اگر مشهور
بغیر این نسبت باشند قرار ایشان بدون بینه شرعی نمیکنند ـــــــــ چهارم
در ذکر میراث مجوس خلاف است میان علمای امامیه در میراث بردن مجوس از یکدیگر
مشهور آنست که میراث میبرند ایشان بسبب صحیح و فاسد و نسب صحیح و فاسد
و شیخ مفید میفرماید که میراث میبرند بانساب صحیح لکن فاسد و بانساب صحیحه و فاسده
و ابن حمزه اختیار نموده فضل بن شاذان که از متقدمین است و ابن ادریس که از
متأخرین است و این سبب فاسد آنست که از محرمات نکاح کرده باشند و بانساب
فاسده آنکه ایشان جایز است باعتقاد ایشان چنانکه نکاح میکنند بهمشیره
و بعضی دیگر محرمات خود را مثل مادر و خواهر و دختر و مانند اینها صحیح گمان کنند

و بعد از آن ولدی از ایشان حاصل شود بسبب آن ولد و سبب آن زنای هر دو فاسد است

و بنا بر قول مشهور که سبب و نسب صحیح و فاسد میراث از یکدیگر میبرند پس هرگاه

جمع شود دو امر در باب شخصی میراث میبرد بهر دو امر چنانکه مادر یا خواهر یا دختر را

نکاح کرده باشد و بعد از آن مجوسی فوت شود و زن نصیب مادر بودن و زن

بودن و خواهر بودن و زن بودن و دختر بودن و زن بودن را میبرند و تتمه

فریضه باز با ایشان رد میشود بنا بر عدم وارث دیگر بواسطه مادر بودن و خواهر

و دختر بودن نیز بواسطه زنی و اگر احدی منع کند او دیگر را میراث میبرد از جهت

امر مانع این زن از جهت دختر بودن نیز از جهت خواهر بودن مثل مجوسی از وی

میراث میبرد از جهت پسر بودن نه برادر بودن و مثل دختری که دختر دختر

مجوسی باشد میراث میبرد بدختر بودن نه میراث میبرد مجوسی از وی بدختری بودن

نه بجد بودن و هم که خواهر مجوسی باشد از جانب پدر میراث بخواهری میبرد نه از جهت عمگی

و مجوسی از وی میراث میبرد به برادری نه از جهت پسر عمی و خواهری که مادر مجوسی باشد میراث

میبرد از جهت مادری نه از جهت خواهری و مجوسی از وی میراث میبرد از جهت فرزندی

نه از جهت برادری مطلب پنجم مسلمانان از یکدیگر میراث نمیبرند بسبب نکاح فاسد

پس اگر تزویج نماید شخصی زنی را که حرام باشد بر آن شخص نکاح آن زن میراث نمیبرند

ایشان از یکدیگر و ولدی که از ایشان حاصل شود نیز ایشان از آن ولد میراث میبرند و نه ولد از ایشان

دایم حرام بودن خواه اجماعی باشد مثل مادر رضاعی یا مختلف فیه باشد مثل ... نیز اگر لواط

کرده با موطوء باشد خواه اعتقاد مخالف این باشد که نکاح بر ایشان حلال است یا حرام

[Margin, written vertically:] بانکه تزویج نماید دختر [illegible] ... مخالف [illegible] ... و مثل [illegible] ... [illegible] منه

نیز علما

نزد علمای امامیه مثل عقد صحیح است در لاحق کردانیدن نسب مثلا هرگاه مشتبه شود
دختر مسلمان نیز بپدرش و دختر را بجهت خود عقد نماید با آنکه دختر خود را بملکیت
مالک شود و نداند که دختر ویست و بعد از آن با دختر خود دخول نماید و ولدی
بهم رسد ولد بر ایشان لاحق میشود و توارث میانه ایشان ثابت است و چون
از وجوه شبهه احوال اصلی شود علما را قول است که حکم ایشان در میراث بردن
با سببهای مختلفه مثل حکم مجوس است چنانکه در میراث مجوس ذکر کرده شد
اما غیر مجوس در کار احکامه خود اینها را رجوع نمایند میراث ایشان را چنانکه در کتاب امامیه
مقرر است ایشان تقسیم میکنیم

فصل دوازدهم

در مناسخات مناسخه آنست که فوت شود شخصی از ورثه متوفی پیش از تقسیم ترکه
بعد از آن طلب میکنند علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین حصه هر دو شخص را
از میراث اصل واحدی اگر ورثه میت دویم و سیم و چهارم و مثل اینها بجون ورثه میت
اول اند بطریق بودن میراث از متوفی اول تقسیم میکنند مثاله متوفی اول را
مناسبه خود اخیرنا چند مانده اند از ورثه مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد
چهار برادر و دو خواهر از جانب پدر و مادر یا پدر با آنکه بگذارد پنج پسر
دو دختر قبل از تقسیم ترکه فوت شود یک برادر و بعد از آن فوت شود برادر دیگر
و بعد از آن فوت شود یک خواهر یا جز مانده اند بعد از آن دو برادر و یک خواهر
قسمت میکنند مثاله متوفی اول و ثانی و ثالث و رابع را بر دو برادر
و یک خواهر و اگر ورثه بعضی از اینها علی قدر حصصهم چرا که بگذاشته اند

متوقف برای دو برادر و یک خواهر و اگر ورثه دوم مباینه بود بر بنداز بورث
بخلاف میراث مورث بعید از اول تصحیح کرده اند علما رضوان الله علیهم
مسئله اول را علیحده و برون میکنند نصیب میت دوم را از مسئله میت اول
و بعد از آن نظر میکنند در نسبت مباینه ایشان اگر صحیحا قسمت نصیب میت دوم
از فریضه میت اول بر ورثه اش تصحیح هر دو مسئله از مسئله اول شده است چنانکه یکی از
میت شوهر و دو برادر از جانب مادر و یک برادر از جانب پدر و قبل از تقسیم
ترکه شوهر فوت شود و یک زن و یک پسر و یک دختر مسئله میت اول
از شش سهم تصحیح میشود چرا که نصیب شوهر نصف است و نصیب برادران
از جانب مادر ثلث چون مباینه بجز ثلث و نصف بنا بر این ضرب
کردیم دو عدد در سه شش حاصل شد چون تقسیم ترکه در از شش سهم میشود
نصف از که سه است نصیب شوهر بر ورثه و بر ایشان منقسم گردید
حلات مسئله اول بود و از مسئله اول بود و از مسئله اول
تصحیح یافت و اگر صحیح نباشد نصیب میت دوم از مسئله میت اول نظر باید کرد
که مباینه نصیب دوم از فریضه میت اول و فریضه دوم توافق است یا آنکه
اگر توافق است ضرب باید نمود جزو وفق فریضه ثانیه را در تمام فریضه اول
و جزو وفق نصیب ثانیه را از فریضه اول مثلا اگر فوت شود زنی
و یک زن و دو برادر از جانب مادر و دو برادر از جانب پدر و مادر
و قبل از تقسیم ترکه فوت شود شوهر و یک زن و یک پسر و دو دختر

فریضه

فریضه این چنین [...] دوازده سهم تصحیح می‌یابد چرا که اقل عددی که نصف و ثلث ازو برآید
شش است بعد از اخراج نصف و ثلث که نصیب شوهر و برادران از جانب مادر است یک
باقی ماند از شش بجهت دو برادر چون یک بدیشان منقسم نمیگردد و منکسر است مخرج
دو را در شش ضرب کردیم در اصل فریضه که شش است دوازده حاصل شد نصیب
شوهر شش سهم است و در فریضه اولاد شوهر از چهار سهم تصحیح می‌یابد مبانه نصیب شوهر
که شش است و چهار توافق بنصف بود ضرب نمودیم نصف فریضه اولاد شوهر را که دو است
در دوازده بیست و چهار حاصل شد بعد ذلک اخذ کردیم نصیب شوهر را از بیست و چهار
که دوازده باشد بر ورثه شوهر که یک پسر و دو دختر است للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کردیم
و اگر مبانه نصیب میت دوم از فریضه اول و دوم توافق نباشد ضرب نمائیم تمام فریضه
دوم را در تمام فریضه اول مثلاً هرگاه عورت شود زن و یک دختر و دو برادر از جانب
مادر و یک برادر از جانب پدر و شوهر و قبل از تقسیم زن که عورت شود و یک دختر
دو پسر و یک دختر فریضه میت اول از شش سهم تصحیح می‌یابد نصیب شوهر سه سهام است
چون ورثه شوهر دو پسر و یک دختر است و تقسیم شد که وی از پنج سهم میشد مبانه
سه سهم نصیب شوهر و پنج سهم تباین بود ضرب کردیم تمام فریضه میت دوم را
که پنج سهم باشد در تمام فریضه اول که شش سهام است سی عدد حاصل شد نصیب شوهر
از سی سهم پانزده سهم است بر ورثه اش للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شد
و هم چنین است قاعده چنانکه زیاده از دو باشد چه اگر منقسم میشود که میت سوم از فریضه
اول فهو المراد و الا عمل همچنین در فریضه سوم اینچنان که با فریضه ثانی کردیم مثلا

مثلاً هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد زن و پدر و دختر و قبل از تقسیم ترکه فوت شود دختر

و بگذارد مادر و چهار پسر و دو دختر و شوهر و قبل از تقسیم ترکه فوت

شود مادر دختر و بگذارد اولاد دختر را که چهار پسر و دو دختر باشند نصیب متوفیه ثانیه

ثابته از فریضهٔ متوفی اول بیست سهم است چراکه فریضهٔ متوفی اول بعد از اخراج

ما یجب اخراجه شرعا از هشت سهم تصحیح فریضه نماید بعد از آنکه ثلث ثابت دادیم بزوجهٔ متوفی

ماند هفت سهم دیگر فرضا دادیم نصیب دختر است چون فریضهٔ اولاد دختر خلاف

فریضهٔ اول است تصحیح فریضهٔ دختر دادیم یکصد و بیست و هشت سهم چراکه نصیب شوهر

ربع است و نصیب مادر سدس و میانهٔ مخرج ربع و سدس توافق بنصف است ضرب کردیم نصف احدهما

در دیگری دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع و سدس که سه و دو است باقی ماند هفت سهم

بجهت اولاد چون میانهٔ نصیب ایشان و عدد رؤس که ده است تباین بود ضرب کردیم ده را

که عدد رؤس ایشان است در دوازده که اصل فریضه است یکصد و بیست حاصل شد بیست دادیم

نصیب دختر از فریضهٔ اول که هفت است تباین بود ضرب کردیم تمام فریضهٔ دوم را که یکصد و بیست است

در تمام فریضهٔ اول که هشت است نهصد و شصت حاصل شد بجهت توضیح سه دفعه نمود ثبت کردیم

بنوع سه شعبهٔ متوفی اول و ثانیه و ثالثه بر این موجب

زوجه ثمن ۱۲ — دختر نصف فرضا و ردا ۴۲ — ۱ — ۴

چون حصهٔ دختر فرضا و ردا نهصد و چهل

سهم شد بعد از اخراج ربع و سدس از ترکهٔ دختر که نصیب شوهر و مادر است

برای موجب — مادر سدس ۱۶ — شوهر ربع ۲۱۵ — باقی ماند بعد از آن چهار صد و نود سهم بجهت اولاد دختر

للذکر

سؤال

للذکر مثل حظ الانثیین میان خود تقسیم میکنند وچون مادر دختر که جدهٔ اولاد باشند

اولاد دختر میراث پدر بمادر داده از انکه متصل او دو متوفی تا هنر بدر رسیده بود

که مجموع ادویت وهشت سهم بود فرضا بنابر قول اخ از اولاد دختر است للذکر ضعف الانثی

برابر نصیب　از فریضهٔ مادر پسر از فریضهٔ جده　از فریضهٔ مادر پسر از فریضهٔ جده

۹۸　۵۲　۹۸　۵۲

نصیب از فریضهٔ مادر پسر از فریضهٔ جده　از فریضهٔ مادر　از فریضهٔ جده

۹۸　۵۲　۹۸　۵۲

نصیب از فریضهٔ مادر　از فریضهٔ جده　از فریضهٔ مادر　از فریضهٔ جده

۱۴۹　۲۶　۱۴۹　۲۶

وقاعده چنین است اگر مناسخه بسیار باشد تا نصیب چون اهل عیاد

خدا بخش نساد بی قواعد بعض الملازا اجمالا مرقوم داشت زاید است که جمیع قواعد

قواعد ازاد در مسئله ده مفصلا بیان نماید مخفی نماند که قاعده خواجهٔ

چنان است که هرگاه از فریضه عددی حاصل اید که ردان بعدد نصیب ورثه باید نمود

میگردانند اصل مسئله را اولا بطریقی که در ده وحصه میشود اگر از باعث است اصل فریضه را

پنج سهم ومیانهٔ ورثه علی قدر حصهم تقسیم مینمایند واگر داخل شود برای طبقه زوج

یا زوجه بعد از اخراج حصهٔ زوج یا زوجه ترکه را چهار سهم مینمایند ویا پنج سهم

انچه تقاضا کند پس جمیع مسائل دو در مرتبهٔ اول که مرتبهٔ ابناء واولاد است

هفت قسم است سه قسم ان بدون زوج یا زوجه است وچهار قسم ان با وجود زوج وزوجه

اول از سه سهم هرگاه بگذارد متوفی یک دختر وپدر ومادر را اصل فریضهٔ وی

پنج سهم است یک سهم از پدر است ویک سهم از مادر وسه سهم دیگر از ان دختر

دویم انکه ده باشد متوفی را یک دختر واحد ابوین اصل فریضهٔ وی چهار سهم است

نه سهم از دختر است و یک سهم از احد ابوین است و چهار سهم از دختران است فرضا
پنج دختر با احد ابوین را واحد ابوین چون یک سهم از اب یا احد ابوین دادیم باقی ماند چهار سهم
چهار بر پنج منکسر بود ضرب نمودیم پنج را در پنج که اصل فریضه بود بیست و پنج حاصل شد پنج سهم
از احد ابوین است و بیست سهم از پنج دختر بالسویه و این چنین است قاعده
اگر چه دختران بسیار باشند اول از چهار قسم هرگاه فوت شود زنی و بگذارد یک دختر
و احد ابوین و شوهری مثال فریضه و [illegible] است چرا که بعد از اخراج حصه شوهر که ربع است
از چهار سهم باقی ماند سه سهم چون [illegible] و دختر منقسم نمی گردد [illegible] ضرب کردیم
مخرج ربع را که چهار است در اصل فریضه که چهار است شانزده حاصل شد بعد از اخراج نصیب
شوهر که ربع است باقی ماند دوازده سهم سه سهم آن از احد ابوین است و نه سهم دیگر از دختر
دوم هرگاه بگذارد متوفی یک دختر و احد ابوین و زنی صحیح فریضه [illegible] و سهم میشود
چرا که اصل فریضه متوفی بیست است بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است باقی ماند هفت عدد
چون [illegible] پدر و دختر منقسم نمی گردد ضرب نمودیم مخرج ربع را که چهار است در فریضه
که بیست است [illegible] سهم حاصل آمد بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است باقی ماند
بیست و هشت سهم هفت سهم آن از پدر است و بیست و یک سهم از دختر سیم هرگاه بوده باشد
متوفی را یکدختر و پدر و مادر و زنی فریضه [illegible] از چهل سهم صحیح میشود چرا که اصل فریضه
در بیست است بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است هفت سهم دیگر باقی ماند چون اخماسا
بر پدر و مادر و دختر منقسم نمی گردد ضرب نمودیم پنج را در هشت چهل سهم شد
نصیب زوجه از قرار ثمن پنج سهم [illegible] و پنج سهم باقی ماند هفت سهم از پدر است

اللذ

و هفت سهم دیگر باقی ماند رد بر ثلث و یک از دختران که اگر بوده باشد متوفی را احد ابوین و زوجه

و چند دختر اصل فریضه و بیست و چهار سهم است چه اگر بعد از اخراج ثمن تتمه پنج حصه بود ... احد ابوین

و چند دختر یک حصه از آن احد ابوین است و چهار حصه دیگر از دختران چون زوجه ثمن خود را

از اصل فریضه که هشت است اخذ کرد باقی ماند هفت عدد اخوات منقسم نمیگردد به ضرب

نمودیم پنج را در هشت چهل حاصل شد بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است سی و پنج سهم باقی ماند

خمس آن را احد ابوین است باقی ماند بیست و هشت سهم یعنی چهار دختران فرضا اگر میت را

چهار دختر باشد و برادران ایشان را بالسویه قسمت میشود و اگر متوفی را سه دختر باشد در این صورت

بیست و هشت سهم چون اثلاث بر ایشان منقسم نمیگردد به ضرب ... سه زاد و چهل

یکصد و بیست حاصل شد بعد از اخراج ثمن زوجه که پانزده است باقی ماند یکصد و پنج

سهم این عدد را بر سه نفر قسمت نمودیم هر یک را بیست و هشت سهم اما مطلب ...

از سهمین و شصت سهم منقسم میشود چنانکه در جدول نقش کرده شده و در مرتبه دوم که مرتبه

اخوه و اخوات است بعد ... که دو کره ... این مرتبه برادران از جانب مادر جایز

میراث باشند چهار قسم است یکی از این چهار قسم ... وجود زوجه است اول آنکه بگذارد متوفی

یک شخص از کلاله مادر و یک خواهر از جانب پدر را اصل فریضه و ... از چهار سهم است یک سهم

از کلاله مادر راست و سه سهم از خواهر پدر دوم آنکه بگذارد یک شخص از کلاله مادر و چند خواهر

از جانب پدر فرضا اگر شش خواهر از جانب پدر بوده باشد چه اصل فریضه پنج سهم است بعد از اخراج

کلاله مادر که یک سهم باشد چهار سهم باقی میماند بجهت خواهران از جانب پدر چون

میان نصیب و عدد رئوس ایشان که شش است توافق بالنصف است ضرب کردیم

قول قول ذی الید است اگر چه غیر ثقه باشد و اگر در این صورت اشاره نباشد کرد الّا به اکراه که بچون قبض و حبس
در قبول نمودن قول وی بنا بر کند فقهاء انظار است مخفی شرط نیست در اقرار کننده عدالت
چه اگر اقرار کند شخص فاسق حکم به اقرار وی می نمایند بحث دوم در آن شخص که برای وی اقرار
نمایند که وی را مقرّ له گویند شرط است در مقرّ له دوام تملّک و عدم تکذیب وی اگر
اقرار کند شخص از برای دابه بنا باطل است بواسطه آنکه دابه مالک چیزی نمیشود و اگر
بگوید که بسبب این دابه فلان چیز اقرار وی را از برای مالک دابه شاید که باجاره نموده باشد
یا آنکه اقرار کند شخص از برای بنده لازم است آن چیز برای مولای بنده چرا که بنده
مالک چیزی نمیشود و اگر اقرار نماید از برای حمل صحیح است خواه مطلق بگوید سبب را
یا آنکه نسبت دهد بامری که احتمال داشته باشد هم چون میراث یا وصیت پس مالک میشود
آنچه را که بواسطه وی اقرار کرده است اگر زنده از مادر ساقط شود و الّا که زنده ساقط
نشود خالی از آن نیست که اقرار کننده بسبب ارث خود تفسیر نموده بود یا وصیت مطلقا
اگر سبب ارث تفسیر نموده بود از دیگر ورثه است چون حمل فوت شده و اگر بسبب وصیت
تفسیر نموده باشد رجوع میکند بجز اقرار کننده و بناء ورثه اقرار کننده بورثه اقرار کننده
و اگر مطلق اقرار نموده باشد طلب تفسیر از وی می نمایند اگر زنده است و الّا که فوت شده
باشد یا آنکه متعذر شده باشد اقرار باطل است و اگر تکذیب قول اقرار کننده نماید
مقرّ له بعضی میفرمایند که آن چیز را در دست اقرار کننده میگذارند و بعضی میفرمایند
که حاکم شرع ضبط آن چیز میکند اگر مقرّ له از انکار رجوع نمود آن چیز را تسلیم وی می نمایند
و اگر اقرار کننده رجوع نماید در حالت انکار مقرّ له قبول قول اقرار کننده نمی نمایند

بحث سوم

بحث سیم در آن چیزی که بالای آن چیز اقرار میکنند آن چیز را مقر به گویند و در این سه امر ذکر میشود
اول آنکه شرط نیست در مقر به تعیین بلکه صحیح است اقرار کردن بمجهول چنانکه صحیح است
اقرار بمعلوم پس اگر معین نسازد مقر به را الزام میکنند اقرارکننده را بآنچه معین ساخته و اگر
طلب می نمایند بیان مقر به و اگر مبهم اقرار نماید چنانچه گفته فلان کس بر من مالی دارد گفتنش
هر مقدار میگویند بود که تفسیر آن مال مجهول کند آنچه تفسیر میکنند قبول میکنند اگرچه کم باشد
و اگر تفسیر کند بیک چیز مهمل که از اموال نباشد از روی عادت چنانکه تفسیر کند
بیک دانه گندم یا به پوست بادام یا بسلام این تفسیر را قبول نمی نمایند و لازم میدارند
بر اقرارکننده بیان مال در مرتبهٔ دیگر که اگر تفسیر نمود بچیزی که مسلمان مالک آن نمی
شود مثل شراب و خوک این بیان از مسلمان قبول نیست و لیکن از کافر بیان مثل خودش
قبول میکنند و اگر بگوید خلاف است بر من و بعد از آن تفسیر کند بشراب قبول نمی نمایند
بواسطه آنکه عدم ثبوت این اشیاء در ذمه مسلمان و اگر تفسیر کند اقرار خود را بحد
قذف یا مستحق شفعه قبول می نمایند دویم از امورات آنست که مقر به ملک اقرارکننده
نباشد که اگر ملک وی باشد باطل است اقرار چنانکه شخص اقرار نماید که خانه من
یا مال من از فلان شخص است چرا که اقرار دلالت میکند ملک را از صاحب ملک
و مال را از صاحب مال بلکه خبر میدهد از بودن آن ملک یا آن مال از مقر به در نفس الامر
که فلان شخص صاحب این ملک یا مال بوده و او راست بر من طلب این بالفعل و اگر شاهد
در وقت شهادت دادن بگوید که اقرار کرد فلان شخص از برای فلان مرد بخانه
که بملکیت مالک آن خانه بود صاحب اقرار باطل است این شهادت و اگر شخص

تاوان میکشند و ضامن را اعتبار نمیدهند و این چنین است بحث هرگاه دعوی نماید شخص بر میت بدین چیز
و تصدیق کنند ورثه میت اینکه این عین ضمانت بعد از آن دعوی نماید شخص دیگر بر همان عین دیگر بر
که مال ملت و ورثه تصدیق قول وی نیز کنند عین را بشخص اول میدهند و ورثه تاوان میدهند
بشخص آخر مگر آنکه شخص اول نیز تصدیق قول ورثه نماید بحث بیست و ششم هرگاه اقرار نماید وارث بوارث
دیگری که باوی در مال شریک باشد واجب است که بگذارند اصل مال را بحدی که منقسم شود
نصیب اقرار کننده الا بحد بر نصیب مقر له مثلا هرگاه بوده باشد متوفی را پنج پسر و یک برادر
و اقرار نماید یک پسر به برادر دیگری از برای متوفی مثال سهم منقسم میکرد و بدین بر
وجود این برادر از دوازده سهم منقسم میکرد پس میگذارند نصیب این پسر مقر را چنانکه منقسم
شود بر دوازده چه در این صورت ضرب کردیم شش را در دوازده هفتاد و شش حاصل شد
نصیب هر یک از پسران نقد دوازده سهم و نصیب پسر اقرار کننده یازده سهم از برای آنکه یک سهم
از نصیب وی را میدهیم بخواهری که اقرار نموده بود وی و اگر تقدیر نمائیم که کل ورثه بخواهی وی
اقرار نمایند قسمت ترکه ایشان از دوازده سهم میشود و اگر بوده باشد متوفی را یک پسر
و اقرار نماید پسر متوفی به پسر دیگری از برای میت و بعد از آن اقرار نمایند و پسر به پسر دیگری
برای میت اگر دو پسر اول عادل اند ثابت میشود نسب پسر سیم و حالا که نه عادل اند شریک است
پسر سیم با ایشان بمجرد اقرار ایشان اما نسب وی ثابت نمیشود بسبب پسر دوم را اخذ
میرسانند پس سهم نصف ترکه را و پسر اول ثلث ترکه را و پسر دوم سدس ترکه را در این صورت
قسمت ایشان از شش سهم تصحیح میشود بدین موجب پسر اول ۲ پسر دوم ۱ پسر سیم ۳
و اگر بوده باشد متوفی را دو ولد معلوم النسب اقرار نمایند هر دو برادر ثالث

تابت

ثابت نمیشود نسب ولد ثالث باعتراف این دو ولد و اگر منکر شود ولد سیم نیز پس اخذ سهام را

متلبس بانکار ور نمیشود و در بهره بردن تقسیم ترکه او بین مساوی شوند و اگر اقرار نماید یکی از دو ولد

معلوم النسب بولد ثالث و آن ولد دیگر منکر این معنی باشد ثابت نمیشود و ارث میبرد یکی از صنف

میکنند ولد سیم نصف انچه در دست مقر است چرا که هرگاه وارث اقرار نماید باین معنی

بر مورث خود واجب نیست بر او دادن جمیع ترکه بلکه بقدر حصه خود میدهد زیرا که تمام

ترکه را قرض گرفته باشد و مثل اینست اقرار توارث دیگر کردن این تقسیم میشود در این صورت

ورثه ترکه را این موجب ولد منکر (نصف ٣) ولد مقر (نصف ٢) ولد سیم (نصف ١) و اگر خنثی شود در مثال

مذکوره مفروض ولد منکر میراث پدر بنا شده باشد ثواب ولد مقر نیز که می‌باشد ازان

دو حصه معلوم رجعت نشنم هرگاه اقرار نماید وارث در ظاهر حال بوارث دیگر که حجب حرمان شده

دفع میکند مقر مال را بسوی این نبی اگر اولی است از وی مثلا اگر بوده باشد میت را برادری

و اقرار نماید برادر بپسری از برای میت دفع میکند برادر ترکه را بسوی پسر میت همچنین هرگاه اقرار کنند

برادر از جانب پدر به برادر از جانب پدر و مادر مال را زیرا که برادر پدر و مادر اولی است و اگر اقرار کنند

ولد ولد بولد صلب میت مال از ولد صلب میت است و ولد ولد محروم است

بحث ششم اگر بوده باشد متوفی را عمی و عم اقرار نماید برادری از برای میت

پس اگر تصدیق قول عم نماید برادر دفع می‌نماید عم تمام مال را بسوی ولد

و اگر تکذیب قول عم نماید برادر را حتی میکنند برادر تمام مقر میت را تا وارث استحقاق

بهم برسد عم از برای ولد و اگر اقرار نماید ابن عم برای شخص باشد که مساوی باشد

با شخص اول در میراث چنانکه اقرار کند به برادر دیگر از برای میت پس اگر تصدیق

پس اگر تصدیق قول عم نماید برادر اول دفع میکند بدو که ثلث میراث برادر به عم واگر اقرار نماید
وارث زن بشوهری که از میراث زن و زن او ولدی نباشد میدهند ورثه نصف انچه در دست
ایشان است بدان شخص واگر ولد داشته باشد ربع بدو که زایران شخص میدهند واگر اقرار کند بعد از ان
وارث بشوهری دیگر از میراث میت قبول قول ایشان نمیکنند مگر انکه بگویند که اقرار اول ما کذب بوده
برای شوهر اول چه در این صورت قول ایشان را در حق شوهر اول نمی شنوند و تاوان میکنند
ایشان از میراث شوهر دوم مثل انچه بشوهر اول داده اند واگر اقرار نماید ورثه بزن
از میراث میت و میت ولد نداشته باشد ربع انچه در ذمهٔ ایشان است از میراث است واگر میت
ولد داشته باشد ثمن انچه در دست ایشان است بزن میدهند واگر متوفی را زنی و اقرار
نماید ورثه بزنی دیگر از میراث میت پس اگر تصدیق قول ایشان نماید زن اول قسمت
میکنند میان هر دو زن نصیب زوجیت را انچه باشد واگر تکذیب قول وارث
نماید زن اول لازم میشود ورثه را بزن دوم چه انکه داده اند بحکم استحقاق
ان داده با الفعل در دست غیر اقرارکننده است که زن اول باشد و در پیش گذشت
که اقرار بکسی در حق دیگری صحیح نیست بحث دوم هرگاه بوده باشد متوفی را سه برادر
و زنی و اقرار نماید زن برای متوفی بولدی پس در این صورت نصیب زن ثمن است
و بعد از ثمن باقی از ولد است با تصدیق برادران و با تکذیب ایشان سه ربع که از سه
برادر است و نصیب زن ثمن است و باقی از حصهٔ زن از ولد است و این مسئله
از بیست و چهار منقسم میشود بدین ترتیب سه برادر نصیب زن نصیب ولد فضل نصیب زوجه
بحث دوم هرگاه بگذارد میت سه برادر از طرف پدر و دعوی نماید زنی بعد از فوت

میت

میت از جانب پدر و مادر و تصدیق قول زن کند و برادر اکبر میت و برادر اوسط
اقرار کند که این زن خواهر از جانب مادر میت است و اقرار کند برادر اصغر که این زن
خواهر از جانب پدر میت است پس دفع میکند برادر اکبر آنچه در دست وی است از سهم میت
برین خواهر و دفع میکند برادر اوسط سدس آنچه در دست وی است و دفع میکند برادر اصغر
سبع آنچه در دست وی است و تصحیح این مسئله از یکصد و بیست و شش سهم است چو
که اصل مسئله سه است و مسئله اوسط از شش سهم تصحیح می‌یابد و مسئله اصغر از هفت سهم
چون میان شش و هفت تباین است ضرب نمودیم حاصل را در اصل مسئله که سه است
۱۲۶ حاصل شد نصیب هر یک از برادران چهل و دو سهم است چهل و دو سهم برادر اکبر
بالتمام از وست و سدس چهل و دو نصیب برادر اوسط از خواهر است که هفت سهم باشد
و سبع چهل و دو سهم برادر اصغر که شش سهم باشد از خواهر است پس نصیب هر یک بعد ذلک

بحسب تنازع سهم	خواهر میت	برادر اصغر	برادر اوسط	برای موهب
	۵۵	۳۶	۳۵	

علامه رحمه الله در تحریر میفرماید که ثابت نمیشود نسب مگر بدو گواه عادل مذکر
و ثابت نمیشود به یک گواه با یک مرد و قسم و به گواهی دو فاسق اگرچه ایشان وارث باشند
و هم چنین ثابت نمیشود به اقرار جمیع ورثه هرگاه در میان ایشان دو عادل نباشد
و اگر گواهی دهند دو مذکر از ورثه و ایشان عادل باشند ثابت میشود نسب آن شخص
و میراث برد و شرط نیست تصدیق کردن باقی ورثه چنانکه گواهی دو عادل از ورثه
در حق باقی ورثه ثابت است بحسب دوازده سهم در اقرار کردن ورثه بدین
بر میت مثلاً اگر اقرار کند بعضی از ورثه به دینی بر میت لازم است آن اقرار کننده را

که بطریق تقسیم ترکه دین را قسمت نماید و حصه خود را بدهد از آنچه بمیراث گرفته است
چنانکه هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد دو پسر و یک دختر و ترکه شخص
متوفی بگذارد یک هزار دینار باشد تقسیم ترکه شخص در این صورت
از پنج سهم میشود پس برای پسر چهارصد دینار و دختر را دویست دینار میرسد
فرضا بعد از تقسیم ترکه اقرار کند یکی از دو پسر بیک هزار دینار دین بر پدر
پس مقر را لازم است دادن چهارصد دینار دین را و اگر اقرار نماید به پانصد دینار
دین بر وی لازم است ادای دویست دینار لاغیر مثال دیگر اگر فوت شود زنی
و بگذارد پدر مادر و شوهر و دو پسر و شش دختر و اقرار نماید یک دختر
یکصد و بیست دینار دین بر مادر خود پس نصیب این دختر از ترکه مادر یک سهم
چرا که تقسیم ترکه زن در بیست و چهار سهم میشود بعد از اخراج سدسان و ربع که هشت
و شش است باقی میماند ده سهم برای دو پسر و شش دختر للذکر مثل حظ الانثیین
تقسیم نموده اند دختر را یک سهم رسید و هم چنین کند در تقسیم دین حصه دختر
از دین که اقرار کرده پنج سهم است میدهند دختر را از آنچه از ترکه اخذ
نموده است که یک سهم باشد و لازم نیست برادران چهار سهم دیگر

مطلب دوم در ذکر بعض از مسائل متفرقه در وصیت و در این دوازده بحث است

بحث اول وصیت تملیک عین است یا منفعت بعد از وفات

وصیت

کننده

وصیت کننده بود غیر محتاج است بسوی ایجاب و قبول که ایجاب با لفظی است که دلالت کند بر تملیک که وصیت

کرده است که و برای موصی که بیند صیغه آنکه بگوید بعد از فوت من بفلان کس بدهند فلان چیز را یا آنکه بگوید بدهید فلان را اینقدر خواه

بعد از فوت من و مثل این الفاظ و صحیح است نمودن وصیت مطلقا یا آنکه مقید سازد بچیزی مثل آنست

که بگوید موصی که هرگاه فوت شوم ثلث مال من از مساکین باشد و مانند این و مقید آنست که بگوید موصی که هرگاه

فوت شوم در این سال یا در این مرض یا در این شهر ثلث مال من از مساکین است پس اگر نمیرد یا باید

از سفر یا آن تمام شود و زنده باشد یا از آن شهر بیرون رود و در شهر دیگر فوت شود باطل است

وصیت مقیده بخلاف مطلق و اگر عاجز باشد وصیت کننده از تلفظ و اشاره نماید بچیزی

که فهم کرده شود از آن اشاره قصد وی یا آنکه بنویسد بخط خود و مقارن سازد بدان خط چیزی را

که حکم بدان توان کرد جایز است عمل نمودن بدان اما هرگاه یافته شود مکتوبی بخط وی که در آن وصیتی نموده باشد

و گواه بدان نگرفته باشد حکم کرده نمی‌شود در آن وصیت از روی وجوب و اگر چه بدانند که خط وی است

و اگر بنویسد وصیت و بگوید که گواه باشید بر من آنچه نوشته شده است در این یا آنکه بگوید این وصیت من است

گواه باشید بر من با آنچه در این وصیت جایز نیست آن وصیت تا آنکه بشنوند شنونده مضمون آنچه نوشته شده است

یا آنکه بخوانند بر وی تا اقرار بدان کنند و اما اگر بخوانند شاهدان نوشته را با تفصیل مورد بگوید

وصیت کننده بایشان که دانستید آنچه در این نوشته شده است پس گواه باشید بر من با آنچه در این است

و آزاد باشد

اقرب آنست نزد فقهاء که قبول وصیت می‌نمایند بسبب لزوم شرط است که وصیت کننده بالغ و عاقل

باشد

پس صحیح نیست وصیت صبی و در روایتی واقع شده است که جایز است وصیت صبی که هرگاه رسیده باشد بده سالگی

بنده نباشد

و جایز نیست وصیت نمودن مجنون مطلقا و همچنین صحیح نیست وصیت شخص مست و بنده خواه تمام بنده

و خواه مدبر باشد و خواه مکاتب لیکن مکاتب که از مال کتابت ادا چیزی نکرده باشد بعد آزاد شدن وی صحیح است

واگر جراحت کند شخص نفس خود را بچیزی که بهلاک وی در ان باشد و بعد ازان وصیت کند وصیت وی قبول نیست

از برای انکه سفیه است پس اگر وصیت کند و بعد ازان خود را مجروح سازد و فوت شود در این صورت صحیح است

واگر کافر وصیت نماید انفاذ وصیت وی بعمل نمی اید مگر انکه وصیت برای شراب یا خوک یا کلب باشد مثل این نباید

جایز نیست انفاذ وصیت وی و اگر وصیت نماید بعمارت قبور انبیا خود جایز است

بحث سیم

در ان چیزی که وصیت بان میکنند ان چیز را موصی به گویند و این موصی به یا عین است یا منفعت

و اعتبار کرده میشود در هر دو ملکیت پس صحیح نیست وصیت نمودن شراب و خوک و چیزی که در او نفعی نباشد

مثل فضلات و کرم و مانند اینها و مجوز است وصیت در هر یک از عین و منفعت بقدر ثلث

بلکه متوقع یا کمتر از ثلث و لیکن شرط است که موصی به موجود باشد و مخصوص باشد بوصیت کننده

و شرط نیست که مال معلوم باشد معین باشد و مقدور باشد و وصیت کننده را تسلیم ان مقدار از موجود

موجود در حال وصیت است بلکه باشد وجود ان چیز چنانکه وصیت نماید به ثمره بوستان خود در فلان سال

که بهم رسد یا باجاره در فلان سال اینده یا انکه انچه ان کنیز و یا این دابه حامله شود و مانند این مال غیر

صحیح است بواسطه عدم اختصاص بموصی و اگر وصیت نماید بمال مشترک صحیح است در نصیب موصی برای مخصوص

بردن بوریا بچه وصیت نماید بمال ~~مشترک صحیح است~~ موصی محض باشد از ثلث بلکه خواه در حال صحت وصیت نموده باشد

و خواه در حال مرض و بعضی گفته اند که وصیت از اصل است که اگر چه در حال صحت وصیت نموده باشد بجمیع مال خود

قبل از انکه وی را ولدی باشد یا بعد از ولد بدانکه معتبر نیست اجازه ورثه در ثلث اگرچه را چیز در ان

دران وصیت نباشند لیکن معتبر است اجازه ورثه در انچه زیاده بثلث مال است پس اگر اجازه بدهند

ورثه در زیادتی از ثلث بلکه بعد از فوت وصیت کننده صحیح است بلا اختلاف و اگر اجازه

بدهند پیش از فوت موصی دو قول است اول که صحیح است اجازه ایشان و در این هنگام رجوع نمیتوانند نمود

واین

و این قول را اعتبار نموده شیخ طوسی رحمه الله و روایتی است که ورثه منع میتوانند نمود و این قول شیخ مفید و ابن ادریس است
و شیخ مطهر طاب ثراه میفرماید که اگر اجازه بدهند ورثه در حال حیات موصی نمیتوانند رجوع نمود از آن چنانکه اجازه در حال مرض
موصی میداده باشند بدانکه صحیح نیست اجازه مگر از وارث جایز التصرف پس اگر اجازه بدهد صبی یا مجنون یا محجور علیه
از برای سفاهت صحیح نیست اما اجازه محجور علیه از برای افلاس صحیح است و صحیح است وصیت نمودن بجز قلیل
چه اگر وصیت نماید بربع مال بهتر است از وصیت نمودن بثلث و وصیت نمودن بخمس مال بهتر است از وصیت نمودن
بربع و هم چنین بحث چهارم در وصیت نمودن برای شخصی که ویرا موصی له میگویند شرط است که موصی له ممکن الملک
صحیح باشد مالک گردانیدن وی پس اگر وصیت نماید از برای معدوم صحیح نیست و هم چنین صحیح نیست از برای میت
خواه موصی داند که موصی له فوت شده است یا آنکه ظن موصی این باشد که موصی له زنده است بعد از آن ظاهر شود
که فوت شده است یا آنکه بگوید وصیت کننده که هر چه این حامله شود و یا وصیت نماید برای اولاد فلان
اگر یافت شود صحیح نیست و هم چنین صحیح است وصیت نمودن برای بنده اجنبی و بنده وارث خواه بنده او قن
مدبر باشد و خواه ام ولد و مکاتب یا آنکه مکاتب مطلق باشد و از مال کتابت چیزی نداده باشد و خواه وصیت
بجهت ایشان بجز قلیل باشد و خواه بجز کثیر اما صحیح است وصیت نمودن برای حمل موجود و صحیح است وصیت برای وارث
هم چنانکه صحیح است از برای اجنبی نزد علمای اثنی عشریه رضوان الله علیهم خواه ورثه تجویز کنند و خواه نکنند و با عدم اجازه
اجازه ورثه از ثلث مال اعتبار کرده میشود چنانچه در اجزا ذکر شد و اگر ساقط سازد موصی از وارث حق خود
یا آنکه وصیت نماید بقصاص بر وارث یا آنکه ساقط سازد زن مهر خود را از شوهر یا عفو کند موصی از جنایت
که موجب مال باشد این معنی مثل وصیت حکم وصیت دارد و اگر عفو نماید از قصاص ساقط است قصاص
اگر چه بغیر از عوض باشد و هم چنین ساقط است حد زدن هرگاه عفو نماید از حد قذف بدانکه وصیت مطلق نمودن
تقاضای مساوات میکند هرگاه موصی له متعدد باشد مثلا هرگاه وصیت کند شخصی از برای اولاد خود مذکر و مؤنث

[illegible]

بقبول نمودن

بحث پنجم منتقل نمیشود موصی له موصی به را مگر بقبول نمودن وصیت اگر موصی له شخص معین باشد و ممکن باشد

مثل فقرا و بنی هاشم یا برای مصالح مثل مسجد و پل و مثل اینها پس در این صورت محتاج بقبول نیست و لازم است صرف نمودن

موصی به را برای آن محل بمجرد فوت وصیت کننده پس اگر وصیت نماید شخصی برای مسجد صرف میباید نمود در مصالح

خواه مطلق گوید و خواه معین سازد و اگر قصد کند موصی به را بملکیت مسجد باطل است این وصیت چرا که مسجد

مالک چیزی نمیشود و در صورتی که موصی له معین است و قبول وصیت نموده باشد نقل میکند بسبب وصیت موصی به

بموصی له موصی به و نقل میکند موصی به بموصی له بعد از فوت موصی اگر چه بعد از قبول باشد و شرط نیست

قبول نمودن بلفظ بلکه کافیست کردن هر فعلی که دلالت کند بر قبول و هم چنین شرط نیست

متصل ساختن قبول بزمان وصیت پس اگر قبول کند موصی له بعد از فوت موصی بیک مدتی یا در حیوة موصی

بعد از مدتی صحیح است مادام که رد آن وصیت ننموده باشد پس اگر رد نماید وصیت را بعد از فوت موصی

و آن رد کردن در زمان حیوة اعتباری ندارد و پس اگر نموده باشد رد کردن پیش از قبول نمودن

باطل است آن وصیت اجماعا و هم چنین باطل است هرگاه رد نماید بعد از فوت و پیش از قبول اگر

نبوده باشد اما رد کردن وصیت بعد از قبول نمودن و قبض کردن اثری ندارد آن رد نمودن

و هر باشد آن چیز مثل هبه مجرده و محتاج است بشروط و اگر رد کردن بعد از موت وصیت کننده باشد

و بعد از قبول کردن وصیت در این مسئله دو قول است اول آنکه رد کردن باطل است و اعتباری ندارد در

دوم بطلان وصیت است و آن چیز داخل میراث است و اگر رد کند موصی له بعضی از وصیت را و قبول نماید

بعضی را صحیح است وصیت در آنچه قبول نموده است خاصه جایز است رد نمودن وصیت در الیوم یا بعد بر

رد شده مثل رد نمودن بقبول موصی له چنانچه بگوید رد نمودم این وصیت را یا قبول ندادم این وصیت

نموده است و مثل این و بدانکه در موضعی که رد کردن صحیح باشد فقها رضوان الله علیهم تجویز نموده اند وصیت باطل است

در آن چیز داخل ترکه میت است
وارثان بطریق
میراث قسمت مینمایند

بحث ششم

خارشان است

تکملة هرگاه فوت شود موصی له پیش از قبول نمودن وصیت قائم مقام موصی له است

وارث چون داخل ملک میت نمیشود پس اگر وصیت کند شخصی بکنیزی به کسان کنیز بجهت زوجیت پسران

کنیز و آن کنیز حامله از همین باشد و پیش از قبول وصیت شوهر فوت شود هر اینه قبول نمودن

از وارث شوهر است پس اگر وارثان قبول آن وصیت نمایند کنیز را با حمل کنیز مالک میشوند

لیکن آزاد نمیشود آن ولد بر موصی له چرا که بعد از فوت موصی له مالک حصه نمیشود

و میراث از موصی له نمیبرد بسبب آنکه بنده است مگر آنکه بوده باشد این ولد شخص

شخصی که آزاد شود بر وارث چنانکه ولد مثل برادر باشد و وارث مذکر دیگر نبوده باشند

ایشان هیچ در این صورت میراث میبرد ولد از موصی له آزاد پس از قیمت

ترکه و اگر این ولد حاجب باشد حجب میکند وارث را از ترکه هیچ مال از ولد است

و اگر در صورت مفروضه بعض از ورثه قبول وصیت نماید هیچ است در نصیب قبول کننده

پس اگر حمل ولد شخص است که ارث میبرد بر قبول کننده وصیت ولد آزاد میشود از حصه

قبول کننده و تتمه دیگر ولد را قیمت میشمارند بعد تتمه اگر وصیت نماید موصی بثلث مال

خود از برای زید و بربع مال خود از برای خالد پس اگر اجازه بدهند وارث بعد از فوت

موصی عمل بهر دو میکنند و اگر رد نمایند هر دو وصیت را باطل است آنچه زائد وصیت نموده

و اگر وصیت نماید بنصف مال خود از برای زید و بربع مال خود از برای خالد اگر ورثه

اجازه ندهند بعد از فوت موصی اخذ میکنند زید و خالد هر ربع ترکه را و اگر ورثه

امتناع نمایند زید راست ثلث تمامه آن وصیت کننده و باطل است زیاده از ثلث

تقسیم میکنند زید و خالد بقدر سهام خود و اعتبار ثلث ورثه راکه تجویز وصیت

شخص اخر را وصیت شخص اول کند و اگر وصیت نماید شخصی به یک چیز از برای دو شخص پس آن چیز بقدر ثلث مال
موصی باشد باید که مساوی بینهما در میان آن دو شخص قسمت کنند آن چیز را و اگر آن چیز زیاده از ثلث مال موصی باشد و ورثه
بخوشی خود آن زیاده نموده باشند باز آن دو شخص باید که مساوی قسمت نمایند و اگر زیاده از ثلث را
ورثه بخوشی نمایند آن چیز را آن دو شخص میگیرند و باید که بالمساوی قسمت نمایند و باطل است وصیت
در آنچه زیاده بر ثلث است و اگر مخصوص سازد موصی هر یک از آن دو شخص را به یک چیز ابتدا
از وصیت آن شخص اول نماید و با عدم اجازه ورثه داخل میشود نقص بر شخص اخر بعد از آن
هرگاه وصیت نماید شخصی هر یک از وارث خود را به یک چیزی که آن چیز بقدر نصیب وی باشد
اقرب این است نزد فقها که محتاج است باجازه دیگر ورثه برای آنکه اغراض در اعیان با مراد
متفاوت است مثلا اگر بوده باشد وصیت کننده را غلامی و کنیزی لاغیر و صاحب غلام و
ده چندان قیمت کنیز باشد و موصی را دو پسر باشد لاغیر و وصیت نماید برای یک پسر خود کنیز را
و برای پسر دیگر غلام را موقوف است بر اجازه ایشان در آنچه بر ثلث است و اگر وصیت نماید
برای وارث و اجنبی بثلث مال خود صحیح است این وصیت خواه ورثه اجازه دهند و خواه ندهند
و همچنین صحیح است اگر وصیت نماید از برای اجنبی و وارث به دو چیز که قیمت هر دو ثلث مال وی باشد
باطل است وصیت در زیاده و صحیح است در ثلث پس اگر بثلث وصیت نموده باشد
برای ایشان داخل است نقص بر شخص اخر خواه اجنبی باشد خواه وارث و اگر بهر یک نموده
باشد هر دو را با یکدیگر داخل است نقص بر هر دو بالسویه و نقص مخصوص بوارث نیست پس اگر اجازه
دهند ورثه وصیت احدهما را و باطل کنند وصیت دیگر را صحیح است باطل کردن ایشان [illegible]
زیاده بر ثلث است نزد [illegible] مطلق وصیت ها اگر بثلث وصیت نموده باشد بدو شخص [illegible]

خود را

خود را اجازت ندهد شخص و اجازه دهند ورثه وصیت شخص دوم را بشرط ابطال وصیت شخص اول ثلث

اجازه ورثه در این صورت صحیح است وصیت شخص اول خاصه و اگر وصیت نماید شخص به دو ثلث مال خود

اجنبی را با وارث شریک نماید و بعد از آن اجازه دهند وارثان شخص وصیت کننده وارثان را در نصف

وصیت اجنبی را صحیح است اجازه ایشان و هم چنین صحیح است هرگاه اجازه عکس این باشد یعنی اگر اجازه

دهند وارثان وصیت اجنبی را خاصه پس در شریک بودن اجنبی و شخص با یکدیگر فقها را در آن

نظر است و اگر وصیت نماید برای وارث خود به چیزی که زیاده بر ثلث مال باشد و تجویز

آن زیاده بنمایند بعضی از ورثه و بعضی تجویز آن ننمایند صحیح است آنچه از اصل مال است

وصیت کننده نسبت بآنکه اجازه داده است و از ثلث مال وصیت کننده نسبت بآنکه

اجازه نداده است مثلا هرگاه بگذارد متوفی سه پسر بوده باشد ترکه وی غلامی لا غیر

و بعد از آن وصیت نماید بنصف برای یک پسر برای غلام و بعد از آن اجازه دهند یکی از ولدان

موصی له را ثلث غلام بوصیت و نصف اجازه دهند و نصف تتمه غلام بر میراث میرسد

بخصوص مسئله سه است و تصحیح از نه سهم میشود پس باقی میماند بجهت اگر اجازه نداده دو سهم

از نه سهم کما لا یخفی و اگر تجویز ننمایند هر دو ولد در صورت مفروضه نصف غلام را چون در این صورت

مسئله از شش تصحیح می یابد و نصف از موصی له است خاصه و تتمه میان هر سه ولد بطریق میراث تقسیم میشود

بحث سوم در بیان ثلث تغییر دادن آنچه موصی وصیت نموده است هرگاه وصیت موافق شرع باشد

چه اگر مخالف شرع بوده باشد جایز نیست امضاء آن وصیت پس هرگاه وصیت نماید شخصی که ورثه

ندارد بغیر از زوج یا زوجه بتمام مال خود را اجنبی شخصی وصیت کند بعضی میگویند

که جایز است که صحیح است این وصیت در تمام مال و بعضی میگویند که صحیح است

از ثلث مال او بهیچ راکه میراث برد زید بکر نداده باشد این شخص که از اهل آنکه آن را که اگر بکوید به شخص
از برای فلان شخص بثلث مال خود و اگر فوت شود پیش از این او وصیت او وصیت از فلان
صحیح است بدین قسم وصیت کردن یا آنکه بکوید وصیت نمودم از برای فلان که اگر نباید فلان شخص غایب
وصیت از دیگر باشد صحیح است این قسم نیز را اگر نباید فلان شخص غایب پیش از فوت وصیت کننده
باطل است وصیت از برای شخص اول خواه او مرده یا که زنده دیگر غایب شود یا نباید و اگر فوت
وصیت کننده پیش از فوت شخص غایب موجب به از شخص حاضر است خواه بیاید شخص غایب
و خواه نیاید بحث سیم صحیح نیست وصیت نمودن در معصیت همچون وصیت کردن در ساختن
در کنشت یا بت خانه یا انجیل و غیره در خرید آن از برای بیع و کلیسا را اگرچه قصد تعظیم بیع و کلیسا
نموده باشد و صحت بعض [illegible] اگر از برای جهت باشد صحیح و اگر از برای لهو و لعب است باطل
سهم چهارم است اگر وصیت نمود با آنکه بیت چیز که [illegible] شراب باشد و اگر وصیت نماید بثلث مال خود
از برای شخص آخر در این صورت رجوع است از وصیت اول [illegible] چه اگر دلالت کند قرینه
بر عدم اراده رجوع از اول صحیح است وصیت از برای اول و موقوف باشد وصیت دوم بر اجازه وارث
بدانکه اعتبار کرده میشود ثلث مال وصیت کننده در وقت مرض نه در زمان وصیت چه اگر
وصیت نماید شخص بچیزی که مراد ثلث مال او بیش نباشد و بعد از آن محتاج شود و فوت شود
یا اگر در این زمان مراد ثلث مال در وقت اعتبار ندارد و الا صحیح است این وصیت از ثلث
و باطل است در زیاده بحث یازدهم در این دو باب است بیمار بود در مرض حالت مرض
و آن بر دو قسم است متوهم یا منجزه و متوهم آنست که معلق ساخته باشد بموت او چیزی را بعد از فوت
هم چه وصیت نمودن بمال و تدبیر حتی غلام پس معلوم شد که این قسم از ثلث مال است

دهم

و الابراء
و عتق

و هم چنین است [illegible] اگر شخص مریض [illegible] اقرار [illegible] امامیه [illegible] و هبه و وقف

نمودن و محابات در بیع [illegible] بیع از عقود معاوضات چون هرگاه [illegible] نماید [illegible]

از مریض و بعد از آن از مرض به شود و فوت شود صحیح است از اصل مال وی بلا خلاف و اگر فوت شود در آن مرض

خلاف است اقرب [illegible] آنست این قسم [illegible] از ثلث مال [illegible]

در [illegible] ذکر کرده [illegible] اقرار شخص مریض [illegible] اقرار [illegible] از ثلث مال وی

بیرون میکنند و اگر [illegible] است از اصل مال وی بیرون [illegible] و اگر وارث اقرار نموده

باشد [illegible] پس هرگاه بفروشد شخص مریض [illegible] که قیمت آن [illegible]

بعوض به [illegible] درهم و بعد از آن بهتر شود از مرض [illegible] است این بیع صحیح است و اگر فوت شود

در آن مرض و بعد از آن وارث وی اجازه دهند این بیع صحیح است و الا که اجازه ندهند

صحیح است [illegible] نصف غلام در برابر [illegible] مشتری [illegible] که در این صورت [illegible] سهم باشد
مال البیع سهم باشد و بالملک است بیع

از شش سهم دو سهم [illegible] محابات واقع شده است [illegible] مشتری که بالفعل مشتری

در [illegible] رجوع میکند [illegible] در این صورت مشتری مخیر است

در فسخ [illegible] بواسطه تبعیض بیع [illegible] بیع [illegible] است [illegible]

و [illegible] اگر مشتری قیمت [illegible] بورثه بدهد [illegible] قبول [illegible]

[illegible] اگر بفروشد شخص مریض چیزی را [illegible] و مالک شود مشتری آن چیز را

[illegible] از ثلث [illegible]

[illegible] است [illegible] ثلث [illegible] و اگر بفروشد مریض [illegible] مثل آن [illegible] است

[illegible] در مقابل [illegible] است از [illegible] مال وی [illegible] محابات واقع شده است

ولكن بعد زیاده بر موافق ثلث ترکه است و مشتمل بر است تمام آن حلبن و الا که موافق ثلث ترکه نیست

موقوف بر اجازت ورثه است اگر در مقابل ثلث ترکه است و اگر مریض هبه نماید کل ترکه خود را بشخصی و اجازه ندهند ورثه

باطل است هبه صحیح است و اگر ورثه اجازه نه دهند خالی از این نیست که واهب و موهوب علیه عوض نموده اند یا نه

اگر شرط عوض نموده اند و آن عوض بقدر حصه ترکه است صحیح است آن هبه با دفع عوض و اگر شرط

عوض ننموده اند صحیح است از ثلث خواه واهب تبعیض داده باشد آن چیز را خواه نداده باشد والله اعلم

در احکام مرض موت بدانکه بعضی از علماء میفرمایند که هر تصرف که واقع شود از مریض در مرضی که اتفاق

افتد بآن مرض فوت شخص خواه مرض مخوف باشد خواه غیر مخوف که از ثلث مال و با اخراج میشود

و بعضی میفرمایند که اگر مرض مخوف است حکم این چنین است و اگر غیر مخوف است از ثلث مال بعض است

اهم چه تصرف شخص صحیح بی شک ... است اشاره نموده بسوی بعضی از امراض مخوف و غیر مخوف

اگر مرض آنست که حاصل میشود بسبب آن از روی یقین تلف شدن آن شخص چه قطع نمودن حلقوم

و در بر شکم نمودن جوف و بیرون آوردن الات اندرون و در اعتبار نمودن نطق این شخص

اشکال است از حیثیت عدم استقرار حیوة و در آنکه واجب باشد دادن تمام دیه و قصاص نمودن

در بعضی بلکه حکم این شخص حکم میت است و مثل این یا آنکه نیز مانند حدث و بلکه حدث داده اند

از حدث و مثل مرض برسام و ذات الجنب و درد سینه و درد شش و درد دل و درد قولنج

و ... نمودن خون و حرارت شدید و آلام دموی سوداوی و صفراوی و ابتداء حکم هر یک از اقسام

چنان است که در فوق ذکر کرده شد بدانکه هرگاه مشکل شود حال شخص در مرض مخوف

و غیر مخوف رجوع با اهل خبرت میکنند که آن اطباء مسلمین باشند و اگر حاصل شود صحت

از عین مرض چنانکه وصیت نماید در حالت سهم زدن در طائفه و انداختن تیر بجانب کسی که

والشتی

شخص در کشتی وقت اضطراب دریا و تموج بحر و بودن شخص در محصور بودن در قصاص بنابر قصاص
بهت مردی که موجب قتل وی باشد و زنی که زائیدن او نزدیک باشد هرگاه که در آن حکم خوف شده باشد
موجب موت است یا بودن شخص در بلدی که در آن بلد طاعون و وبا باشد و مثل این اشیاء پس حکم
در این صورت حکم مرض موت بدین اسباب تعلق نمی‌گیرد و صحیح و معتمد آنست که تصرفات منجزه شخص در مالک
این اسباب از اصل مال وی حساب خواهد شد و جایز است رجوع وصیت کننده از وصیت در آنچه ثالث
میشود وصیت، و وصیت عقدیست جایز الطرفین مر موصی را رجوع از وصیت مادام که زنده باشد
خواه وصیت بمال باشد خواه بولایت و جایز است رجوع از بعض از وصیت چنانچه گذشت جایز است
در کل وصیت و منحصر نیست این رجوع نمودن در لفظ معین بلکه هر قبیل که از او رجوع فهمیده میشود
رجوع است چنانکه موصی موصی به را بفروشد یا آنکه هبه نماید یا بصداق زن دهد یا آنکه
موصی به را بخورد یا به دیگری بدهد که بخورد هرگاه موصی به طعام و میوه و مانند این باشد یا آنکه
موصی بگوید آنچه وصیت نمودم از برای فلان رجوع کردم و مانند اینها رجوع است اگر گندم وصیت نماید
و در آن چیزی که اسم آن چیز بر طرف شود چنانکه گندم وصیت نماید بعد بخورد و بعد از آن گندم را آرد نماید
یا آنکه وصیت نماید بآرد و بعد از آن خمیر کند یا نان بپزد یا آنکه مزوج سازد موصی به را بچیزی دیگر چنانکه
که تمیز نتوان نمود میانه ایشان و مثل اینها که در این چند صورت گذشت رجوع است اما ثبوت
وصیت پس آنکه شرط نیست در وصیت گواه گرفتن چه هرگاه که ورثه تصدیق نمایند که مورث ایشان چنین وصیت کرده
حکم میشود بر قول ایشان و هم چنین گواه شرط نیست هرگاه وصیت نماید بآنکه شخص معین را وصی خود سازد
پس بر آن شخص کردن آن عمل که در وصیت نموده است چه در این صورت بر آن شخص واجب است
آن عمل اگرچه بنا بر گواه نباشد بلی سنت است گواه گرفتن بر وصیت بجهت دفع نزاع هرگاه

نزاع واقع شود درین صورت فقهاء رضوان الله علیهم تعلیل ثبوت چنین نقل نموده اند که اگر منشا النزاع مال است
ثابت میشود بگواهی یک مرد و یک زن و دو زن و یک قسم قبول کرده میشود در ربع وصیت و سه زن در ثلثه ارباع
وصیت و چهار زن در تمام وصیت و درین صورت احتیاج به قسم خوردن موصی نیست و اگر منشا النزاع
ولایت است ثابت نمیشود ولایت مگر به شهادهٔ دو مرد عادل و قبول نیست شهادهٔ زنان درین صورت
اگرچه بسیار باشند خواه منفرد باشند خواه با مردان گواهی دهند و هم چنین ثابت نمیشود ولایت
بیک گواه و قسم و قبول نیست در وصیت گواهی غیر عدول مسلمین با اختیار اما جایز داشته اند بعضی
فقهاء رضوان الله علیهم اجمعین با عدم عدول مسلمین
قبول کردن دو شخص از اهل ذمه در دادن وصیت
بمال لیکن این دو شخص از اهل ذمه میباید
در دین خود صاحب امانت
میباشند و قبول نیست
شهادهٔ غیر اهل ذمه
از کفار دیگر
قسم که بیان شد
تمت

[illegible]

ازین پیرها

زاین پسر ما هم دو فرزند نرینه شد پدید — مادر خالد پدرشان شد زادش یکی و شش سال

یک کنیزک مادر این هفت شد از روی شرع — در رضاع هیچ بطن و هم کر نیکو خصال

گشته این هر هفت تن تا با یکدیگر بسیار شفیق — همه این زن هم جنبی محرم شد اندر این کمال

معتقان اول ابکر شوهر یکی هم شد غلام — وان یکی را مادر منبا شد بحکم ذو الجلال

وان دو دیگر چون شوند او را نژاد از پدر — وان دو دیگر شد برادر زاده بعضی هم کلال

استماع بنده افتاده جواب از خاص — راسخ فی العلم و عامل صاحب کمال (تمامه)

حل اخر این است

مادر ایشان کنیزک بود در اصل این امام — بنده زاده وی شد او از بنده کی یکی بری

عورتی بخرید او را داشت آن عورت پدر — دختر دیگر برادر دو همین بد مادر وی

بعد از آن بد سه پسران عورتک او را بخواست — دو پسر آمد از ایشان هم چه کلک نری

با زید برادر خواست بعد از افتراق — و برادر زاده بیند که کرد او همچون پری

خواست عورت را یکی و دختری زان کر — این جواب این سؤال است چونکه نیکو بنگری

توضیح این مسئله چنان توان کرد که خالد نام شخصی را فرض کردیم که کنیزی با سه غلام خریده باشد که کنیز مادر این سه غلام بوده باشد پس بر طلب نظم این ایشان آزاد بوده شده

خواجه خالد — کنیز زینب والدهٔ زید عمرو بکر

معتق زید و عمر — دخت بکر — هند دختر خالد — لیلی دختر هند

خواجه دختر را و برهٔ خود را با این دو معتق داد

زید هند — عمرو لیلی شوهر

خواجه زینب آزاد خود کرد از و دو پسر شد یکی هر سه

پس علیه این هر دو که ضد اند از هر کدام پسر شد ابراهیم و اسماعیل زینب ایشان را نژاد

یزدادین ابنها پر رضاعی زینب شدند پس زینب هفت فرزند دارد

از شوهر اول زید و عمرو و بکر — از شوهر ثانی یعنی خالد موسی و عیسی — دو پسر رضاعی که فرزند شد

زادهٔ او یند ابراهیم و اسماعیل زن مفروضه هند نام دارد که این هر هفت فرزند

زینب محرم او یند

زید	عمرو	بکر	برادر	برادرزاده
شوهر	داماد	غلام	موسی و عیسی	ابراهیم و اسماعیل

مسئله

شخص متعجب شد از وی مال بیک خال

ماند از وی زاد او را یک ابن عم و یک خال

وارث او شد عمش نه پسر و خال

خالش پسر عم شد صورت این حال

ر ایجاب ... تیز صورت این اشکال

شخصی است که شد مادر خالش ... تا حل شود این مسئله زن عمش

دلیلش ز والدهٔ والد او گشت زن خال

و از جد و خالش بمثل چون پسر آید — خالش پسر عم شد عمش پسر خال

شاید که شود صورت این مسئله روشن — بر وارث این شخص اگر چشم کنی سال

چون مادر مادر پدر او زن عمش — خالش پسر عم بود اندر همه اقوال

و از جده و خالش بمثل چون پسر آید — عمش پسر خاله بود در همه احوال

مسئلهٔ غریبه

داشت یک شخص دو زن پیر نظر — هر دو بخوبی چه مه مشتهر

زاد دو بیکس مریس بخیر را   از سر نادانی جهد زاد بشر

تمت

در مدرسه اصفهان

بهذا اسم الله

بحق محمد صلوات

الله اعلم

والسلام